

مصدق

مردی که شرق را بیدار کرد

دفتر سوم

انتشارات مستضعفین

شناسنامه کتاب:

اسم کتاب: مصدق مردی که شرق را بیدار کرد

چاپ اول: نشر مستضعفین

چاپ دوم: زمستان ۱۳۹۱

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

info@nashr-mostazafin.com

انتشارات مستضعفین

فهرست مطالب

- کودتای ۲۸ مرداد، سنتزی معلول دو پروسه ۷
- متدولوژی بررسی کودتای ۲۸ مرداد..... ۹
- متدولوژی دیالکتیکی در تجزیه و تحلیل مسائل اجتماعی - تاریخی..... ۱۰
- کودتای ۲۸ مرداد در بوته متدولوژی سنتزی ۱۱
- عامل تز در عرصه تکوین کودتای ۲۸ مرداد..... ۱۲
- عامل آنتی تز در عرصه شکل‌گیری کودتای ۲۸ مرداد ۱۵
- ۲۹ اسفند، سالروز حماسه ملی شدن صنعت نفت ایران به رهبری دکتر مصدق..... ۲۵
- خودویژگی‌های ظرف تاریخی تز ملی شدن صنعت نفت ایران به دست دکتر مصدق.. ۳۱
- بازشناسی عوامل بسترساز کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ برای بازسازی..... ۴۳
- ۲۸ مرداد ۳۲ «پایان حرکت مصدق» یا «سرفصلی جدید» در حرکت او..... ۸۱
- دکتر مصدق بنیانگذار ایران دموکراتیک و..... ۱۱۶
- الف - تکوین طبقه متوسط جدید ۱۱۸
- ب - پروسس تحول جدید ساختار طبقاتی در ایران..... ۱۲۲
- ج - آسیب‌شناسی طبقه متوسط جدید..... ۱۲۶
- د - اگر «کودتای ۲۸ مرداد ۳۲» اتفاق نمی‌افتاد..... ۱۳۰
- مصدق مردی که شرق را بیدار کرد..... ۱۳۸

کودتای ۲۸ مرداد،

سنتزی معلول

دو پروسه قیام مردمی تاز

و همسوئی

چهار جریان آنتی تاز

متدولوژی بررسی کودتای ۲۸ مرداد:

در باب کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که سرفصل جدیدی در تاریخ سیاسی - اقتصادی - اجتماعی کشورمان می‌باشد چه در داخل کشور و چه در خارج کشور بسیاری گفته و بسیاری نوشته‌اند و مدت ۵۵ سال است که می‌گوئیم و می‌نویسیم، بعضی به دفاع از کودتا، بعضی بر علیه کودتا؛ اما آنچه در بین این خیل عظیم نوشته‌ها و گفته‌ها مفقود شده است، دستاورد تئوریک نهضت ۱۲ ساله مقاومت ملی مردم ما تحت رهبری دکتر محمد مصدق می‌باشد که باعث گردید این نهضت در بستر سه مرحله: تکوین، اعتلاء، سقوط به کودتای ۲۸ مرداد منجر گردد و دلیل عمده این ناتوانی و این فقدان، به دو عامل برگشت پیدا می‌کند:

الف - شخصیت‌پرستی که جزو روانشناسی دیرینه تاریخ ما می‌باشد.

ب - فقدان متدولوژی تحلیلی که این هم باز بر می‌گردد به ضعف تاریخی یکسویه‌نگری ما در آنالیز تئوریک مسائل.

متدولوژی دیالکتیکی در تجزیه و تحلیل مسائل اجتماعی - تاریخی:

آنچه بینش دیالکتیکی در تجزیه و تحلیل مسائل تاریخی - سیاسی - اجتماعی حکم می‌کند اینکه کلاً با وقایع اجتماعی - تاریخی به صورت دیالکتیکی برخورد کنیم و برای برخورد دیالکتیکی با وقایع تاریخی - اجتماعی باید ابتدا با پیش فرض سنتزی به وقایع تاریخی برخورد کنیم. طبیعی است که در این صورت بینش و نگاه ما در برخورد با حوادث تاریخی با زمانی که ما با بینش تزی به حوادث تاریخی نگاه می‌کنیم و یا با بینش آنتی تزی به حوادث نگاه می‌کنیم، متفاوت می‌باشد. چرا که زمانی که ما با بینش و نگاه سنتزی به حوادث تاریخی نگاه می‌کنیم حادثه تاریخی مثل کودتای ۲۸ مرداد یک معلولی می‌باشد که در تکوین آن دو علت مخالف تزی و آنتی تزی دخالت داشته‌اند و طبیعی است که در این صورت برای تحلیل ما فوراً به بررسی ریشه حادثه یعنی تزی و آنتی تزی بپردازیم، اما در صورتی که ما به جای برخورد سنتزی با حادثه‌های تاریخی با نگاه مکانیکی تزی به تحلیل حوادث تاریخی - اجتماعی بپردازیم در آن صورت تمامی ریشه حوادث بر پایه عامل درونی صرف مورد بررسی قرار می‌گیرد و نقش عوامل برونی حتی به صورت شرط فراموش می‌گردد و به همین ترتیب در رابطه با متدولوژی آنتی تزی به جای متدولوژی تزی ما به ورطه تفریط می‌افتیم که حاصل آن عمده کردن شرایط برونی و نادیده گرفتن نقش درون در وقوع حادثه اجتماعی - تاریخی می‌باشد. ما حاصل اینکه در رابطه با متدولوژی حوادث تاریخی ما به سه شکل می‌توانیم عمل کنیم:

الف - متدولوژی سنتزی.

ب - متدولوژی تزی.

ج - متدولوژی آنتی تزی.

در متدولوژی سنتزی بررسی حوادث تاریخی، ما درون و برون را در پیوند دیالکتیکی با یکدیگر قرار می‌دهیم و حادثه تاریخی را میوه درخت آن تعامل دیالکتیکی درون و برون می‌دانیم.

اما در متدولوژی تزی و یا متدولوژی آنتی تزی بررسی حوادث تاریخی، ما دیگر به رابطه دیالکتیکی در پیدایش حوادث معتقد نیستیم بلکه بالعکس بینش ما یک بینش مکانیکی خواهد بود که در تکوین حوادث تاریخی یا تز و درون را عمده و مطلق می‌کنیم و نقش حوادث برونی را نادیده می‌گیریم، یا اینکه آنتی تز یا برون را عمده می‌کنیم و نقش مسائل دیگر را نادیده می‌گیریم.

البته این ضعف بینش و متدولوژی در تحلیل مسائل تاریخی نه تنها به واقعه ۲۸ مرداد خلاصه می‌شود، بلکه تقریباً تمامی حوادث تاریخی - اجتماعی - مذهبی ما دچار این آفت متدولوژی شده‌اند. برای نمونه واقعه عاشورای حسین را در نظر بگیریم (که امروز در دست ما به چه روز سیاهی افتاده و تبدیل شده به معرکه‌گیری ارتجاع مذهبی و وسیله تخدیر توده‌های مذهبی ما) چرا امروز به این وضعیت افتاده است؟ تنها به این دلیل است که ما به این حادثه تاریخی بر پایه یک متدولوژی سنتزی نگاه نکرده‌ایم تا شرایط شرط و اساس آن را با یک نگاه واقع‌بینانه در پیوند دیالکتیکی با یکدیگر قرار دهیم و از تعامل آنها به تحلیل حادثه عاشورا پردازیم. در چنین حالتی است که عاشورا دیگر به عنوان یک حادثه فراتاریخی - آنچنانکه امروز هست - برای ما تجلی نخواهد کرد بلکه بالعکس، به صورت یک حادثه تاریخی با تمام مشخصات و ویژگی‌های تاریخی نمایان می‌شود که می‌توانیم از آن درس بگیریم و به جای اشک چشم ریختن در پای آن، آنچنانکه امروز ارتجاع مذهبی طلب می‌کند پراتیک اجتماعی در پای آن خواهیم ریخت.

کودتای ۲۸ مرداد در بوته متدولوژی سنتزی:

اگر با چنین نگاه و متدولوژی بخواهیم واقعه تاریخی کودتای ۲۸ مرداد را مورد مطالعه قرار دهیم بی‌شک نخستین پیش فرض باید برای ما این باشد که کودتای ۲۸ مرداد معلولی یا محصولی از تعامل دو جریان در شرایط تاریخی خود بوده است:

یکی جریان تز که بستر اساسی دیالکتیک سنتز فوق بوده است .
دوم جریان آنتی تز که به عنوان عامل برون دیالکتیک سنتز فوق عمل کرده است .

عامل تز در عرصه تکوین کودتای ۲۸ مرداد:

بی شک عامل تز در تکوین کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، نهضت مقاومت ملی مردم ایران به رهبری دکتر محمد مصدق می باشد که به صورت مشخص به مدت ۱۲ سال - از شهریور ۲۰ پس از شکست دیکتاتوری رضاخان تا ۲۸ مرداد ۳۲ - بی وقفه ادامه داشت و بر پایه سه شعار شکل یافته است که عبارت می باشد از: «ملی شدن صنعت نفت»، «شاه باید سلطنت کند نه حکومت»، «اقتصاد بدون نفت» با سه مضمون مرحله ای:

الف - مبارزه رهائی بخش تحت لوای شعار ملی شدن صنعت نفت به عنوان شعار عمده و اولین شعاری که دکتر محمد مصدق توسط آن کوشید تا به بسیج خلق ایران بر علیه امپریالیسم انگلیس بپردازد و با ملی کردن صنعت نفت زمینه رهائی از وابستگی اقتصادی - سیاسی به امپریالیسم فراهم سازد .

ب - مبارزه آزادی خواهانه تحت لوای شعار «شاه باید سلطنت کند نه حکومت کند» که توسط این شعار مصدق علاوه بر اینکه می خواست با تغییرات کودتائی که در سال ۱۳۲۸ توسط باند پهلوی در قانون اساسی بوجود آمده بود و با این تغییر تعیین وزیر جنگ یا فرمانده کل را از چنگ نخست وزیر و مجلس بیرون آورده بود و در اختیار شاه قرار داده بود، مقابله کند . مهم تر از این مصدق اعتقاد داشت که آنچه زمینه آزادی های دموکراتیک در جامعه را فراهم می کند فقط و فقط انتقال قدرت از دیکتاتور به مردم و نمایندگان مردم و دولت منتخب مردم می باشد و در همین راستا بود که مصدق معتقد بود که کلید نهضت آزادی خواهانه در انتقال قدرت از بالا به طرف پائین می باشد؛ یعنی تا زمانی که یک ولایت فقیه در بالا

نشسته باشد که تمامی قدرت‌های فرهنگی، مذهبی، اقتصادی، اداری، قضائی، نظامی، انتظامی، سیاسی و... در اختیارش باشد و تحت لوای مذهب و خدا و امام زمان و شریعت و فقاہت بر جامعه و مردم خدائی می‌کند، صحبت از آزادی، انتخاب و رأی، شورا، مجلس، تفکیک قوا، آزادی بیان، آزادی عقیده، آزادی قلم، آزادی احزاب و... کردن یک شوخی بیش نیست. از نگاه مصدق برای تحقق آرمان‌های آزادی‌خواهانه اول باید نقد قدرت کرد و توسط آن شاه یا ولی فقیه را خلع قدرت کرد بعد به تحقق شعارهای آزادی‌خواهانه دل ببندیم. بدین خاطر است که مصدق در متن استعفاء نامه خود در ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ خطاب به شاه می‌نویسد: «در این موقع حساس ایجاب می‌کند که پست وزارت جنگ را فدوی شخصاً عهده‌دار شود و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشد. البته بهتر آن است که دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملاً مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند و با وضع فعلی ممکن نیست مبارزه‌ای را که ملت ایران شروع کرده است پیروزمندانه خاتمه یابد.»

ج - مبارزه عدالت‌خواهانه تحت لوای شعار «اقتصاد بدون نفت» مصدق که با این شعار مصدق معتقد بود که تازمانی که اقتصاد ما وابسته به سرمایه خارجی و چاه‌های نفت باشد شعار عدالت‌خواهانه ضد استثماری یک شعار گمراه‌کننده خواهد بود، چراکه از نگاه مصدق استثمر بزرگ در جوامع با اقتصاد وابسته استعمار می‌باشد و استثمر داخلی نسبت به استثمر خارجی جنبه محاط دارد برای همین منظور بود که مصدق در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل می‌گفت: «بیلان فعالیت شرکت نفت انگلیس تا این زمان نشان می‌دهد که در نیم قرنی که از آغاز بهره‌برداری از چاه‌های نفت ایران می‌گذرد این شرکت غارت عظیمی از منابع این ملت کرده است. در این مدت ۳۲۶ میلیون تن نفت مطابق آمار احياناً کوچک شده انگلیس از ایران استخراج کرده است که در مقابل آن ۷۹۰ میلیون لیره سودی می‌شود که به سهامداران شرکت و دولت انگلیس رسیده است و از این مبلغ تنها ۱۰۵ میلیون لیره به مالکان اصلی یعنی مردم ایران داده شده است.»

بنابراین پروسه تز دیالکتیک کودتای ۲۸ مرداد نهضت ۱۲ ساله مقاومت ملی مردم می‌باشد که تحت رهبری دکتر محمد مصدق با سه مضمون رهائی‌بخش و آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه توانست بعد از جنگ جهانی دوم رهبری جنبش‌های رهائی‌بخش و آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه در کشورهای پیرامونی و تحت سلطه را به دست گیرد و برای همین خاطر است که وقتی مصدق در سر راه برگشت از آمریکا و شرکت در مجمع سازمان ملل به قاهره وارد می‌شود هزاران مصری آزادی‌طلب در مراسم استقبال از مصدق تنفر خود را از انگلستان با فریاد «مرحبا مصدق» سر می‌دادند. برای درک جایگاه تاریخی نهضت مقاومت ملی مردم ایران در ۱۲ سال (شهریور ۲۰ تا ۲۸ مرداد ۳۲) باید به وضعیت مبارزه رهائی‌بخش و آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه کشورهای تحت سلطه بعد از جنگ جهانی دوم توجه کنیم که چگونه با پایان جنگ دوم جهانی و فرا رسیدن مرحله تقسیم باز تقسیم جهان بر پایه کشورهای امپریالیسم پیروز در جنگ، یعنی مرحله گذار و ضعف کشورهای امپریالیستی به علت شش سال جنگ خانمان‌سوز دوم جهانی که حاصل آن ویرانی و نابودی و کشتار میلیون‌ها نفر مردم کشورهای متروپل خلق‌های تحت سلطه یک مرتبه کوشیدند که با تمامی سرمایه‌های خود که همان زنجیرهای سلطه‌ای بود که بر دست و فکر آنها بود در تمامی کشورهای تحت سلطه به میدان بیایند و هر کدام به طریقی (یکی توسط جنگ مسلحانه و دیگری توسط حرکت‌های سازمان‌گرایانه حزبی - توده‌ای و بالاخره سومی توانستن با ملی کردن سرمایه‌های وابسته به متروپل خارجی توسط دولت‌های داخلی به صحنه بیایند و به مبارزه رهائی‌بخش خویش لباس عینیت بپوشانند). طبیعی است که در این کارزار ضد امپریالیستی خلق‌ها، اولین خلقی که توانست پرچم پیروزی بر دوش خود حمل کند، خلق قهرمان ایران به رهبری دکتر مصدق بود که توانست حق مسلم ملت ایران بر معادن و صنایع نفت را توسط دیوان داوری لاهه و شورای امنیت و مجمع جهانی سازمان ملل بر دولت استعمار و استثمارگر انگلیس محقق سازد و با این پیروزی انگیزه امکان پیروزی بر کشورهای متروپل توسط کشورهای

پیرامونی به نمایش گذارد و به همین خاطر است که می‌توان گفت نهضت مقاومت ملی مردم ایران در آن سال‌ها به خاطر تند پیچ نهضت جهانی خلق‌ها بیش از اینکه یک نهضت درونی و ملی باشد، یک حرکت فراملیتی جهانی - تاریخی بوده است که مضمون سه‌گانه آن نهضت جهانی خلق‌های به پا خواسته را تبیین می‌کرده است.

عامل آنتی‌تز در عرصه شکل‌گیری کودتای ۲۸ مرداد:

برای بررسی نقش عامل آنتی‌تز در شکل‌گیری کودتای ۲۸ مرداد باید برگردیم و از ابتدای تاریخ سیاسی پیدایش نفت در کشورمان موضوع را مورد مطالعه قرار دهیم، چراکه آنچنانکه سنگ بنیادین عامل تز در کودتای ۲۸ مرداد خودآگاهی تاریخی خلق کشورمان بود در رابطه با عامل آنتی‌تز در شکل‌گیری کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، سنگ بنیادین پروسه تاریخی آنتی‌تز کودتای ۲۸ مرداد نفت می‌باشد که تاریخ سیاسی این پدیده بیانگر تاریخ سیاسی پروسه آنتی‌تز کودتای ۲۸ مرداد می‌باشد که اصول محوری تاریخ سیاسی نفت در کشورمان که همان پروسه شکل‌گیری آنتی‌تز کودتای ۲۸ مرداد می‌باشد به صورت ذیل می‌باشد:

۱ - پنج سال قبل از پیروزی انقلاب مشروطیت ایران (که در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ انجام گرفت یعنی در سال ۱۲۸۰ شمسی که مقارن با سال ۱۹۰۱ میلادی بود) امتیازنامه داری برای مدت شصت سال به امضای مظفرالدین شاه رسید. با امضای امتیازنامه داری تاریخ سیاسی نفتکشورمان یا به عبارت دیگر پروسه آنتی‌تز کودتای ۲۸ مرداد آغاز شد و از این تاریخ است که نفت در اقتصاد ما دیگر به عنوان یک ماده اولیه اقتصادی نمی‌باشد بلکه به صورت یک پدیده سیاسی تاریخ ساز وارد اقتصاد سیاسی جامعه ما می‌گردد. اصول محوری امتیازنامه داری عبارت بودند از:

الف - بهره‌برداری از منابع نفتی ایران برای مدت ۶۰ سال به جز پنج ایالت شمالی که روسیه تزاری به آن چشم داشت در اختیار داری قرار گرفت.

ب - به موجب قرارداد، دارسی صاحب امتیاز حق انحصاری استخراج، تصفیه، حمل و نقل، لوله‌کشی تا خلیج فارس، معافیت مالیاتی، معافیت گمرکی، استفاده رایگان از زمین‌های بایر دولتی و فروش نفت خواهد داشت.

ج - به موجب این قرارداد، دولت ایران موظف گردید تا حفظ امنیت و حفاظت مایملک شرکت نفت دارسی را تأمین نماید.

د - سهم ایران از این قرارداد ۱۶٪ بود - که البته بیش از ۱۳٪ اصلاً پرداخت نشد - آن هم با چند سال وقفه و نپرداختند.

۲ - در سال ۱۲۸۸ شمسی (۱۹۰۹ میلادی) شرکت نفت ایران - انگلیس با کسب امتیاز شرکت نفت دارسی جایگزین شرکت نفت دارسی شد که دولت انگلیس به علت اینکه ۵۶٪ سهام شرکت نفت ایران - انگلیس را مالک بود، لذا همواره زمام امور این شرکت را در دست داشت.

۳ - سی سال بعد از قرارداد دارسی، دولت انگلیس و در نتیجه شرکت غارتگر نفت ایران - انگلیس تصمیم به تجدید قرارداد تا ۶۰ سال آینده یعنی تا سال ۱۹۹۲ که از نگاه آنها نفت ایران کاملاً تمام می‌شود، گرفتند. لذا در همین رابطه بود که در خرداد ۱۳۱۲ قرارداد دیگری به مدت ۶۰ سال بر رضاخان تحمیل کردند.

۴ - بعد از شهریور ۲۰ و تبعید رضاخان و شکست هیمنه دیکتاتوری او در نگاه خلق ایران و شروع مبارزات رهائی‌بخش و آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه ملت ایران و تشکیل مجلس چهاردهم و ورود اقلیت آزادی‌خواه تحت رهبری دکتر محمد مصدق به مجلس در آذر ماه سال ۱۳۲۳ توسط اقلیت آزادی‌خواه مجلس چهاردهم به رهبری مصدق «منوعیت قانونی دولت از مذاکره و عقد قرارداد راجع به امتیاز نفت با بیگانگان به تصویب مجلس چهاردهم رسید و تصویب این اصل پیش درآمدی جهت خیز به طرف ملی شدن صنعت نفت گردید.»

۵ - واقعه ترور ناموفق مرموز شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ که بستر برقراری حکومت

نظامی و لغو تمامی دستاوردهای آزادی‌های اجتماعی (که از شهریور ۲۰ بعد از شکست و تبعید رضاخان بوجود آمده بود) گردید، زمینه‌ای گردید تا با گسترش اختناق و سانسور زمینه ۸ ماهه‌ای برای مذاکرات پشت پرده گلشائیان (وزیر دارائی دولت ساعد) و گس (نماینده دولت انگلیس) فراهم گردید که حاصل این مذاکرات ۸ ماهه پشت پرده آهینین عقد قرارداد الحاقی گس - گلشائیان گردید که مقدمه‌ای برای تحیل قرارداد ۱۹۳۳ و ثوق الدوله گردید.

۶ - در سال ۱۳۲۸ دوران مجلس پانزدهم به پایان رسید و مجلس شانزدهم که تعیین کننده ترین مجلس پس از مشروطیت بود با ورود اقلیت آزادی خواه تحت رهبری دکتر محمد مصدق تشکیل گردید.

۷ - با آغاز جنگ شبه جزیره کره در سال ۱۳۲۹ شمسی و زمین گیر شدن امپریالیسم تازه نفس پیروز دو جنگ جهانی یعنی آمریکا و اعتلای روز افزون بلوک شرق به رهبری شوروی زمینه برای تقسیم باز تقسیم مسالمت آمیز بین دو امپریالیسم جهانی انگلیس و آمریکا فراهم گردید.

۸ - در ۹ اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰ شمسی (۱۹۵۱ میلادی) قانون خلع ید انگلیس در ۹ ماده با تلاش پیگیر مصدق و همزمان او به تصویب مجلس شانزدهم رسید.

۹ - با اعلان قانون خلع ید انگلیس از نفت ایران علاء استعفا داد و علی رغم خواست دربار و امپریالیسم انگلیس و آمریکا، دکتر محمد مصدق تحت پیشنهاد جناح آزادی خواه مجلس شانزدهم به نخست وزیر برگزیده شد.

۱۰ - پس از تصویب قانون خلع ید ۹ اردیبهشت ۱۳۳۰ مجلس شانزدهم، دولت آمریکا در روز ۲۸ اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰ یعنی ۱۹ روز بعد از تصویب قانون خلع ید توسط مجلس شانزدهم به حمایت از انگلیس برخاست و طی بیانیه‌ای اعلام عدم رضایت دولت آمریکا و شرکت‌های نفتی آمریکا را از ملی کردن صنعت نفت ایران توسط مجلس که مغایر با نظم جهانی تقسیم باز تقسیم جهانی پس از جنگ دوم جهانی در خاورمیانه بود اعلام کرد.

۱۱ - تصویب قانون خلع ید در ۹ اردیبهشت سال ۱۳۳۰ با مخالف شدید امپریالیزم انگلیس و شرکت نفت ایران - انگلیس گردید، در نتیجه نماینده شرکت نفت ایران - انگلیس در ایران از دولت ایران خواست که اختلاف به دیوان داوری لاهه برده شود.

۱۲ - دو هفته بعد از طرح شکایت دولت انگلیس در دیوان داوری لاهه زمانی که ترومن متوجه شد که دولت مصدق تصمیم به دفاع در دیوان لاهه دارد و به هیچ وجه آماده عقب نشینی نمی باشد تصمیم گرفت تا از بیانیه اول خود که بر ضد مصدق و قانون خلع ید و حمایت آشکار از امپریالیسم انگلیس بود، عقب نشینی کند و نقش میانجیگری در پیش گیرد. به همین ترتیب ترومن در پیامی که در ۱۰ خرداد ۱۳۳۰ برای مصدق فرستاد نوشت: «صمیمانه امیدوارم که دولت ایران ضمن مجاهداتی که برای اجرای برنامه ملی کردن صنعت نفت می نماید، مذاکرات دواستانه با دولت انگلیس و آمریکا را پیشه خود کند و من می دانم که جنابعالی بر نتایج خطیر این وضع قابل انفجار وقوف کامل دارید و مطمئنم که شما خوب می دانید که بنده تا چه اندازه نگرانم که اختلاف بین ایران و انگلیس بر ملی شدن صنعت نفت مبادا به جایی برسد که منجر به عدم توافق و دنیای آزاد گردد.»

۱۳ - اوائل تیرماه ۱۳۲۰ کشتی های نفتکش انگلیس از آبادان خارج شدند و خرید و فروش نفت ایران در بازار جهان از طرف دو غول امپریالیسم تحریم گردید و دولت مصدق را اسیر یک فشار مضاعف ساختند و در همین زمان بود که روز ۸ تیرماه ۱۳۳۰ روزنامه انگلیسی نیوز استیتمون از زبان دولتمردان انگلیسی نوشت: «دیر یا زود باید به کمک آمریکائی ها و فرانسوی ها و هلندی ها سیاست مشترکی در باره نفت ایران اتخاذ کنیم چراکه یک انقلاب ملی و اجتماعی در ایران در پس پرده در حال شعله ور شدن می باشد که به تدریج سراسر خاورمیانه و آسیا را خواهد گرفت. ما باید بر علیه این انقلاب مصدقی هماهنگ عمل کنیم و گرنه گرفتار بن بست خواهیم نشد.»

۱۴ - در سیزدهم تیرماه سال ۱۳۳۰ دادگاه لاهه طی تصمیمی در باب دعوی فوق حق به انگلیس داد و از شرکت نفت ایران - انگلیس حمایت کرد.

۱۵ - در ۲۲ تیرماه ۱۳۳۰ هاریمن نماینده ترومن جهت پا در میانی (پس از خلع ید از شرکت نفت ایران - انگلیس و پس از حاکمیت شرکت ملی نفت ایران استخراج - تصفیه - فروش نفت ایران و پس از تحریم جهانی خرید نفت از ایران توسط دو غول جهانی امپریالیسم آمریکا و انگلیس و پس از رد نظریه ۱۳ تیرماه سال ۱۳۳۰ توسط مصدق و تلاش مصدق جهت کشاندن موضوع به شورای امنیت و مجمع جهانی سازمان ملل) به ایران آمد و در ۱۲ مرداد ۱۳۳۰ یک هیات انگلیسی به ریاست استوکس به ایران آمدند و در طی مذاکراتی که با مصدق داشتند هر دو هیئت آمریکائی و استوکس پذیرفتند که هیئت مدیره شرکت ملی عهده‌دار اداره صنعت نفت باشد، به شرطی که مدیر عامل شرکت نفت ایران یک انگلیسی منتخب دولت انگلیس باشد. مصدق در پاسخ به این پیشنهاد هاریمن آمریکائی و استوکس انگلیسی در ۱۳/۱۶/۱۳۳۰ در جلسه علنی مجلس شورای ملی چنین گفت: «استوکس می‌گفت شرکت نفت انگلیس و ایران دیگر در ایران وجود ندارد ولی آن شرکت خارجی می‌خواهد مقدار مهمی نفت از شرکت ملی ایران خریداری کند. گفتم بسیار خوب. بعد گفتند مدت معامله باید ۲۵ سال باشد. گفتم بسیار خوب این هم برای ما اهمیت ندارد. بعد گفتند آن شرکت خارجی باید یک آژانس در ایران داشته باشد و این آژانس دارای یک مدیر انگلیسی باشد. من از آقای استوکس پرسیدم پس شرکت ملی نفت ایران در اینجا چه کاره است؟ ایشان در جواب من گفتند در این صورت شرکت ملی نفت ایران مثل چیزی است که سایه روی این تشکیلات یا آژانس می‌اندازد و من در جواب گفتم نه و اینجا بود که توطئه مشترک آمریکا و انگلیس به بن بست رسید.»

۱۶ - در اواخر بهمن ماه سال ۱۳۳۰ بانک بین‌المللی (پس از شکست مذاکرات هاریمن - استوکس با مصدق) به نمایندگی آن دو غول امپریالیستی جهت معامله با مصدق وارد ایران شدند و پیشنهادی بدین صورت به مصدق دادند:

الف - بازگشت کارشناسان انگلیسی به ایران.

ب - فروش نه دهم نفت حاصله با یک ثلث تخفیف به بانک بین‌المللی که از طرف مصدق رد شد.

۱۷ - در دی ماه ۱۳۳۰ امپریالیسم تازه نفس جهانی (آمریکا) رسماً از مصدق خواست که ایران جهت پیوستن به بلوک ضد شوروی در خاورمیانه، پیمان امنیتی متقابل با آمریکا امضاء کند که مصدق از این خواسته آمریکا امتناع کرد.

۱۸ - در ۷ خرداد ماه ۱۳۳۱ مصدق در دیوان لاهه حاضر شد و ضمن رد صلاحیت دادگاه لاهه در رسیدگی به شکایت شرکت نفت انگلیس به افشای سیاست امپریالیستی انگلیس پرداخت.

۱۹ - در ۲۲ تیرماه ۱۳۳۱ مصدق برای اصلاح امور اقتصادی - اجتماعی از مجلس اختیارات شش ماهه خواست که نمایندگان وابسته به دربار شاه در برابر مصدق با پیوند با دو غول جهانی صف کشیدند و رسماً دربار در کنار آن دو غول در برابر مصدق قرار گرفت و به همین خاطر بود که مصدق در ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ در اعتراض به صف آرائی دربار شاه با او از مقام نخست‌وزیری استعفاء داد.

۲۰ - در ۲۷ تیرماه ۱۳۳۱ احمد قوام پس از گرفتن حکم نخست‌وزیری از شاه اعلامیه‌ای به شرح ذیل منتشر کرد: «من به همان اندازه که عوامفریبی در امور سیاسی بیزارم در مسائل مذهبی از ریا و سالوس منجرم - وای به حال کسانی که در اقدامات مصلحانه من اخلال کنند - من دست به تشکیل محاکمه انقلابی می‌زنم و روزی صدها تبهکار از هر طبقه قرین تیره روزی می‌سازم - به عموم اعلام می‌کنم که دوره عصیان سپری شده است و روز اطاعت از دربار فرا رسیده است - کشتیبان را سیاستی دگر آمد.»

۲۱ - روز ۲۸ تیرماه ۱۳۳۱ سی نفر از نمایندگان هوادار مصدق در مجلس شورای ملی در اعتراض به نخست‌وزیری احمد قوام توسط دربار بیانیه‌ای صادر کردند

و روز ۳۰ تیر روز تعطیل عمومی اعلام کردند و از مردم خواستند به اعتراض و اعتصاب بر علیه احمد قوام بپردازند.

۲۲ - روز ۲۹ تیرماه ۱۳۳۱ مردم به محض شنیدن خبر استعفای دکتر محمد مصدق مغازه‌ها را تعطیل کردند و کشور به حالت اعتراض در نوعی اعتصاب و تعطیلی فرو رفت که همگام با آن سیل تلگراف و اعلامیه از اقصی نقاط ایران به حمایت از مصدق به طرف تهران سرازیر شد، در روز ۲۹ تیرماه ۱۳۳۱ سیل اعتصاب و اعتراض به جنبش کارگری هم رسید و در نتیجه به موازات تعطیلی بازارها، کارخانجات و خطوط اتوبوسرانی و حمل و نقل کشوری نیز دست از کار کشیدند.

۲۳ - روز ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ اجتماعات مردمی به حمایت از مصدق با شعار «یا مرگ یا مصدق» خیابان اصلی شهر به خصوص روبروی دانشگاه تهران و میدان بهارستان پر کردند که در نتیجه درگیری دسته‌های کفن پوش با نظامیان مستقر در شهر صدها نفر کشته و زخمی شدند.

۲۴ - در ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ قوام السلطنه استعفا داد و سربازان به سربازخانه‌ها برگشتند.

۲۵ - همزمان با استعفاء احمد قوام دیوان بین‌المللی لاهه رأی خود مبنی بر عدم صلاحیت دیوان برای رسیدگی به شکایت دولت انگلیس علیه شرکت ملی نفت ایران و مصدق اعلام کرد که پیروزی مردم در ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ کامل کرد.

۲۶ - از شهریور ماه ۱۳۳۱ باند شعبان بی‌مخ، طیب، رمضان یخی، اکبر سیاه، غلام دده و... به عنوان لباس شخصی‌ها که توسط دربار سازماندهی شده بودند با ساطور و چاقو حمله به سازمان‌ها و احزاب سیاسی و آتش زدن بساط روزنامه فروشی‌ها و ایجاد جو متشنج که زمینه‌ساز کودتای نظامی بر علیه مصدق بود، آغاز کردند.

۲۷- در روز ۲۴ مهرماه ۱۳۳۱ مصدق فرمان قطع رابطه سیاسی با انگلستان را اعلام کرد.

۲۸- در روز اول آبان ماه ۱۳۳۱ مصدق مجلس سنا (که بزرگ‌ترین مرکز توطئه دربار بر علیه مصدق بود) را منحل کرد.

۲۹- در اسفند ماه ۱۳۳۱ وزرای خارجه آمریکا و انگلیس برای رسیدگی به مسائل فوری و غیر عادی خاورمیانه در واشینگتن گرد هم آمدند و به این نتیجه رسیدند که: «چون دولت مصدق دست از نظر ایالتی که منافی منافع شرکت‌های نفتی است برمی‌دارد دیگر ادامه مذاکرات با دولت مصدق بی‌فایده است.»

۳۰- در اول اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی کل کشور که طرفدار مصدق و مخالف دربار شاه بود به وسیله عوامل دربار بعد از شکنجه وحشیانه به قتل رسید.

۳۱- در ۱۲ مرداد ماه ۱۳۳۲ مصدق پس از به فرارندم گذاشتن موضوع انحلال مجلس هفدهم که توسط خیانت‌های بانده کاشانی مانع پیشرفت حرکت مصدق شده بود، منحل اعلام کرد.

۳۲- با پیوستن کاشانی - بروجردی - فدائیان اسلام به صف مثلث دربار - انگلیس - آمریکا و حزب توده و ایجاد شکاف در بین نیروهای جبهه ملی و خیانت مظفر بقائی، حزب زحمتکشان، گروه خلیل ملکی، حسین مکی و... صف‌بندی بر علیه مصدق از فروردین سال ۱۳۳۲ وارد مرحله تازه‌ای گردید.

۳۳- در روز ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲ دولت ملی دکتر محمد مصدق توسط کودتائی که توسط دو غول امپریالیستی و دربار و کاشانی و حمایت معنوی بروجردی و زمینه‌سازی بانده شعبان بی‌مخ، طیب، اکبرسیاه، رمضان یخی، غلام دده، مظفر بقائی و... شکل گرفت، سرنگون شد.

۳۴- با تشکیل کنسرسیومی مرکب از شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکا و فرانسه

و هلند و شرکت سابق نفت جنوب یا شرکت نفت ایران و انگلیس که ۴۰٪ از آن شرکت‌های نفتی آمریکا بود و ۴۰٪ از آن شرکت نفت جنوب یا ایران-انگلیس بود و ۱۴٪ شرکت نفت هلندی و ۶٪ شرکت نفت فرانسه با دولت کودتا وارد معامله شدند.

۲۹ اسفند، سالروز
حماسه ملی شدن صنعت
نفت ایران به رهبری
دکتر محمد مصدق

«به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تأمین صلح جهانی ما امضاء کنندگان ذیل پیشنهاد می‌نمائیم که صنعت نفت در سراسر کشور بدون استثناء ملی اعلام شود؛ یعنی تمام عملیات اکتشاف و استخراج و بهره‌برداری در دست دولت ایران قرار گیرد» (دکتر محمد مصدق) ۱۳۲۹/۱۲/۲۹.

«ملت ایران! بدانید و آگاه باشید که جبهه ملی تصمیم به ملی کردن صنعت نفت با رعایت حزم و احتیاط و با مطالعات لازمه اتخاذ کرده است» (دکتر محمد مصدق) ۱۳۲۹/۱۲/۱۴.

«جبهه ملی که خود را نماینده تمایلات و افکار اصلاح‌طلبانه و استقلال خواهانه ملت ایران می‌داند با تصمیم قاطع برای ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور ایران شروع به اقدام کرد و با تکیه به احساسات و افکار عمومی ملت ایران و جلب توجه مطبوعات ملک و افراد مؤثر و مفید خارج از مجلس موفق شد که این تصمیم به صورت قانون از تصویب مجلس شورای ملی بگذراند» (دکتر محمد مصدق) ۱۳۲۹/۱۲/۲۹.

«تنها گناه من و گناه بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کردم و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین امپراطوری‌های جهان را از

این مملکت برچیدم. حیات من و مال و موجودیت من و امثال من در برابر حیات و استقلال و عظمت و سرفرازی میلیون‌ها ایرانی و نسل‌های متوالی این ملت کوچک‌ترین ارزشی ندارد و از آنچه برایم پیش آمد هیچ تأسف نمی‌خورم و یقین دارم که وظیفه تاریخی خود را تا سرحد امکان انجام داده‌ام.» (از دفاعیات دکتر محمد مصدق در بی‌دادگاه شاه در سال ۱۹۵۱ میلادی - سال ۱۳۲۹ هجری شمسی)

مصدق با ملی کردن صنعت نفت ایران چه کرد؟ ارزش یک حادثه تاریخی برعکس حوادث طبیعی می‌باشد که ارزش‌اش صد در صد پیوند با خود حادثه طبیعی به لحاظ طبیعی یا فیزیکی و یا... دارد. برای ارزشیابی و تحلیل یک واقعه تاریخی باید ویژگی‌های ظرف تاریخی که آن حادثه در آن ظرف تاریخی صورت گرفته است، مد نظر قرار گیرد. چراکه در حوادث تاریخی این خودویژگی‌های شرایط تاریخی تحقق آن حادثه است که گاهی و بعضاً به صورت عواملی مهم‌تر از علل مستقیم و طبیعی تحقق آن حادثه در ارزش‌گذاری آن حادثه دخالت دارند و بدون در نظر گرفتن آن خودویژگی‌های ظرف تاریخی تحقق آن حادثه، هرگز ما نمی‌توانیم در عرصه اکسیولوژی یا ارزش‌گذاری جایگاه واقعی آن حادثه تاریخی را به درستی کشف کنیم. برای مثال حادثه هجرت محمد از مکه به مدینه اگر بخواهیم خارج از ظرف تاریخی آن ارزش‌گذاری یا تحلیل نمائیم یک حادثه بسیار عادی جلوه خواهد کرد که چند نفر که تحت فشار افرادی قرار داشته‌اند از یک روستائی مثل مکه به یک روستای دیگر مثل مدینه نقل و مکان کرده‌اند که یک امر بسیار طبیعی می‌باشد و نیاز این همه تجلیل و تکریم و ارزش‌گذاری ندارد، اما آنچه که باعث می‌گردد که این نقل مکان از یک روستا به روستای دیگر برای ما اینقدر مهم و با ارزش گردد و مبدأ تاریخ همیشگی مسلمانان قرار گیرد، خودویژگی‌های شرایط تاریخی تحقق این امر بوده است که باعث گردیده تا بر پایه این شرایط تاریخی این موضوع اینقدر مهم و استراتژیک گردد. آن شرایط تاریخی که به این حادثه کوچک اینقدر عظمت تاریخی بخشیده است شرایط تاریخ تأسیس اسلام در آن تندپیچ حیاتی خود بوده است که اگر این نقل و انتقال توسط محمد در آن

شرایط انجام نمی‌گرفت قطعاً اسلام نابود می‌شد. پس آنچه به مسافرت محمد از یک روستا به روستای دیگر اینقدر عظمت تاریخی بخشیده است فقط ارزش خود حادثه یا واقعه نمی‌باشد، بلکه مهم‌تر از آن ارزش ظرف تاریخی بوده است که این حادثه در آن ظرف انجام گرفته است که اگر در این رابطه بگوئیم که ارزش ظرف تاریخی اینگونه حوادث بسیار بزرگ‌تر و عظیم‌تر از ارزش خود حادثه می‌باشد، سخنی به گزاف نگفته‌ایم بطوریکه برای شناخت اینگونه حوادث تاریخی اگر قبل از خود حادثه ظرف تاریخی تحقق آن حادثه را شناسیم هرگز امکان شناخت آن حادثه را پیدا نخواهیم کرد که برای طرح پارادایم کیس این موضوع نمونه‌های زیادی می‌توانیم - در تاریخ بشر و یا در تاریخ خودمان و یا در تاریخ اسلام - مثال بزنیم. واقعه کربلا که عظمت این واقعه در تاریخ اسلام فقط به خاطر جنایت‌های انجام گرفته در روز عاشورا یا بعد از روز عاشورا بر حسین و اهل بیت او توسط یزید، یا عمر سعد، یا ابن زیاد، یا شمر و... نمی‌باشد چراکه اگر معیار این باشد حتی در زمان خودمان از کهریزک و اوین و... ولایت مطلقه فقهاتی گرفته تا بگرام، گوانتانامو، ابوغریب، ساواک شاه و... هزاران جنایت، با هزار برابر فاجعه بارتر از حادثه کربلا روی داده و روی می‌دهد. ولی چرا این جنایت‌ها مانند عاشورای حسین تاریخی نمی‌شود و حداکثر در این حد بیش از یک صفحه از تاریخ جنایت بشر را پر نمی‌کند؟ دلیل آن نه عظمت شخص و شخصیت فرد است که مثلاً در کربلا حسین می‌باشد اما در کهریزک مثلاً محسن روح الامین و نه اوج‌گیری جنایت می‌باشد که مثلاً بگوئیم حتماً در عاشورا جنایتی که بر حسین رفته بیشتر از جنایاتی است که مثلاً در کهریزک بر افرادی مثل روح الامین رفته است. نه هیچکدام از این‌ها نیست آنچه نصیب حسین است بلکه فقط و فقط خودویژگی‌های شرایط تاریخی تحقق فاجعه کربلا است که باعث شده تا این حادثه به عنوان یک حادثه برجسته تاریخی مطرح گردد و طبیعی است که شرط لازم و کافی برای شناخت حادثه‌ائی مثل حادثه کربلا، شناخت این خودویژگی‌های تاریخی تحقق آن حادثه می‌باشد که اگر بدون شناخت این ظرف ما به شناخت حادثه پیردازیم حادثه کربلا

می‌شود یک واقعه، این که فونکسیون آن فقط اشک چشم از مردم محروم تاریخ ما گرفتن می‌شود، یا مثلاً در قیامت عامل شفاعت ما شدن جهت رفتن به بهشت می‌شود و دیگر هیچ ارزش عملی برای ما و برای تاریخ ما نخواهد داشت. البته اگر ما این خودویژگی‌های تاریخی شرایط تحقق حادثه را با ترم شانس هم نام‌گذاری کنیم سخن گزافی نگفته‌ایم، البته شانسی که توسط قهرمان حادثه انتخاب می‌شود و به همین دلیل است که می‌گوئیم امام حسن شانس تاریخی امام حسین را نداشته است؛ بنابراین هرگز نباید چنین بیاندیشیم که رنج مردن و تحمل فاجعه کشته شدن برای امام حسن کمتر از امام حسین بوده است، کسی که چنین اعتقادی داشته باشد نشان دهنده اوج بی‌خبری اوست چراکه چه فاجعه‌ائی و چه رنجی بزرگ‌تر از اینکه انسانی مثل امام حسن به دست زن خودش به شهادت برسد و زن او جزو لشکریان غسل معاویه در آمده باشد؟ آیا این مرگ غم انگیزتر و مظلومانه‌تر است یا مرگ قهرمانانه حسین در کربلا؟ ولی چرا امام حسن شانس خوب مردن تاریخی مثل امام حسین را به دست نیاورد و یا امام سجاد و حتی امام رضا و... نتوانستند از نعمت خوب مردن مانند امام حسین بهره‌مند گردند. دلیل آن‌ها محافظه‌کاری ائمه دیگر نبوده و نیست بلکه تنها دلیل آن همین شرایط تاریخی تحقق عاشورا بوده است. یا مثلاً بت‌شکنی ابراهیم خلیل در اور بابل، این حادثه اگر بخواهیم مانند یک حادثه طبیعی برخورد کنیم و آن را خارج از ظرف تاریخی تحقق آن بررسی نمائیم یک حادثه چندان مهمی نیست که بشریت موحد و همه انبیاء بعد از ابراهیم خود را وام‌دار این حرکت ابراهیم بدانند.

آنچه به این حادثه کوچک ابراهیم عظمت تاریخی می‌بخشد فقط و فقط خودویژگی‌های تاریخی ظرف زمانی است که ابراهیم در آن ظرف تاریخی این عمل را انجام داده است که اگر آن ظرف تاریخی نبود، عمل ابراهیم یک عمل عادی مثل بسیاری از مبارزات ضد شرک افراد دیگر می‌شد و در همین رابطه است که برای شناخت عظمت کاری که ابراهیم خلیل کرده است تا زمانی که ما آن شرایط تاریخی که تند پیچ پیدایش اصل مالکیت و طبقات در جامعه بشری می‌باشد را شناسیم،

امکان شناخت آن حادثه تاریخی برایمان وجود نخواهد داشت. پس برای شناخت حادثه بت شکنی ابراهیم در بتخانه بعل خدای بزرگ در شهر اوربابل باید اول خودویژگی‌های تاریخی آن زمان را بشناسیم پس از شناخت آن خودویژگی‌های تاریخی است که می‌توانیم به عظمت کاری که ابراهیم کرده است، پی ببریم. به خاطر همین موضوع و همین اصل است که پروفیسور برک معتقد است که هر حادثه انسانی - تاریخی باید در جغرافیای زمانی - تاریخی تحقق آن حادثه مورد ارزیابی قرار گیرد و در صورتی که آن حادثه انسانی - تاریخی از جغرافیای زمانی و مکانی خودش خارج کنیم و در یک جغرافیای زمانی - مکانی - تاریخی دیگر مورد بررسی قرار دهیم، یک فاجعه بوجود می‌آید؛ لذا با توجه به این مقدمه و در نظر گرفتن اصول فوق است که حال می‌توانیم به بررسی و آنالیز موضوع تز ملی شدن صنعت نفت ایران در عرصه نهضت مقاومت ملی دکتر محمد مصدق به عنوان پارادایم کیس مبارزه رهایی‌بخش و استقلال‌طلبانه خلق‌های تحت ستم بعد از جنگ جهانی دوم از آمریکای لاتین تا جنوب دور آفریقا و تا آسیای جنوب شرقی پردازیم.

خودویژگی‌های ظرف تاریخی تز ملی شدن صنعت نفت ایران به دست دکتر محمد مصدق:

برای درک این موضوع باید نخست بازگشت کنیم به سال تحقق این طرح، آنچنانکه می‌دانیم سال اعلام ملی شدن صنعت نفت ایران به دست دکتر محمد مصدق سال ۱۹۵۱ میلادی یا سال ۱۳۲۹ هجری شمسی می‌باشد - که با در نظر گرفتن این موضوع که سال پایان جنگ جهانی دوم سال ۱۹۴۵ بوده است - پس می‌توانیم بگوئیم که اعلام ملی شدن صنعت نفت ایران توسط دکتر محمد مصدق ۶ سال بعد از جنگ جهانی دوم صورت گرفته است. البته جای گفتن ندارد که تحقق پروژه ملی شدن صنعت نفت ایران و خلع ید از شرکت نفت انگلیس که در تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۲۹ پس از تصویب دو مجلس شورای ملی و سنا و توشیح

شاه اعلام گردید، یک موضوع نبود که دکتر محمد مصدق در همان روز ۲۹ اسفند سال ۱۳۲۹ توانسته باشد به انجام رسانده باشد، بلکه بالعکس این نتیجه حاصل یک پروسه درازمدت مبارزاتی بود که به طور مشخص مصدق حداقل از مجلس چهاردهم توسط یک ماراتن نفس‌گیر پیش می‌برد و این ماراتن بالاخره در ۱۳۲۹/۱۲/۲۹ به بار نشست. بطوریکه اگر بخواهیم منشاء تاریخی برای این پروژه عظیم تاریخی که در ۱۳۲۹/۱۲/۲۹ به بار نشست را مطرح کنیم، باید بازگشت کنیم به دوره چهاردهم مجلس یعنی شش سال قبل از این - در سال ۱۳۲۳ شمسی یا ۱۹۴۵ میلادی - که به همت مصدق طرحی از تصویب مجلس شورای ملی گذشت که مطابق آن: «دادن هر گونه امتیاز به بیگانگان ممنوع شد» در این طرح دولت مکلف به استعفای حقوق پایمال شده ملت ایران از نفت جنوب شد. از بعد از تصویب این طرح توسط مجلس چهاردهم که به پیشنهاد مصدق صورت گرفته بود که ماراتن پروژه ملی شدن صنعت نفت بین مصدق و استبداد پهلوی و بزرگ‌ترین امپریالیسم جهانی عصر یعنی امپریالیسم انگلیس از سر گرفته شد؛ لذا برای درک زمانی شرایط تحقق پروژه ملی شدن صنعت نفت باید دقیقاً برگردیم به سال ۱۹۴۵ میلادی یعنی درست سالی که جنگ بین‌الملل دوم پایان یافته است که پایان جنگ دوم بین‌الملل همراه شد با شرایط جدید جهانی پس از به زانو در آمدن فاشیسم توسط امپریالیسم‌های شرکت کننده در جنگ که در رأس آن‌ها امپریالیسم تازه نفس آمریکا قرار داشت در این رابطه بود که مهم‌ترین موضوعی که پس از جنگ در دستور کار امپریالیسم‌های فاتح از جنگ قرار گرفت، تقسیم باز تقسیم جهانی بود و از آنجائیکه قدرت‌های فاتح در بازار تقسیم باز تقسیم جهانی هر کدام برای خود سهم شیر طلب می‌کردند، این امر باعث گردید تا تضاد امپریالیست‌ها جهانی که برای مدت ۹ سال جنگ جهت ایجاد جبهه مشترک بر علیه فاشیسم افول کرده بود دوباره در بستر تقسیم جهانی شعله‌ور گردد و همین شعله‌ور شدن تضادهای جهانی امپریالیست‌ها باعث گردید تا برعکس سال‌های بعد از جنگ جهانی اول، وجدان بیدار خلق‌ها در برابر این بازار مکاره تقسیم قدرت امپریالیست‌ها به خودآگاهی

ملی برسند؛ لذا در این شرایط بود که فونکسیون این تقسیم باز تقسیم جهان بین امپریالیست‌ها یا گرگ‌های فاتح، به خود آمدن خلق‌های جهان سوم بود که حاصل این عمل شروع جنبش‌های رهائی‌بخش و استقلال‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه و ضد استبدادی خلق‌های تحت ستم بر علیه نظام وابسته اقتصادی و سیاسی حاکم بر خود و نظام بین‌المللی در حال ساخت جهانی در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت امپریالیست‌های فاتح بعد از جنگ دوم گردید که در این رابطه با توجه به شرایط خودویژه‌هایی که کشور ما در عرصه جنگ بین‌الملل دوم داشت و از نظر امپریالیست‌ها به عنوان پل پیروزی جهت حمایت از جبهه شرقی یا شوروی سابق مطرح گردید (که همین امر باعث گردید تا عامل اصلی شکست فاشیسم جبهه شرقی یا شوروی سابق بشود، لذا اگرچه بمب اتمی امپریالیسم آمریکا در ناکازاکی و هیروشیما تیر خلاص به متحدین فاشیسم بود، ولی آنچه ماشین نظامی فاشیسم را در جنگ دوم بین‌الملل به گل نشاند جبهه شوروی بود بطوریکه اگر بگوئیم در صورت عدم گشایش جبهه شرق توسط هیتلر جنگ بین‌الملل دوم به سود هیتلر پایان پیدا می‌کرد سخنی به گزاف نگفته‌ایم) لذا این حساسیت شرایط باعث گردید تا امپریالیست‌ها در بازی تقسیم قدرت خود نگاه ویژه‌هایی به آن داشته باشند و از آنجائیکه شوروی سابق و اردوگاه شرق تحت هدایت استالین بر پایه زمینه نظامی که در دوران جنگ جهت حضور نظامی بر بخشی از خاک ما پیدا کرده بود، توسط برپائی تشکیلات پیشه‌وری در مرحله اول سعی بر ادامه حضور نظامی بر بخشی از خاک ما را داشت، لذا پس از اینکه توسط فشارهای بین‌المللی دیگر رقبای امپریالیستی خود (که در رأس آن‌ها امپریالیسم تازه نفس آمریکا قرار داشت) مجبور به عقب‌نشینی نظامی از خاک ایران شد و همراه با عقب‌نشینی نظامی شوروی و برچیده شدن تشکیلات پیشه‌وری و انضمام دوباره آذربایجان به خاک کشور، در مرحله دوم شوروی کوشید تا توسط تشکیلات حزب توده وابسته به خود شرایط تصاحب و غارت نفت شمال را فراهم کند. البته به موازات این تاخت و تاز بلوک شرق در ایران قدرت‌های امپریالیستی غربی که در رأس آن

امپریالیسم آمریکا قرار داشت بیکار ننشسته و سعی می‌کردند از نمد افتاده ایران در عرصه باز تقسیم جهانی کلاه بزرگ‌تری برای خود بدوزند که در این رابطه از آنجائیکه بین دو غول امپریالیستی غرب یعنی آمریکا (امپریالیسم فاتح و تهاجمی بعد از جنگ) و انگلیس (امپریالیسم ضربه خورده و مغلوب جنگ) در عرصه تقسیم جهانی تضاد همه جانبه‌ائی وجود داشت، چراکه امپریالیسم آمریکا تلاش می‌کرد در این تقسیم جهانی اولاً شرایط را برای عقب‌نشینی انگلیس از بازارهای نظام قبلی جهانی فراهم سازد و از طرف دیگر به موازات عقب‌نشینی انگلیس شرایط را برای حضور و پر کردن خلاء امپریالیسم جهان‌خوار انگلیس توسط خود فراهم سازد که این دوئل بین دو امپریالیسم آمریکا و انگلیس در ایران مادیت خود را در جنگ نفت ایران به تمامی به نمایش گذاشته شد؛ زیرا از یک طرف با توجه به جایگاه حجم نفتی که ایران داشت و از طرف دیگر با توجه به جایگاه ارزشی نفت در عرصه اقتصاد بین‌المللی پس از جنگ باعث گردید که جنگ امپریالیست‌ها که تا قبل از جنگ دوم بر پایه تسخیر بازارها استوار بود به سوی نفت سمت‌گیری نماید؛ اما از آنجائیکه نفت ایران از آغاز کشف و استخراج تا آن تاریخ توسط امپریالیست جهان‌خوار انگلیس تحت قالب شرکت نفت انگلیس بر پایه سابقه ۵۰ ساله‌ای که (از داری تا قرارداد ۱۹۳۳ و ثوق‌الدوله و از قرارداد و ثوق‌الدوله تا آن تاریخ داشت) غارت می‌شد و امپریالیسم انگلیس در ادامه سیاست‌های گذشته خود که بر پایه کودتای رضاخان و تقویت دولت مرکزی و سرکوب خلق‌های ایران استوار بود، سعی می‌کرد تا در مرحله بعد از جنگ جهانی دوم این پایگاه استراتژیک خود را حفظ نماید؛ لذا جهت حصول به این مقصود دولت انگلیس تلاش می‌کرد تا توسط دخالت در انتخاب و مدیریت دولت مرکزی شرایط را برای حکومت سیاسی و اقتصادی شرکت نفت انگلیس بیشتر فراهم کند، اما امپریالیسم تازه نفس جهان‌خوار آمریکا نیز که از بعد از جنگ به نقش جایگاه استراتژیک ایران در عرصه ژئوپولیتیک و اقتصادی و سیاسی پی برده بود سعی می‌کرد پس از وادار کردن شوروی جهت خروج نظامی سیاسی از ایران، امپریالیسم انگلیس را هم از

این سنگر اقتصادی - سیاسی بیرون کند تا راحت تر بتواند این طعمه لذیذ خود را ببلعد. به خاطر این شرایط و این زمینه‌ها بود که کشور ما در عرض کشورهای دیگر به پاخواسته تحت ستم بعد از جنگ بین‌الملل دوم که فوقاً ذکرش رفت عرصه حساس تری برای تاخت و تازهای امپریالیستی بعد از جنگ دوم بین‌الملل گردید.

اینجا بود که نهضت‌های ملی‌گرایی که در مرحله بعد از جنگ اول بین‌الملل به عنوان یک امر ارتجاعی تلقی می‌شد که امپریالیست‌های پیروزمند جنگ اول سعی می‌کردند تا توسط آن کشورهای جناح رقیب مثل امپراطوری عثمانی را متلاشی کنند، در بعد از جنگ دوم بین‌الملل به صورت نمایش صف‌آرایی نهضت‌های رهائی‌بخش و استقلال‌طلبانه و آزادی‌خواهانه کشورهای پیرامونی در آمد که طبعاً با چنین جایگاهی برعکس شرایط بعد از جنگ اول، این قیام خلق‌های کشورهای پیرامونی ماهیتی مترقیانه به خود گرفت که توسط آن خلق‌های کشورهای پیرامونی (در برابر امپریالیست‌های جهان‌خواری که در حال ترسیم نظام نوین جهانی بی‌حضور آنها بودند برای حاکمیت بر سرنوشت خودشان در این باز تقسیم جهانی) سهمی ملی برای خویش بر جهان‌خواران تحمیل نمایند که حاصل آن شروع این نهضت مترقیانه خلق‌ها در جبهه جدیدی بعد از جنگ دوم جهانی بر علیه امپریالیسم‌های جهان‌خوار غرب، از آمریکای لاتین حیات خلوت امپریالیسم آمریکا گرفته تا آسیای جنوب شرقی و تمامی کشورهای آفریقا بود؛ زیرا تمامی این نهضت‌های رهائی‌بخش و استقلال‌طلبانه ملی دارای خواسته واحدی بودند و آن مقابله کردن با سلطه اقتصادی و سیاسی و فرهنگی امپریالیست‌های جهانی بر سرنوشت آنها بود؛ لذا با توجه به این مسائل است که در می‌یابیم که شروع حرکت دکتر محمد مصدق در چنین تند پیچ تاریخی خلق‌ها بر علیه امپریالیست‌های جهانی که درست مصادف با پایان جنگ جهانی دوم و شروع نهضت رهائی‌بخش خلق‌ها بود تا چه اندازه مبارزه استقلال‌طلبانه و رهائی‌بخش و ضد استعماری و ضد استبدادی دکتر محمد مصدق می‌تواند دارای ارزش تاریخی گردد و بر این پایه است که به راحتی در می‌یابیم که نهضت مقاومت ملی دکتر محمد مصدق تنها یک نهضت اقتصادی

برای آزادسازی صنعت نفت ایران از سلطه شرکت نفت انگلیس نبوده است، اگرچه یکی از کمترین رهاورد این نهضت این موضوع بوده است بلکه آنچه مهم‌تر از این موضوع بود عبارت از اینکه نهضت مقاومت ملی دکتر محمد مصدق بر علیه جهان‌خواری امپریالیست‌های جهانی یک استارت شروع مبارزه برای تمامی خلق‌های به پا خواسته از آمریکای لاتین تا آسیای جنوب شرقی بوده است.

اینجا است که ما معنی این جمله جمال عبدالناصر در زمان نهضت ملی کردن کانال سوئز توسط او درمی‌یابیم که می‌گفت: «من شاگرد مکتب دکتر محمد مصدق هستم» و به همین علت بود که زمانی که مصدق وارد کشور مصر شد مانند یک قهرمان ملی آن کشور از مصدق استقبال کردند؛ بنابراین مهم‌ترین مشخصه ظرف تاریخی نهضت مقاومت ملی دکتر محمد مصدق در عرصه ملی کردن صنعت نفت ایران، الگو شدن حرکت رهایی‌بخش و استقلال‌طلبانه دکتر محمد مصدق در بستر ملی کردن صنعت نفت برای تمامی خلق‌های به پا خواسته بود و همین فونکسیون پارادایم کیس شدن حرکت استقلال‌طلبانه و رهایی‌بخش و ضد استعماری و ضد استبدادی مصدق بود که در دو جبهه خودی و ضد خودی برای مصدق ایجاد فونکسیون‌های خودویژه‌ای کرد که در جبهه خودی حرکت مصدق و شعار ملی کردن صنعت نفت او باعث بسیج همگانی توده‌ها در حمایت از مصدق شد، بطوریکه حتی روحانیت فاصله گرفته از مصدق جهت حضور در این بسیج توده‌ای جهت مقابله با ایزوله شدن هویت خود تصمیم به شرکت در این نهضت گرفت که حمایت سید محمد تقی خوانساری و فیض و حجت و صدر که از مراجع آن زمان بودند از شعار ملی شدن صنعت نفت مصدق در این رابطه شکل گرفته است.

در عرصه جبهه خارج از کشور نیروهای هم پیمان در کشورهای پیرامونی آنچنانکه به اشاره رفت، شکل‌گیری مبارزه رهایی‌بخش و استقلال‌طلبانه و آزادی‌خواهانه خلق‌ها که از آمریکای لاتین تا آسیای جنوب شرقی ادامه داشت همگی از بعد از شروع مبارزه استقلال‌طلبانه و رهایی‌بخش مصدق بر پایه پارادایم کیس حرکت مصدق شکل گرفتند؛ لذا بسیار طبیعی بود که مصدق برای تمامی این نهضت‌های

ملی به عنوان یک الگوی برجسته مطرح گردید. البته آنچنانکه حرکت رهائی‌بخش و استقلال‌طلبانه و عدالت‌خواهانه مصدق در عرصه نیروهای خودی توانست تا این اندازه تعیین‌کننده باشد. در بستر نیروهای ضد خودی در دو صحنه درونی و بیرونی نیز سرنوشت‌ساز بود زیرا صف‌آرایی و ائتلافی که در رابطه با حرکت غیر خودی در جبهه مخالفین مصدق صورت گرفت به حدی قوی بود که در تاریخ مبارزات رهائی‌بخش خلق‌ها تقریباً بی‌شباهت می‌باشد بطوریکه در جبهه امپریالیست‌های جهان‌خوار برای نخستین بار یک جبهه مشترک امپریالیستی از انگلیس تا آمریکا که تمامی امپریالیست‌های درجه دوم نیز در آن شرکت داشتند برای به زانو درآوردن مصدق و بایکوت سیاسی و اقتصادی و مقابله با خرید نفت ایران شکل گرفت که در تاریخ مبارزات رهائی‌بخش خلق‌ها بی‌مثال می‌باشد و در عرصه جبهه ضد خودی داخلی به سرکردگی دربار و شاه (اگر چه این جبهه به صورت استراتژیک از جانب امپریالیسم جهانی ساپورت سیاسی و اقتصادی و لجستیکی می‌شد) جبهه‌ائی بوجود آمد که حداقل در تاریخ ایران بی‌مثال بود. بطوریکه در این جبهه از شاه تا حزب توده، کاشانی، بروجردی، حسین مکی، مظفر بقائی، خلیل ملکی، فدائیان اسلام، نواب صفوی و لمپنیسم (طیب و شعبان بی‌مخ) برادرانه بر علیه مصدق مستقیم یا غیر مستقیم و خودآگاه یا ناخودآگاه وحدت کردند و همگی به صورت خواسته و یا ناخواسته در شکل یک جبهه واحد در برابر حرکت مصدق صف‌آرایی نمودند و به صورت جبهه واحد ضد مصدقی در داخل به سرکردگی زاهدی و اشرف و شاه یک مبارزه ضد مصدقی برای به زانو درآوردن مصدق از سر گرفتند که هدف همه آن‌ها واحد بود و آن فلج کردن مصدق بود.

از اینجا است که می‌توانیم به ارزش جایگاه ظرف تاریخی مصدق پی ببریم، بطوریکه می‌بینیم که درست در زمانی که احسان طبری تئوریسین حزب توده در روزنامه مردم مورخ ۱۳۲۳/۸/۱۹ می‌گوید: «ما برای انگلستان در ایران منافع قائل هستیم و علیه این منافع حرکتی نخواهیم کرد.» مصدق در مجلس چهاردهم جنبش و نهضت ملی کردن صنعت نفت بر علیه امپریالیسم جهان‌خوار انگلیس (توسط

تصویب طرح دادن هر گونه امتیاز به بنگاه‌ها ممنوع می‌باشد) و این طرح دولت را مکلف می‌کند تا به استعفای حقوق پایمال شده ملت ایران از نفت جنوب بپردازد، از سر می‌گیرد. البته این درست در زمانی است که در مجلس چهاردهم حزب توده در برابر این طرح مصدق، طرح «واگذاری نفت شمال به شوروی» را مطرح می‌کند که فونکسیون پیشنهاد این طرح حزب توده باعث گشت تا مصدق در شعار ملی کردن صنعت نفت، بعداً در مجلس شانزدهم شعار خود را از نفت جنوب به تمامی صنعت نفت ایران گسترش دهد که خود این نیز باعث شفاف‌تر شدن جبهه‌ها در برابر مردم گردید؛ لذا برای عملکرد این جبهه ضد مصدق بر علیه مصدق، کافی است که دریابیم که میزان فحش و ناسزائی و اعتصابات و تظاهراتی که حزب توده بر علیه مصدق به راه انداخت، صد برابر پیش از تمام فحش‌ها و تظاهراتی و اعتصابات است که حزب توده در حیات سیاسی خود به امپریالیسم و استبداد داده است که برای درک این ادعا کافی است که تنها به روزنامه مردم حزب توده از سال ۱۳۲۳ تا ۱۳۳۲ سر بز نیم تا به خودویژگی شرایط تاریخی مبارزه مصدق پی ببریم و این حقیقت را به نیکی دریابیم که مصدق این خروس بی محل مبارزه رهائی‌بخش خلق‌ها قبل از اینکه به دست نصیری و زاهدی و اشرف و شاه و آمریکا و انگلیس نابود گردد، توسط هجمه بی‌امان این جبهه خودی از کاشانی و نواب صفوی و حزب توده و مظفر بقائی و آیت و بروجردی و... به زانو در آمده بود تا آنجا که سیر این هجمه تا آنجا رسید که خمینی در سال ۱۳۵۹ یعنی چهارده سال بعد از مرگ مصدق که دیگر استخوان‌های پوسیده شده بود فرمان تکفیر مصدق که تا این تاریخ هیچ روحانی جسارت آن را پیدا نکرده بود را، صادر کرد و از مصدق با لقب این «مردک کافر» یاد کرد تا بالاخره به مصداق الاکرام بالاتمام این صفحه حتی بعد از مرگش تمام گردد.

مصدق زمانی شاه را مجبور به توشیح ملوکانه قانون ملی شدن صنعت نفت کرد که خود شاه در تاریخ ۱۳۲۹/۱/۲۹ در مصاحبه با مخبر رویتر می‌گفت: «امتیاز شرکت نفت انگلیس مشمول عدم اعطای امتیاز نخواهد شد. چراکه ۴۳ سال الی ۴۵ سال از

مدت آن باقی مانده است»، مصدق در زمانی توانست رهبری کمیسیون نفت مجلس شانزدهم که عامل اصلی طرح ملی شد صنعت نفت بود به دست بگیرد که اولاً در کل نمایندگان مجلس شانزدهم تعداد نمایندگان جناح اقلیت هوادار مصدق با خود مصدق ۱۲ نفر بیشتر نبودند و در ثانی از هیجده نفر افراد کمیسیون نفت فقط ۵ نفر آن‌ها از ملیون و هواداران مصدق بودند مابقی از اکثریت مخالف مصدق یا از نیروهای مستقل بودند و این زمانی است که ۷۰٪ از نمایندگان مجلس شانزدهم در جبهه رقیب قرار داشتند و رهبر جناح اکثریت مجلس شانزدهم که اکثر آرا از فتوآل‌ها و زمین‌داران بودند در دست جمال امامی قرار داشت که در ۱۳۲۹/۳/۲۸ در مجلس شانزدهم می‌گفت: «این حرف مفت است که بگوئیم می‌توانیم قرارداد ۱۹۳۳ و ثوق‌الدوله را لغو کنیم. زیرا کسانی که این حرف را می‌زنند. دروغ می‌گویند.» مصدق زمانی طرح ملی شدن صنعت نفت را به مجلس شانزدهم پیشنهاد کرد که دولت در دست سپهبد رزم آرا بود و همین رزم آرا در همین زمان در مجلس می‌گفت: «ایرانی که عرضه لوله تفنگ ساختن را ندارد چطور می‌تواند نفت ایران را اداره کند؟»

مصدق در تاریخ ۲۹/۱۲/۲۹ زمانی هیئت خلع ید شرکت نفت انگلیس (که شامل مهندس مهدی بازرگان و حسین مکی و دکتر عبدالحسین علی آبادی و عزت‌الله بیات بودند) به خوزستان فرستاد که شرکت نفت انگلیس در کل ایران یک حکومت گسترده توتالیتر و در سایه داشت و تمامی سرنوشت سیاسی و اقتصادی مردم را رقم می‌زد و از همه بیشتر در خوزستان که این شرکت به صورت یک حکومت توتالیتر بود تا یک شرکت اقتصادی که رمق توده‌های زحمتکش خوزستانی که بر دریای نفت با شکم گرسنه نشسته بودند گرفته بود؛ لذا در همین رابطه بود که تا هیئت خلع ید مصدق جهت خلع ید شرکت نفت انگلیس وارد خوزستان شد، یک عاشورا بر پا گردید، بطوریکه آنچنانکه مهدی بازرگان تکنوکرات غیر سیاسی در آن تاریخ در مقاله اشک‌های خوزستان می‌نویسد: «من اصلاً باور نمی‌کردم که مردم اینقدر به استقبال ما بیابند بطوریکه این مردم فقیر حتی گاوهای خود را می‌آوردند و در جلوی پای ما قربانی می‌کردند.»

سلام بر مصدق فریاد همیشه زنده توده‌ها بر علیه مستبدین تاریخ
سلام بر مصدق سروش آزادی
سلام بر مصدق منادی رهائی
سلام بر مصدق مجسمه آزادی
سلام بر مصدق پرومته آگاهی
سلام بر مصدق تندیس عدالت
سلام بر مصدق وجدان بیدار قرن
سلام بر مصدق در هم زنده خاموشی جهل
سلام بر مصدق بر پاککننده دادگاه تاریخ اسارت
سلام بر مصدق موسای عاصی بر زندگی فرعونى خویش
سلام بر مصدق کلمه آزادی
سلام بر مصدق قتیل خیانت و جهل و فقاقت
سلام بر مصدق انسانیت مظلوم و عدالت محروم
سلام بر مصدق بیدار کننده شرق
سلام بر مصدق آتش فشان قله شرافت و عظمت ایران
سلام بر نهضت رهائی‌بخش و استقلال‌طلبانه و عدالت‌خواهانه مصدق
سلام بر شعار بسیج‌کننده توده‌های محروم «ملی کردن صنعت نفت» مصدق
سلام بر مبارزه ضد امپریالیستی مصدق
سلام بر مبارزه ضد استبدادی مصدق
سلام بر مبارزه ضد ارتجاعی مصدق
سلام بر فریادهای خاموش مصدق در احمد آباد اسارت
سلام بر رنجهای مصدق بر خیانت دوستان مصدق
سلام بر دردهای مصدق بر خیانت روحانیت فقاقت و سفاهت

سلام بر تنهائی مصدق بر خیانت‌های حزب توده
سلام بر زخم‌های مصدق در گلوله‌های فدائیان اسلام فقهاتی به یاران مصدق
سلام بر دکتر حسین فاطمی تجلی صداقت و معرفت و وفاداری به مصدق
سلام بر حسین فاطمی مجروح گلوله‌های جهل فدائیان اسلام فقهاتی
سلام بر حسین فاطمی عباس کربلای ۲۸ مرداد ۳۲
سلام بر حسین فاطمی عصیانگر ضد استبداد تاریخ ایران
سلام بر حسین فاطمی فریاد همیشه زنده تمامی آزادیخواهان ایران
سلام بر بدن بیمار حسین فاطمی در میدان مرگ
سلام بر روح بیدار حسین فاطمی در دادگاه تاریخ استبداد
سلام بر کارگران صنعت نفت ایران هم‌پیمانان همیشگی مصدق
سلام بر شهدای کارگران صنعت نفت ایران در مسیر ملی شدن صنعت نفت ایران
سلام بر کارگران صنعت نفت پیشگامان مبارزات حق طلبانه پرولتاریای صنعتی
ایران
سلام بر جنبش کارگری
سلام بر جنبش دانشجویی حامیان همیشگی مصدق
و آخرین سلام ما بر تمامی شهدای به خون خفته سی‌ام تیرماه ۳۱ هم‌سنگران
همیشه زنده مصدق و فاطمی و آزادی و آگاهی و عدالت

بازشناسی عوامل بستر ساز

کودتای ۲۸ مرداد ۴۲

برای بازسازی

اپوزیسیون امروز

جنبش سیاسی ایران

قبل از اینکه به بررسی موضوع فوق پردازیم، مقدماتاً به تحلیل در باب «ضرورت طرح موضوع فوق در این شرایط حساس تاریخی جامعه ایران» می پردازیم؛ و در رابطه با تبیین ضرورت موضوع فوق در این شرایط، باید ابتدا به پاسخ این سؤال پردازیم که آیا طرح موضوع بازشناسی عوامل بسترساز کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (در سلسله درس‌های نشر مستضعفین ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران، صورت انتخابی دارد یا تصادفی؟

برای پاسخ به این سؤال مجبوریم که به سؤال دیگری پاسخ بدهیم و آن اینکه، چه وجه تشابهی بین شرایط تاریخی - اجتماعی - سیاسی جامعه ایران در زمان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (اردوگاه امپریالیسم جهانی - ارتجاع مذهبی - استبداد سیاسی پهلوی بر علیه نخستین دولت دموکراتیک تاریخ ایران) با شرایط امروز جامعه ایران وجود دارد؟ اگر ما بتوانیم به سؤال دوم پاسخ بدهیم، قطعاً خود این پاسخ خودبخود پاسخ به سؤال اول هم نیز خواهد بود.

در رابطه با پاسخ به سؤال دوم، ابتدا یک پاسخ اجمالی و کپسولی می‌دهیم و سپس

به طرح تفصیلی آن می‌پردازیم؛ و اما پاسخ اجمالی به سؤال دوم اینکه «وجه تشابه شرایط امروز جامعه ایران با شرایط جامعه ایران در زمان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در تشابه بحران در اردوگاه اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران نهفته است»؛ به عبارت دیگر در داوری نهائی ما، عامل اصلی موفقیت کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران «بحران در اردوگاه اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران بوده است» و قطعاً و جزماً، اگر در روز ۲۸ مرداد ۳۲ اپوزیسیون جنبش سیاسی ایرانی توانستند فارغ از بحران درونی خود به صورت یکپارچه در برابر کودتا مقاومت کنند، می‌توانستند مانند کودتاهای قبلی بر علیه دولت مصدق، این کودتا را هم به شکست بکشاند (فراموش نکنیم که کودتای ۲۸ مرداد سومین کودتا بر علیه دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق بود، دو کودتای قبل از آن شکست خورده بود).

«بحران اپوزیسیونی» که عامل اصلی موفقیت کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ شد، کدامین بحران بود که با بحران امروز اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران شباهت دارد؟ آنچه باید در خصوص بحران ۳۲ اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران در اینجا مطرح کنیم، اینکه، در دوران دو ساله دولت دموکراتیک مصدق در یک تقسیم‌بندی کلی، اپوزیسیون دولت مصدق به دو شاخه بزرگ تقسیم می‌شدند:

۱ - شاخه اپوزیسیون راست.

۲ - شاخه اپوزیسیون رادیکال، البته هر کدام از این شاخه‌های اصلی خود به شاخه‌های فرعی (زیرمجموعه آن) تقسیم می‌شدند. چرا که مثلاً «اپوزیسیون راست» دولت مصدق به سه شاخه:

الف - اپوزیسیون راست مذهبی که همان جبهه‌گیری ضد مصدقی حوزه‌های فقهاتی تحت هژمونی ابوالقاسم کاشانی بودند که همراه و همگام و هماهنگ با استبداد دربار و امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا با دولت دموکراتیک مصدق مبارزه می‌کردند.

ب - شاخه دوم اپوزیسیون راست، جریان ملی‌گرا تحت هژمونی حسین مکی بود که به علت پایگاه اجتماعی که در شهر تهران داشتند، تلاش می‌کردند که در راستای اردوگاه امپریالیسم جهان و ارتجاع مذهبی و رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی، با دولت دموکراتیک مصدق مبارزه کنند.

ج - شاخه سوم جبهه اپوزیسیون راست، شاخه حزب زحمتکشان تحت رهبری مظفر بقائی و حسن آیت بودند که در چارچوب سیاست ضد دولت دموکراتیک مصدق، همراه با اردوگاه امپریالیسم - ارتجاع مذهبی - دربار کودتائی و مستبد پهلوی، با دولت دموکراتیک مصدق مبارزه می‌کردند.

۲ - شاخه اپوزیسیون رادیکال که خود این شاخه اصلی به دو شاخه فرعی:

الف - منتقدین سیاسی سیاست دولت دموکراتیک مصدق.

ب - منتقدین خود دولت دموکراتیک مصدق، تقسیم می‌شدند.

تفاوت این دو شاخه فرعی اپوزیسیون رادیکال در این بود که «منتقدین سیاست دولت دموکراتیک مصدق با بعضی از برنامه‌ها و سیاست‌های درونی و برونی دولت مصدق مخالف بودند، ولی با خود دولت مصدق مخالف نبودند»، به عبارت دیگر اینها معتقد بودند که با بقاء دولت دموکراتیک مصدق، امکان دستیابی به خواسته‌های سیاسی آنها وجود دارد؛ اما «جریان دوم که با خود دولت دموکراتیک مصدق مخالف بودند، معتقد به استحاله دولت دموکراتیک مصدق از درون، در راستای خواسته‌های آنها نبودند.»

بنابراین به جای مخالف آلترناتیو دولت دموکراتیک مصدق بودن یا به قول احمد شاملو «ابله‌ها مردا/عدوی تو نیستم/من انکار توام» در همین رابطه است که می‌توانیم دو جناح شاخه اپوزیسیون رادیکال بر علیه دولت دموکراتیک مصدق، به صورت:

شاخه اول: جریان استحاله طلب.

شاخه دوم: جریان آلترناتیو طلب یا سرنگون طلب تقسیم نمائیم.

در خصوص جریان استحاله طلب می‌توانیم به جریان خلیل ملکی اشاره کنیم، آنچنانکه جریان حزب توده سرمدار شاخه آلترناتیو طلب و سرنگون طلب بر علیه دولت دموکراتیک مصدق بود؛ و در چارچوب منافع بلوک شرق تحت هژمونی اتحاد جماهیر شوروی، حزب توده تلاش می‌کرد تا با مکانیزم‌های مختلف، توسط به زانو درآوردن دولت دموکراتیک مصدق، شرایط جهت حاکمیت خود فراهم کنند. لذا در همین رابطه بود که مبارزه‌ای که حزب توده جهت به زانو درآوردن دولت دموکراتیک مصدق در راستای منافع اتحاد جماهیر شوروی و بر علیه منافع دموکراتیک مردم ایران در طول دو سال عمر دولت مصدق انجام داد، بیش از تمام مبارزه ۷۵ ساله عمر این حزب بر علیه امپریالیسم و سرمایه‌داری و استبداد بوده است، بطوریکه اگر در این رابطه داوری کنیم که عامل اصلی موفقیت کودتای امپریالیسم - ارتجاع مذهبی - دربار پهلوی بر علیه دولت دموکراتیک مصدق، مبارزه آلترناتیوی و سرنگون طلبانه حزب توده بر علیه دولت دموکراتیک مصدق بوده است، داوری غیر واقعی و اغراق آمیزی نکرده‌ایم.

یادمان باشد که حزب توده در شرایطی در چارچوب استراتژی آلترناتیو طلبی و سرنگون خواهانه با دولت دموکراتیک مصدق مبارزه می‌کرد که این حزب به عنوان بزرگ‌ترین حزب کمونیست در منطقه خاورمیانه بود. آنچنانکه برعکس می‌توان در این رابطه داوری کرد که آنچه که باعث گردید تا حزب توده در ۶۴ سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ دیگر نتواند به لحاظ عینی و ذهنی در جامعه ایران قد راست کنند، همان سیاست‌های سرنگون طلبانه و آلترناتیو خواهانه دوران دولت دموکراتیک مصدق بوده است که تا پایان عمر این حزب، این جریان مجبور به پرداخت هزینه آن می‌باشد. هر چند که از فردای کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا به امروز این حزب در میان جریان‌های اپوزیسیون بیشترین هزینه در خصوص کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به صورت ذهنی و عینی پرداخت کرده است.

بنابراین، برای ریشه‌یابی علل کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به دو طریق می‌توانیم عمل کنیم:

اول - از طریق تکیه بر دینامیزم درونی .

دوم - با روش مکانیسم و عمده کردن عوامل برونی؛ یعنی اگر بخواهیم با روش دیالکتیکی، از طریق تکیه بر دینامیزم درونی به تحلیل در باب ریشه‌یابی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و سقوط تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران بپردازیم، بی‌شک یکی از عوامل اصلی بسترساز موفقیت کودتای امپریالیست - ارتجاع مذهبی و استبداد پهلوی بر علیه دولت دموکراتیک مصدق «بحران اپوزیسیون» بوده است. آنچنانکه برعکس اگر با متد ارسطوئی و به صورت غیر دیالکتیکی به ریشه‌یابی علل وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بپردازیم، قطعاً با عمده کردن دخالت خارجی در جریان کودتای ۲۸ مرداد، تمامی عوامل درونی و داخلی بسترساز این کودتا تبرئه می‌گردند. آنچنانکه بارها و بارها در طول ۶۴ سالی که از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ می‌گذرد، به علت همان رویکرد غیر دیالکتیکی به این حادثه توسط نظریه پردازان جامعه ایران، با «عمده کردن دخالت خارجی» تمامی عوامل بسترساز داخلی این کودتا به فراموشی سپرده شده‌اند؛ و به علت «تبرئه تاریخی عوامل داخلی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲» بوده است که پیوسته در طول ۶۴ سال گذشته پساکودتا، شاهد بوده‌ایم که همان عوامل داخلی بسترساز کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ دوباره در مقاطع تندبیج تاریخ ایران بازتولید کرده‌اند؛ و با بازتولید دوباره خود، دوباره همان آفت‌های گذشته مبارزه تحول‌خواهانه مردم ایران تکرار شده است.

در چارچوب «رویکرد دیالکتیکی» عوامل بسترساز کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ توسط اصلی کردن دینامیزم درونی در برابر دخالت‌های خارجی، «بحران اپوزیسیون» یکی از عوامل مهم بسترساز کودتا ۲۸ مرداد ۳۲ بوده است؛ که در خصوص ریشه‌یابی علل بحران اپوزیسیون دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق:

اولاً باید عنایت داشته باشیم که این «بحران اپوزیسیون» در دو مؤلفه استراتژی:

۱ - استحاله‌گرا.

۲ - سرنگون‌طلب، مادیت پیدا کرده بود.

ثانیاً در خصوص «استراتژی سرنگون‌طلب» اپوزیسیون دولت دموکراتیک دکتر مصدق، این استراتژی هم در جریان «راست مذهبی اسلام فقه‌تی دگماتیست حوزه‌های فقه‌تی» جاری و ساری بوده است و هم در جریان «رادیکال غیر مذهبی» مادیت پیدا کرده بود؛ یعنی آنچنانکه فدائیان اسلام نواب صفوی و روحانیت حوزه‌های فقه‌تی تحت هژمونی محمدتقی بروجردی و ابوالقاسم کاشانی در جهت سرنگونی دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق تلاش می‌کردند و در این رابطه هر گونه ابزاری (داخلی و خارجی اعم از ترور و پیوند با دربار و امپریالیسم جهانی جهت بسترسازی دخالت امپریالیسم و کودتا و بازگشت شاه فراری) به کمک می‌گرفتند، حزب توده هم در همین رابطه در چارچوب استراتژی سرنگون‌طلبانه خود، بر علیه دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق و در راستای منافع بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی، تمامی امکانات خود (از اعتصابات کارگری تا تظاهرات خیابانی و تعطیلی نهادهای تولیدی و حمایت غیر مستقیم از کودتای ۲۸ مرداد توسط عقب‌نشینی و عدم حضور سازمان مخفی نظامی این حزب و هوادارانش در روز ۲۸ مرداد در دفاع از دولت دموکراتیک مصدق در برابر کودتا) نیز به کار گرفت؛ و به همین دلیل است که در عرصه بسترسازی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ هیچگونه مرزبندی فونکسیون، نمی‌توان بین استراتژی سرنگون‌طلبانه فدائیان اسلام و حزب زحمتکشان مظفر بقائی و روحانیت حوزه‌های فقه‌تی کاشانی و بروجردی، با حزب توده ایجاد کرد.

اما در خصوص «اپوزیسیون استحاله‌گرا»ی دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق مانند «اپوزیسیون سرنگون‌طلب راست و چپ» دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق، «جریان استحاله‌گرا» به دو جریان «استحاله‌گرای درون حکومتی» و «استحاله‌گرای برون حکومتی» تقسیم می‌شدند؛ که در این رابطه در خصوص جریان‌های استحاله‌گرای درون حکومتی، حتی خود مهندس مهدی بازرگان جزء جریان‌های استحاله‌گرای درون حکومتی بر علیه دکتر محمد مصدق به حساب می‌آمد، زیرا یکی از کسانی که پیوسته بر محمد مصدق جهت تعطیل کردن

مشروب فروشی‌ها فشار می‌آورد، همین مهندس مهدی بازرگان بود؛ و اما در خصوص «جریان‌های استحاله‌گرایی برون حکومتی» برعکس جریان اول، طرفداران این جریان معتقد به مشارکت در قدرت نبودند. لذا توسط احزاب سیاسی مستقل بیرون از حکومت تلاش می‌کردند تا در راستای استراتژی استحاله‌گرایانه خود و فشار بر دولت دموکراتیک مصدق، او را وادار به استحاله سیاسی - اقتصادی مورد خواسته خود بکنند.

به همین دلیل در چارچوب ریشه‌یابی بحران اپوزیسیون دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق، می‌توانیم کل اپوزیسیون دولت مصدق را به دو شاخه «منتقدین خود دولت» و «منتقدین سیاسی دولت مصدق» تقسیم نمائیم. در خصوص «منتقدین دولت» این شاخه از اپوزیسیون دولت مصدق، مانند دربار پهلوی و امپریالیسم جهانی (اعم از امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم انگلیس) معتقد به سرنگونی دولت مصدق بودند؛ و همین هم‌گرایی آنها باعث گردید تا به صورت مستقیم یا غیر مستقیم و یا به صورت خواسته و یا ناخواسته تمامی آنها، از جبهه امپریالیسم جهانی آمریکا و انگلیس گرفته تا حزب زحمتکشان مظفر بقائی و حسن آیت و فدائیان اسلام نواب صفوی و روحانیت حوزه‌های فقهاتی بروجردی و کاشانی و دربار رژیم توتالیتار و کودتائی پهلوی و حزب توده (طبق منشور نانوشته‌ای) در اردوگاه بزرگ سرنگون طلبانه علیه دولت دکتر محمد مصدق قرار گیرند.

همین موضوع جایگاه اردوگاه بزرگ سرنگون طلبانه بر علیه دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق بود که عامل موفقیت کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ گردید.

باری، موضوع طرح «بحران اپوزیسیون» در برابر دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق به عنوان یکی از عوامل اصلی بستر ساز و موفقیت کودتای امپریالیستی - ارتجاع مذهبی و استبداد پهلوی، ۲۸ مرداد ۳۲ در مقدمه این فصل از درس‌های تاریخ نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) به این خاطر است که مشخص سازیم که از آنجائیکه جنبش سیاسی ایران از بعد

از کودتای ۲۸ مرداد نتوانسته است (و یا به خاطر منافع گروهی و حزبی و فرقه‌ای و سیاسی خود نخواسته است) به جایگاه بحران اپوزیسیون (حداقل به عنوان یکی از عوامل بسترساز موفقیت کودتای امپریالیستی - ارتجاع مذهبی - استبداد دربار پهلوی، بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران) پی ببرد، همین بی‌تفاوتی جنبش سیاسی ایران در برابر «بحران اپوزیسیون» هفتاد ساله جنبش سیاسی ایران باعث گردیده است تا «این بحران در فرایندهای مختلف تندپیچ تاریخ هفتاد ساله گذشته ایران باز تولید بشود.»

آنچنانکه اگر در این رابطه داوری کنیم که در طول ۶۴ سال گذشته بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ حتی برای یک دوره کوتاه مدت هم «بحران اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران» نتوانسته است مهار بشود، این داوری ما خارج از واقعیت تاریخی نیست. لذا به همین دلیل است که امروز می‌توانیم قضاوت کنیم که:

اولاً ریشه «بحران اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران» برگشت پیدا می‌کند به فرایندهای ۷۰ ساله گذشته حیات جنبش سیاسی ایران که آبخور اصلی این بحران اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران، دوران دو ساله دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق بوده است.

ثانیاً به علت اینکه این بحران توسط نظریه‌پردازان جنبش سیاسی ایران از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ مورد آسیب‌شناسی جدی قرار نگرفته است، در نتیجه بحران اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران در فرایندهای ۶۴ ساله بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، پیوسته روند رو به پیچیدگی داشته است تا آنجا که می‌توان داوری کرد که امروز «بحران اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران، چه در داخل کشور و چه در خارج کشور، به صورت یک فاجعه بر علیه حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران درآمده است»؛ یعنی آنچنانکه رژیم مطلقه فقه‌ای ۳۹ سال است که به صورت یک فاجعه بر علیه حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران عمل می‌کند، اپوزیسیون رژیم مطلقه فقه‌ای، چه جناح راست آن از سلطنت‌طلبان تا تجزیه‌طلبان اقلیت‌های

قومی و چه جناح رادیکال آن، از مجاهدین خلق مذهبی تا جریان‌های ملی و غیر مذهبی، به خاطر همین بحران اپوزیسیون، بدل به یک مصیبت و فاجعه بر علیه حرکت تحول مردم ایران شده است؛ و امروزه یکی از عوامل اصلی تهدیدکننده جنبش‌های مدنی تکوین یافته از پائین جامعه ایران شده‌اند.

بر پیداست که طرح «بحران اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی» در شرایط فعلی حساس تاریخ ایران از طرف نشر مستضعفین (به عنوان ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) به معنای مقایسه بین دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نیست، چراکه بر این باوریم که هرگز نباید «آسیب‌شناسی جنبش سیاسی جامعه ایران را از کانال ماهیت رژیم‌های حاکم صورت بگیرد»؛ به عبارت دیگر این رویکرد غلطی است (که در ۶۴ سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) بر جنبش سیاسی ایران مانند یک اپیدمی حاکم شده است که در چارچوب آن فکر می‌کنند که «آسیب‌شناسی جنبش سیاسی ایران نباید به عنوان یک ضرورت همیشگی، مستقل مبارزه با حاکمیت‌ها و ماهیت رژیم‌ها در دستور کار نظریه‌پردازان جنبش سیاسی ایران قرار گیرد.»

در این رابطه است که در این فصل از سلسله درس‌های تاریخ (نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی -سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) تلاش می‌کنیم تا به عنوان یک ضرورت، برای اولین بار در این شرایط حساس تندپیچ تاریخ ایران، موضوع «بحران اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران» به صورت یک نظریه و درد تاریخی مطرح سازیم تا آنچنانکه در طول ۳۹ سال گذشته توسط آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین مطرح کرده‌ایم که رژیم فقهاتی حاکم برای ملت ایران و حرکت تحول‌خواهانه جنبش‌های مدنی ایران یک فاجعه می‌باشد، این بار به اپوزیسیون درون حکومتی و بیرون حکومتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، اعم از داخل کشور و خارج از کشور، با صدای رسا اعلام کنیم که شما هم آنچنانکه جریان راست فدائیان اسلام نواب صفوی و حوزه‌های فقهاتی بروجردی -کاشانی و جریان غیر مذهبی حزب توده و حزب زحمتکشان مظهر بقائی و غیره، در دوران دولت

دو ساله دکتر محمد مصدق، یک فاجعه برای ملت ایران بوده‌اند، ۳۹ سال است که بدل به یک فاجعه شده‌اید؛ و لذا تا زمانیکه بحران اپوزیسیون درون حکومتی و بیرون حکومتی اعم از داخل کشور و خارج از کشور در عرصه سه شاخه:

۱ - بحران تئوریک یا ایدئولوژیک،

۲ - بحران استراتژی و تاکتیک محوری،

۳ - بحران نمایندگی اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی حل نشود، این اپوزیسیون ۳۹ ساله رژیم مطلقه فقهاتی، اگر کوزه جنبش‌های مدنی ایران را نشکند، نباید انتظار آب آوردن از آنها داشت؛ و در چارچوب تحلیل بحران اپوزیسیون درون حکومتی و بیرون حکومتی رژیم مطلقه فقهاتی (در طول ۳۹ گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی است) که ما تلاش می‌کنیم تا:

اولاً به نیروهای رادیکال جنبش سیاسی ایران (نه نیروهای راست جنبش سیاسی ایران، از سلطنت‌طلبان تا تجزیه‌طلبان اقلیت‌های قومی) چه در داخل کشور و چه در خارج کشور هشدار بدهیم که «جنبش رادیکال سیاسی ایران و جریان‌های زیرمجموعه این جنبش، اعم از جریان‌های مذهبی و جریان‌های ملی و جریان‌های غیر مذهبی و جریان‌های قومی و منطقه‌ای همگی در شرایط حساس فعلی تاریخ ایران، آفت‌زده و بحران‌زده می‌باشند»؛ و این بحران همگانی جنبش رادیکال سیاسی ایران که در این درس از سلسله درس‌های تاریخ نشر مستضعفین، تحت عنوان «بحران اپوزیسیون رژیم مطلقه حاکم» تعریف کردیم، ریشه ۶۴ ساله دارد.

همچنین به جنبش سیاسی رادیکال ایران اعلام کنیم که «بحران اپوزیسیون رادیکال جنبش سیاسی جامعه ایران» در طول ۶۴ سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ صورتی دو مؤلفه‌ای داشته است؛ یعنی از یکطرف این بحران عام اپوزیسیون رادیکال، گریبانگیر کل اپوزیسیون رادیکال جنبش سیاسی ایران (در ۶۴ سال گذشته) گرفته است و از طرف دیگر، هر کدام از جریان‌های تشکیلاتی - سیاسی رادیکال جنبش سیاسی ایران از درون، تحت تأثیر بحران عام اپوزیسیون ایران، دچار بحران درون

تشکیلاتی (تئوریک و ایدئولوژیک و استراتژی و حتی تاکتیک محوری) شده‌اند. به عبارت به همین دلیل است که در شرایط فعلی، از یکطرف به صورت محیط کل اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران دارای بحران می‌باشند و از طرف دیگر هر کدام از جریان‌های زیرمجموعه جنبش سیاسی ایران، دارای «بحران‌های فراگیر تشکیلات سوز و استراتژی سوز داخلی» هستند. هر چند که به لحاظ «ساختاری» بحران عام اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران (در این شرایط خودویژه و حساس و تندپیچ تاریخ ایران) با بحران‌های کنکریته درون تشکیلاتی هر کدام از جریان‌های سیاسی مذهبی و غیر مذهبی و ملی و قومی - منطقه‌ای داخل و خارج کشور، صورتی متفاوت دارند.

ثانیاً از آنجائیکه آبخور اولیه بحران عام اپوزیسیون و بحران‌های درون تشکیلاتی جریان‌های سیاسی در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهتی، بازگشت پیدا می‌کند به بحران اپوزیسیون در ۶۴ سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و قبل از آن، به بحران اپوزیسیون در دوران دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق، بنابراین اپوزیسیون رادیکال امروز ایران، برای مهار و رهائی از این بحران، باید آب را از سرچشمه‌ها پاک کنند، در این رابطه است که از آنجائیکه نظریه پردازان جنبش سیاسی ایران در ۶۴ سال گذشته بر این امر مهم نپرداخته‌اند و در تبیین عوامل بسترساز موفقیت کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ از «بحران اپوزیسیون» به عنوان یک عامل بسترساز آن کودتا یاد نکرده‌اند و مانند کبک در برابر شکارچی برای نادیده گرفتن بحران اپوزیسیون، سرهای خود را به زیر برف فرو کرده بودند و همیشه در چارچوب آسیب‌شناسی جنبش سیاسی ایران از شهریور ۲۰ الی الان کوشیده‌اند تا در برابر «بحران اپوزیسیون» به صورت خاموش عبور کنند و به غلط تلاش کرده‌اند تا «بحران‌های درون تشکیلاتی» خود را به صورت مستقل از «بحران اپوزیسیون» تحلیل نمایند، این همه باعث گردیده است تا در طول ۶۴ سال گذشته هم «بحران عام اپوزیسیون» روندی رو به پیچیده شدن پیدا کند و هم «بحران‌های درون تشکیلاتی» کل جریان‌های سیاسی جنبش سیاسی ایران در ۶۴

سال گذشته، لاینحل بماند و پیوسته باعث شقه شقه شدن تشکیلات، جریان‌های سیاسی مذهبی و غیر مذهبی و ملی در طول ۶۴ سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بشود.

به همین دلیل، باور ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که تا زمانیکه نتوانیم بحران عام ۶۴ ساله اپوزیسیون مهار و حل نمائیم، هرگز نخواهیم توانست به مهار بحران کنکریّت درون تشکیلاتی جریان‌های سیاسی، جنبش سیاسی ایران دست پیدا کنیم. بر این مطلب بیافزائیم که علت انشعابات و شقه شقه شدن تشکیلات‌سوز جریان‌های سیاسی جنبش سیاسی ایران در طول ۶۴ سال گذشته، یعنی از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و بخصوص در دوران ۳۹ ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران، ریشه در بحران عام اپوزیسیون ایران داشته است؛ و علت شکست تمامی نظریه‌پردازان این جریان‌های سیاسی، «جهت مقابله کردن با بحران شقه شقه شدن تشکیلاتی خود» به این خاطر بوده است که این نظریه‌پردازان تلاش می‌کردند تا به صورت مستقل از بحران عام اپوزیسیون، به حل و مهار بحران کنکریّت و جریانی و تشکیلاتی خود دست پیدا کنند؛ و به همین دلیل در طول ۶۴ سال گذشته، شاهد بوده‌ایم که به مجرد اینکه کوچکترین زاویه‌ای به لحاظ نظری و عملی در تشکیلات جریان‌های سیاسی اعم از مذهبی و غیر مذهبی و ملی و قومی منطقه‌ای ظهور می‌کرده است، تشکیلات آنها دچار انشعاب و تفرقه می‌شده است؛ که در شرایط فعلی، به خاطر اینکه در داخل کشور، هیچگونه حرکت تشکیلاتی جریان‌های سیاسی فعال نیستند و تمامی جریان‌های تشکیلاتی جنبش سیاسی ایران، در خارج کشور فعال می‌باشند، همین امر باعث گردیده است تا روند شقه شقه شدن تشکل‌های سیاسی خارج از کشور، در ادامه ۶۴ سال گذشته ادامه پیدا کند؛ و هر روز با انشعاب جدیدی از این جریان‌ها به صورت یک بیماری روبرو بشویم.

ثالثاً برای شناخت بحران عام اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران باید عنایت داشته باشیم که بحران امروز اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران، «دارای مؤلفه‌های مختلف

تئوریک، ایدئولوژیک و استراتژی و نمایندگی می‌باشند» که تبلور این بحران سه مؤلفه‌ای عام اپوزیسیون در ۶۴ سال گذشته در عرصه «استراتژی و ایدئولوژی و نمایندگی» تلاش جهت کسب قدرت سیاسی توسط این جریان‌ها بوده است و شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که بن مایه و عامل اصلی تکوین بحران عام اپوزیسیون جنبش سیاسی ایران در ۷۶ سال گذشته (از شهریور ۲۰ تا به امروز) در آفت استراتژی کسب قدرت سیاسی، توسط جریان‌های سیاسی جنبش سیاسی ایران نهفته می‌باشد؛ یعنی اگر دیدیم که در طول دوران دو ساله تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران، حزب توده (به عنوان بزرگ‌ترین حزب کمونیست خاورمیانه) به جای اینکه در جهت تثبیت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین در جامعه ایران، در بستر مبارزه دموکراتیک حرکت کند، در تمامی دهه ۲۰ یعنی از شهریور ۲۰ تا روز ۲۸ مرداد ۳۲ نه به عنوان یک «جریان اپوزیسیون مخالف دولت مصدق» حرکت می‌کرد، بلکه برعکس، از آغاز تا انجام این جریان به صورت آلترناتیو جهت «کسب قدرت سیاسی» به جان «دولت دموکراتیک مصدق» افتاده بود و همین «استراتژی کسب قدرت سیاسی» باعث گردید تا حزب توده در روز ۲۸ مرداد ۳۲ فقط در خانه‌های خود، پشت درب‌های بسته، شاهد تماشای مشتی لمپن و لات و لوت‌هایی امثال شعبان بی‌مخ و رمضان یخی و طیب حاجی رضائی و نوچه‌هایشان باشند که در غیبت فیزیکی آنها، توانستند با چند هارت و پورت تهران پایتخت مملکت را خاموش کنند.

باز به علت همین استراتژی کسب قدرت سیاسی حزب توده بود که از فردای کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ رهبری این جریان به جای اینکه در جامعه ایران جهت سازماندهی و بازتولید مقاومت جنبش‌های دموکراتیک جامعه ایران از جنبش زنان تا جنبش کارگران و جنبش دانشجویان و زحمتکشان شهر و روستا بپردازند، فرار را بر قرار ترجیح دادند و به کشورهای مدینه فاضله خود پناه بردند و تا سال ۵۷ که جنبش حاشیه‌نشینان ایران، در غیاب جنبش سیاسی، توانستن خمینی را بر دوش خود سوار کنند و عکس او را در ماه قرار دهند و به عنوان آلترناتیو رژیم کودتائی

و توتالیتیر پهلوی، بر اریکه قدرت سوار کنند، از حزب توده هیچ خبری نبود؛ و لذا از فردای انقلاب بهمن ماه ۵۷ دیدیم که دوباره این حزب در چارچوب همان «استراتژی کسب قدرت سیاسی» سرکله‌اش پیدا شد؛ و به علت همین «استراتژی کسب قدرت سیاسی» بود که در سال‌های ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ که رژیم مطلقه فقهاتی به علت عدم تثبیت و نهادینه شدن توان اعمال خشونت و استبداد نداشت و تمام تلاش سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی در راستای نهادینه کردن قدرت غاصبانه خود بود، حزب توده به جای اینکه در راستای نهادینه کردن جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین در جامعه ایران، توسط جنبش‌های کارگری و محرومین و زحمتکشان شهر و روستا و جنبش‌های دموکراتیک زنان و دانشجویان و معلمان و بازنشستگان و غیره باشند، در پشت صحنه به بازتولید سازمان نظامی مخفی خود بودند و در روی صحنه با ضد امپریالیست خواندن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در چارچوب سیاست راه رشد غیر سرمایه‌داری، تلاش می‌کردند تا خود را همدست و هم داستان رژیم مطلقه فقهاتی نشان بدهند و تا آنجا پیش رفتند که در سال ۶۰ حتی برای سرکوب بخش رادیکال جنبش سیاسی ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی، با این رژیم همکاری تنگاتنگ اطلاعاتی می‌کردند.

حاصل همین «استراتژی کسب قدرت سیاسی» حزب توده بود که دیدیم در سال‌های ۶۱ و ۶۲ با دو ضربه نیروهای امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی، کل تشکیلات حزب توده دود شد و به هوا رفت؛ و باز در رابطه با همین آفت «استراتژی کسب قدرت سیاسی» می‌باشد که سازمان مجاهدین خلق، در طول نزدیک به نیم قرن گذشته عمر سیاسی خود (از سال ۵۰ الی الان) پیوسته گرفتار حصر و زندان این استراتژی آفت‌زده کسب قدرت سیاسی خود بوده است تا آنجا که دیدیم که در سال‌های ۵۰ تا ۵۵ این جریان به علت «استراتژی وارداتی چریک‌گرایی مدرن» تمام تلاش‌شان این بود تا به قول مسعود احمدزاده، به جامعه ایران بقبولانند که «چریک و سازمان چریکی و ارتش خلق مورد ادعای آنها، یک حزب است» که به نمایندگی از جامعه ایران در غیبت جنبش‌های اجتماعی و جنبش‌های دموکراتیک

و سوسیالیستی و در غیبت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین جامعه ایران، تشکیلات چریکی و ارتش خلقی مجاهدین خلق می‌توانند با کسب قدرت سیاسی و به عنوان آلترناتیو حکومت پهلوی و به نمایندگی همه مردم ایران، حاکم بشوند و جامعه ایران را به گل و بلبل مزین سازند.

اما دیدیم که بالاخره استراتژی کسب قدرت سیاسی مجاهدین خلق در چارچوب استراتژی چریک‌گرای مدرن وارداتی نتوانست دستاوردی برای جامعه ایران استبدادزده و فقه‌زده و سنت‌زده پیشامدرن به بار بیاورد؛ و لذا بواسطه سرکوب خارجی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی، همراه با کودتای درون تشکیلاتی اپورتونیستی، کل تشکیلات مجاهدین خلق از نیمه دوم سال ۵۴ تا اوایل سال ۵۵ دود شد و به هوا رفت؛ و به جز چند نیروی درون زندان‌های رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی، چیزی از آنها باقی نمانده بود؛ و در همین رابطه بود که در غیبت جریان جنبش سیاسی، خمینی در سال ۵۷ توانست توسط جنبش حاشیه‌نشینان شهری، به عنوان آلترناتیو حکومت پهلوی بر اریکه قدرت سوار بشود.

در نتیجه در پروسس انجام انقلاب ۵۷ با آزادی زندانیان سیاسی مجاهدین خلق، دیدیم که این جریان به جای بازشناسی و آسیب‌شناسی استراتژی آفت‌زده کسب قدرت سیاسی، در چارچوب رویکرد چریک‌گرایانه گذشته خود، دوباره توسط آن رویکرد کسب قدرت سیاسی، از فردای انقلاب بهمن ماه ۵۷ به بازتولید خود پرداخت و به جای تلاش جهت نهادینه کردن جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، از طریق سازمان‌گری و سازماندهی جنبش‌های دموکراتیک و کارگری و زحمتکشان شهر و روستا، از همان آغاز با جمع‌آوری سلاح و سازماندهی میلیشیا و غیره تلاش می‌کرد تا در راستای آلترناتیو ساختن تشکیلات خود در برابر رژیم مطلقه فقهاتی گام بردارد؛ و در چارچوب همین آلترناتیوسازی خود در برابر رژیم مطلقه فقهاتی بوده است که سازمان مجاهدین خلق در طول ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی، فرایندهای مختلفی طی کرده است. بطوریکه در فرایند اول حرکت خود، یعنی از بعد از انقلاب ۵۷ تا بهار سال ۵۹ مجاهدین خلق تلاش

می‌کردند تا با ضد امپریالیست خواندن خمینی و نفوذ در شکاف بین مهره‌های حاکمیت، مثل نفوذ در شکاف بین طالقانی و خمینی یا بنی صدر و جناح خمینی در حاکمیت و یا توسط شرکت در انتخابات رژیم مطلقه فقهاتی، پروژه آلترناتیوسازی خود را پیش ببرند؛ اما به موازات شروع جنگ بین رژیم بعث عراق و رژیم مطلقه فقهاتی، سازمان مجاهدین خلق در راستای پروژه آلترناتیوسازی خود و استراتژی کسب قدرت سیاسی تلاش می‌کرد تا جنگ رژیم مطلقه فقهاتی با صدام حسین را در خدمت آلترناتیوسازی سیاسی خود در آورد.

آنچنانکه دیدیم این سازمان در جریان خیمه شب بازی و بالماسکه اشغال سفارت آمریکا توسط جریان روحانیون تحت هژمونی موسوی خوئینی‌ها، کوشید با حضور شبانه روزی در پشت دیوارهای سفارت و حمایت از این پروژه رژیم مطلقه فقهاتی، این پروژه رژیم مطلقه فقهاتی را در خدمت بازتولید میلشیشای نظامی خود، در چارچوب همان استراتژی گذشته کسب قدرت سیاسی در آورد.

به همین دلیل بود که بخصوص از نیمه دوم سال ۵۹ در چارچوب حمایت از بنی صدر و نفوذ در شکاف بین جناح‌های بالائی قدرت و به خدمت‌گرفتن جنگ بین صدام حسین و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، سازمان مجاهدین خلق در کادر همان استراتژی کسب قدرت سیاسی جهت آلترناتیوسازی خود تلاش می‌کرد، بدون در نظر گرفتن اینکه توازن قوا به علت پایگاه توده‌ای خمینی به سود رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد، با رادیکال کردن فضای داخلی جامعه ایران، همراه با از بین رفتن امکان فعالیت علنی و دموکراتیک و آچمز شدن جریان‌های سیاسی رقیب در جنبش سیاسی، به علت حاکمیت چتر سیاه اختناق و سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی، آلترناتیو سیاسی خود در برابر رژیم مطلقه فقهاتی به عنوان مرز تعیین‌کننده معرفی نماید.

عزل بنی صدر توسط خمینی و ۳۰ خرداد و شروع اعدام‌ها و کشت و کشتار و اختناق و تیغ و داغ و درفش رژیم مطلقه فقهاتی و جوی خونی که از ۳۰ خرداد ۶۰

تا نسل‌کشی سیاسی تابستان ۶۷ به راه افتاد، بستر ساز آن شد تا سازمان مجاهدین خلق در چارچوب همان استراتژی آفت‌زده کسب قدرت سیاسی و آلترناتیوسازی خود بتواند در جریان‌های جنبش سیاسی ایران، جریان خود را به عنوان جریان بی‌بدیل در راستای آلترناتیو رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تعریف نماید؛ که البته به علت اینکه توازن قوا در جامعه ایران در دهه ۶۰ به سود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و به ضرر سازمان مجاهدین خلق بود، در نتیجه فاز آنتاگونیست سازمان مجاهدین خلق از بعد از خرداد ۶۰ نتوانست آنچنانکه این جریان قبل از آن پیش‌بینی می‌کرد، به قیام مسلحانه توده‌ای مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تحت هژمونی سازمان مجاهدین خلق منتهی بشود. همین امر باعث گردید تا به جای توده‌ای شدن فاز آنتاگونیست مجاهدین خلق، این فاز وارد چریک‌گرایی و ترور بشود که همین تغییر فاز از صورت قیام توده‌ای به سمت چریک‌گرایی و ترور باعث شکست استراتژی کسب قدرت سیاسی و آلترناتیوسازی مجاهدین در سال‌های ۶۰ و ۶۱ شد.

لذا به همین دلیل، از بعد از ضربه محمد ضابطی در سال ۶۱ سازمان مجاهدین خلق فرار به خارج از کشور، بر قرار در داخل کشور ترجیح داد؛ اما با همه این احوال سازمان مجاهدین خلق از بعد از خروج از کشور به جای آسیب‌شناسی استراتژی کسب قدرت سیاسی و چریک‌گرایی و ارتش خلقی خود، باز در راستای همان استراتژی کسب قدرت سیاسی و آلترناتیوسازی خود در برابر رژیم مطلقه فقهاتی کوشیدند تا در چارچوب استحاله جنگ صدام حسین با رژیم مطلقه فقهاتی به جنگ درونی در جامعه ایران بین توده‌های مردم با رژیم مطلقه فقهاتی، با صدام حسین بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی وارد ائتلاف بشوند؛ و لذا از سال ۶۳ تا سال ۷۹ (سال حمله امپریالیسم آمریکا به عراق) در طول مدت ۱۶ سال این سازمان پیوسته تلاش می‌کرد تا با استراتژی کردن شهرک نظامی اشرف در شمال بغداد، به عنوان نماد استراتژی ارتش خلقی بتواند توسط استراتژی ارتش خلقی خود در ظل حمایت صدام حسین به کسب قدرت سیاسی دست پیدا کنند؛ اما حمله

امپریالیسم آمریکا در سال ۲۰۰۱ به عراق، همراه با سرنگون کردن صدام حسین و خلع سلاح ساختن مجاهدین خلق و حاکم کردن شیعیان وابسته به رژیم مطلقه فقهاتی بر مردم عراق، باز سازمان مجاهدین خلق برای بار دوم در دوران حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی دچار بن بست استراتژی در عرصه کسب قدرت سیاسی و آلترناتیوسازی خود شد.

لذا باز در این مرحله سازمان به جای اینکه به آسیب‌شناسی استراتژی گذشته که همان استراتژی چریک‌گرائی و ارتش خلقی و کسب قدرت سیاسی و آلترناتیوسازی است، بپردازد، دوباره به بازتولید استراتژی آلترناتیوسازی و کسب قدرت سیاسی گذشته خود پرداخت. البته در چارچوب شرایط بعد از خلع سلاح و بعد از سرنگونی صدام حسین و بعد از حاکمیت شیعیان طرفدار رژیم مطلقه فقهاتی توسط امپریالیسم آمریکا بر عراق، باعث شد که رهبری سازمان مجاهدین خلق از بعد از خلع سلاح و خروج از عراق، یعنی از سال ۲۰۰۲ تلاش کنند تا با نفوذ بین شکاف‌های جناح‌های درونی امپریالیسم آمریکا، استراتژی آلترناتیوسازی خود را دنبال نمایند؛ که این استراتژی تا به امروز ادامه دارد.

فراموش نکنیم که در عرصه استراتژی نفوذ در شکاف بین جناح‌های درونی امپریالیسم آمریکا، بزرگ‌ترین ورطه هولناکی که در مسیر سازمان مجاهدین خلق قرار گرفت، اینکه برعکس ۳۰ سال گذشته عمر خود که سازمان مجاهدین خلق در چارچوب استراتژی چریک‌گرائی و ارتش خلقی به جای قدرت توده‌ها بر سازمان و سلاح و ارتش خود تکیه می‌کرد و معتقد بود که در ظل ارتش خود می‌تواند به کسب قدرت سیاسی در ایران دست پیدا کند و رژیم مطلقه فقهاتی را سرنگون نماید، در فرایند سوم استراتژی خود به علت اینکه این سازمان توسط امپریالیسم آمریکا بالاجبار خلع سلاح شده بود و به علت اینکه دیگر حتی در برابر حملات نظامی رژیم مطلقه فقهاتی قدرت دفاع نداشت و به علت اینکه در فرایند سوم استراتژی کسب قدرت سیاسی و آلترناتیوسازی، استراتژی کسب قدرت سیاسی و آلترناتیوسازی مجاهدین خلق از کانال نفوذ در شکاف بین جناح‌های امپریالیست

آمریکا می‌گذرد، این همه باعث شده است تا در این شرایط حساس و تندپیچ تاریخ ایران، سازمان مجاهدین خلق کارش تنها «بستر سازی جهت حمله نظامی امپریالیسم آمریکا به ایران، جهت سرنگون کردن رژیم مطلقه فقهاتی و انتقال قدرت به مجاهدین خلق بشود.» آنچه‌آنکه امروز شاهد هستیم که سازمان مجاهدین خلق با تکیه بر راست‌ترین جناح‌های نئومحافظه‌کار و پوپولیسم امپریالیسم آمریکا تلاش می‌کنند تا با تشویق آنها به حمله نظامی به ایران، شرایط برای انتقال قدرت به خود را فراهم سازد.

پر پیداست که فرایند سوم استراتژی کسب قدرت سیاسی و آلترناتیوسازی سازمان مجاهدین خلق دارای آفت‌های ذیل می‌باشند:

الف - تکیه مجاهدین خلق بر استراتژی حمله نظامی امپریالیسم آمریکا جهت سرنگون کردن رژیم مطلقه فقهاتی و انتقال قدرت به مجاهدین خلق، باعث شده است تا مجاهدین خلق به جای تکیه بر «دینامیزم اجتماعی جامعه ایران» جهت استحاله و اعتلای حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران، بر دخالت نظامی قدرت‌های برونی تکیه کند.

ب - آنچه‌آنکه در افغانستان و عراق و لیبی از آغاز قرن بیست یکم شاهد هستیم، حمله نظامی و اشغال‌گرانه امپریالیسم آمریکا:

اولاً باعث نابودی تمامی زیرساخت‌های اقتصادی جامعه ایران می‌گردد.

ثانیاً باعث تجزیه شدن خاک ایران در راستای سیاست امپریالیستی آمریکا می‌گردد.

ثالثاً آنچه‌آنکه از بعد از جنگ اول و دوم بین‌المللی در کشور خودمان شاهد بودیم، حمله نظامی امپریالیستی به خاک ایران و سرنگون کردن رژیم مطلقه فقهاتی در راستای آلترناتیوی حکومت‌های وابسته و سرسپرده خواهد بود. بطوریکه در جریان سه کودتای امپریالیستی سال‌های ۱۲۹۹ و ۱۳۲۰ و ۱۳۳۲ شاهد بودیم،

امپریالیست‌ها در جهت حفظ منافع خود حتی بر رضاخانی که توسط کودتای ۱۲۹۹ بر کرسی قدرت نشاندند، هم رحم نکردند؛ و در راستای حفظ منافع خود نخستین دولت دموکراتیک تاریخ ایران در پای استبداد پهلوی دوم ذبح کردند.

بنابراین برای اینکه سازمان مجاهدین خلق برای امپریالیسم آمریکا بدل به آلترناتیو رژیم مطلقه فقهاتی بشوند، یا باید سرسپردگی تمام عیار سیاسی و اقتصادی مجاهدین خلق برای امپریالیسم آمریکا ثابت بشود و یا اینکه امپریالیسم آمریکا مانند مجاهدین شاه مسعود افغانستان، به سازمان مجاهدین خلق به عنوان سرپل گذار در عرصه حمله نظامی به ایران نگاه کند که در هر دو صورت باعث خودزنی و انتحار تاریخی مجاهدین خلق خواهد شد.

رابعاً تجربه گذشته تاریخ ایران نشان داده است که توده‌های مردم ایران، برعکس کشورهای دیگر منطقه، به علت بدبینی تاریخی که نسبت به قدرت‌های امپریالیستی دارند، هر گونه حمله نظامی و اشغال امپریالیستی و تجزیه خاک ایران، بستر ساز وحدت ملی و حمایت از رژیم مطلقه فقهاتی می‌شود. آنچنانکه دیدیم در جریان جنگ بین صدام حسین و رژیم مطلقه فقهاتی با اینکه اصل این جنگ بخصوص از بعد از فتح خرمشهر و آبادان در سال ۶۱ و ورود نیروهای نظامی رژیم مطلقه فقهاتی به خاک عراق از طرف تمامی نیروهای مترقی و ملی، ارتجاعی معرفی گردید، با همه این احوال، هرگز جامعه ایران به حمایت سیاسی و معنوی ائتلاف بین مجاهدین خلق و صدام حسین نپرداختند؛ و جامعه ایران هرگز حاضر نشدند تا در وجدان خود، به این ائتلاف رضایت بدهند؛ و صد البته همین امر عامل شکست مجاهدین خلق در جریان حمله فروغ جاویدان در سال ۶۷ گردید.

بنابراین قطعاً و جزماً حمله نظامی امپریالیسم آمریکا به خاک ایران باعث وحدت ملی درون خلقی بر علیه اشغال‌گران نظامی و هم‌پیمانان آنها خواهد شد.

خامساً آنچنانکه امروز در لیبی شاهد هستیم، حمله و تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا در چارچوب استراتژی بیابان‌های سوخته، باعث می‌گردد تا کشور اشغال

شده به لحاظ تمدنی به دوران ماقبل تاریخ برگردد.

ساده‌تکیه بر استراتژی اشغال نظامی امپریالیسم آمریکا باعث می‌گردد تا مجاهدین خلق در عرصه صف‌بندی درون جنبش سیاسی ایران، در کنار نیروهای راست خواستار کسب قدرت سیاسی، مثل سلطنت‌طلبان و جریان‌های تجزیه‌طلب منطقه‌ای در بلوچستان و کردستان و خوزستان و غیره قرار بگیرند.

سابقاً سازمان مجاهدین خلق باید بدانند که با توجه به سابقه ضد امپریالیستی این جریان در دهه ۵۰ هرگز امپریالیسم آمریکا در برابر جریان‌های راست تاریخی وابسته به خود (از سلطنت‌طلبان تا نیروهای تجزیه‌طلب منطقه‌ای و قومی)، حاضر به ریسک کردن بر روی این سازمان نمی‌باشد.

ثامناً مجاهدین خلق باید توجه داشته باشند که در چارچوب تحلیل‌های قالبی و ذهنی و ولنتاریستی خود فکر نکنند که از نظر کمی و کیفی و تشکیلاتی، این جریان امروز در جامعه ایران در مرتبه آلترناتیوی قرار دارند تا به خیال خود بعد از حمله امپریالیسم آمریکا، اشغال‌گران نظامی مجبور باشند تا بر مجاهدین خلق تکیه آلترناتیوی در برابر رژیم مطلقه فقهاتی بکنند. مجاهدین خلق هرگز فراموش نکنند که قدرت تشکیلاتی و اجتماعی آنها هرگز به پای قدرت مجاهدین شاه مسعود در افغانستان نخواهد رسید، اما با همه این احوال دیدیم که برخورد امپریالیسم آمریکا (در حمله نظامی سال ۲۰۰۰ به افغانستان) با مجاهدین شاه مسعود تنها صورت ابزاری و سرپلی داشت. لذا پس از اشغال افغانستان به جای تکیه آلترناتیوی بر مجاهدین شاه مسعود افغانستان، امپریالیسم بر مهره‌های دست‌ساز و دست‌پخت خود تکیه کرد؛ و همه مجاهدین افغانستان را در پای سیاست امپریالیستی خود ذبح نمود.

باری دو نمونه حزب توده و سازمان مجاهدین خلق به عنوان مثال، فوقاً مطرح کردیم تا به ذکر این حقایق بپردازیم که:

۱ - در شرایط فعلی جامعه ایران در مرحله حساس و تعیین‌کننده‌ای قرار گرفته

است، به این دلیل که در داخل کشور ایران رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در ۳۹ سال حاکمیت مستبدانه خود، آنچه برای جامعه ایران به بار آورده است، جز بحران‌های پیچ در پیچ اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و اداری و مالی و پولی و محیط زیستی و فرهنگی چیز دیگر نبوده است. آنچنانکه جامعه امروز ایران دو میلیون و هفتصد هزار بی‌سواد رسمی و هفت و نیم میلیون تحصیل کرده بیکار و بیش از ۱۸ میلیون حاشیه‌نشینان شهری و بیش از ۳۰ میلیارد دلار سالانه واردات کالاهای قاچاق توسط نهادهای وابسته به قدرت حاکم و بیش از ۱۵۰ هزار میلیارد تومان بدهی دولت به صندوق‌های بازنشستگی و بیش از ۵۰ میلیون نفر زیر خط فقر و بیش از دو میلیون نفر کودک کار، وجود دارد و مصرف سالانه مواد مخدر در داخل کشور ایران بیش از ۶۰۰ تن در سال می‌باشد و از ۱۳ میلیون نفر کارگر ایرانی، بیش از ۱۲ میلیون نفر کارگر قراردادی وجود دارد و در جامعه امروز ایران، بیش از دو میلیون و هفتصد هزار نفر معتاد حرفه‌ای و رسمی وجود دارد و بیش از ۴ میلیون نفر معتاد آماتور و تفنی هستند.

بنابراین به لحاظ شرایط عینی اعم از فقر و نابرابری جامعه ایران در مرز خط مطلق قرمز قرار دارد، اما از آنجائیکه به لحاظ ذهنی، جامعه امروز ایران در فقدان سازمان‌گری مستقل می‌باشد، همین امر باعث گردیده است تا جنبش اعتراضی و جنبش مطالباتی گروه‌های مختلف جامعه ایران، صورتی کارگاهی و پراکنده داشته باشند؛ و جنبش اعتراضی گروه‌های مختلف اجتماعی نتوانند به حداقل دستاوردی که عبارت است از دستیابی به حقوق معوقه گاه چندین ماهه یا چند ساله می‌باشند، دست پیدا کنند.

لذا همین عدم سازماندهی مستقل گروه‌های اجتماعی مردم ایران، باعث گردیده است تا موازنه قدرت در جامعه امروز ایران به نفع رژیم مطلقه فقه‌ای تغییر کند و این رژیم در این شرایط قدرت سرکوب داشته باشد؛ و تا زمانی که توازن قوا توسط تشکلیابی مستقل گروه‌های اجتماعی مختلف جامعه ایران، به نفع جامعه ایران تغییر نکند، امکان اعتلای جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین وجود نخواهد

داشت.

۲- در شرایط فعلی به خصوص در فرایند پساداعش منطقه خاورمیانه در آستانه زایش جدید می‌باشد که در این زایش جدید با توجه به حاکمیت جناح پوپولیسم و محافظه‌کاران جنگ‌طلب در آمریکا و با عنایت به جنگ‌های نیابتی در سوریه و یمن و عراق شرایط جهت آتش‌افروزی برای امپریالیسم آمریکا در منطقه در راستای فروش تسلیحات خود فراهم می‌باشد. آنچنانکه دیدیم در شرایطی که جنگ یمن با عربستان طبق گزارش سازمان ملل بعد از جنگ بین‌الملل دوم، به مرحله بزرگترین فاجعه انسانی رسیده شده است و هفت میلیون نفر یمنی در آستانه نابودی قرار گرفته‌اند، ترامپ با فروش ۱۱۰ میلیارد دلار اسلحه به عربستان سعودی در راه منافع امپریالیسم پای هولناک‌ترین فاجعه انسانی در یمن امضاء می‌نماید.

ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد:

۱- کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ توسط اردوگاه امپریالیسم جهانی - ارتجاع مذهبی حوزه‌های فقه‌ای - دربار مستبد پهلوی، بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران، به لحاظ زمانی و تاریخی، در شرایط جهانی پس از جنگ بین‌الملل دوم صورت گرفت که از آنجائیکه شرایط بین‌المللی در آن تندپیچ پس از جنگ تاریخ بشر دارای خودویژگی‌هایی خاص خود بود، برای فهم بسترهای برونی و جهانی عوامل خارجی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ مجبور به فهم و شناخت آن خودویژگی‌های خاص شرایط جهانی بعد از جنگ بین‌الملل دوم هستیم که به صورت اجمالی و کپسولی آن شرایط جهانی خودویژه عبارت بودند از:

الف - در دوران پس از جنگ دوم جهانی برای امپریالیسم جهانی و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا، دیگر دوران کریستف کلمب یا دوران استعمار مستقیم به پایان رسیده بود، چراکه دیگر از بعد از جنگ بین‌الملل دوم، در کره زمین نقطه قابل کشف نشده‌ای برای کشورهای متروپل یا استعمارگران یا امپریالیسم

جهانی باقی نمانده بود لذا در این رابطه بود که از بعد از جنگ بین‌الملل دوم، امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا به این دکترین روی آورد که دیگر دوران استعماری کریستف کلمب تمام شده است، لذا دیگر نباید به دنبال کشف مناطق کشف نشده جدید باشیم، بلکه باید از طریق مکانیزم‌های جدیدی، «همین کشورهای پیرامونی موجود را گرفتار چرخه مضاعف استثمار ملی و استثمار طبقاتی بکنیم»؛ یعنی توسط استثمار دو مؤلفه‌ای ملی و طبقاتی، علاوه بر غارت منابع اولیه و سرمایه‌های ملی کشورهای پیرامونی، توسط استحاله اقتصاد ملی آنها به سرمایه‌داری وابسته، اقتصاد وابسته آنها را به صورت بازار مصرفی، در خدمت تولید اقتصاد امپریالیستی کشورهای متروپل درآوریم؛ و از طرف دیگر توسط استثمار طبقاتی در این کشورهای پیرامونی، بتوانیم «نیروی کار ارزان در خدمت کاهش هزینه تمام شده کالای خود جهت رقابت در بازار سرمایه‌داری بر پایه سیاست دامپینگ در آوریم.»

در این رابطه بود که از بعد از جنگ بین‌الملل دوم، استثمار و کشورهای پیرامونی توسط سرمایه‌داری جهانی یا امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا وارد گردونه فراگیر استثماری دو مؤلفه‌ای ملی و طبقاتی شد. لذا در این رابطه بود که شعار «ملی کردن صنعت نفت ایران» توسط دکتر محمد مصدق در دهه ۲۰ توانست با به چالش کشیدن «استثمار ملی توسط امپریالیسم انگلیس» و محکوم کردن امپریالیسم انگلیس در دادگاه لاهه، این شعار را به صورت یک فرایند جدید در پروسس مبارزه رهایی‌بخش خلق‌های کشورهای پیرامونی در آورد. به همین دلیل بود که آنچنانکه شعار ملی کردن صنعت نفت ایران، دکتر محمد مصدق برای خلق ایران در دهه ۲۰ یک فرایند تاریخی مبارزه رهایی‌بخش بود، برای خلق‌های کشورهای پیرامونی از مصر تا شیلی و تا اندونزی و از آسیای جنوب شرقی تا قلب آفریقا و جنوب آمریکای لاتین، شعار ملی کردن صنعت نفت محمد مصدق، به صورت استارت مبارزه رهایی‌بخش خلق‌ها، بر علیه سرمایه‌داری جهانی یا امپریالیسم جهانی در آمد.

لذا جای تعجب ندارد که به موازات بلند کردن پرچم مبارزه رهایی‌بخش مردم ایران توسط نهضت مقاومت ملی و شعار ملی کردن صنعت نفت ایران به وسیله دکتر محمد مصدق، پرچم مبارزه رهایی‌بخش خلق‌های کشورهای پیرامونی از آسیای جنوب شرقی تا قلب آفریقا و جنوب آمریکای لاتین توسط شعار «ملی کردن کانال سوئز» به وسیله جمال عبدالناصر و شعار «ملی کردن صنعت مس شیلی» توسط آلنده و مبارزه رهایی‌بخش سوکارنو در اندونزی و غیره یکی پس از دیگری از سرگرفته شد؛ و در فرودگاه قاهره در مسیر بازگشت مصدق از نیویورک، مردم مصر از مصدق به عنوان یک قهرمان ملی جهان عرب استقبال کردند.

در این رابطه بود که مصدق با شعار «ملی کردن صنعت نفت ایران» در چارچوب مبارزه رهایی‌بخش خلق‌های کشورهای پیرامونی، از بعد از جنگ بین‌الملل دوم بزرگ‌ترین پروژه‌ای که در دستور کار خود قرار داد این بود که برای مبارزه با استثمار سرمایه‌داری در کشورهای پیرامونی، قبل از به چالش کشیدن استثمار طبقاتی توسط مبارزه طبقاتی، باید استثمار ملی توسط مبارزه رهایی‌بخش به چالش کشیده شود؛ یعنی تا زمانیکه در کشورهای پیرامونی، استثمار طبقاتی در چارچوب استثمار ملی به چالش کشیده نشود، امکان مبارزه با استثمار طبقاتی در جوامع پیرامونی وجود ندارد؛ و این حقیقت بزرگی بود که حتی نظریه‌پردازان بزرگ سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا که در رأس آنها کارل مارکس قرار داشت، نتوانستند فهم کنند، چراکه برعکس کشورهای پیرامونی، در کشورهای متروپل «استثمار طبقاتی بر استثمار ملی اولویت دارد» و اصلاً برعکس کشورهای پیرامونی، استثمار ملی در کشورهای سرمایه‌داری رقابتی متروپل، معنا ندارد.

لذا از آنجائیکه مثلاً برای کارل مارکس در تدوین کتاب «کاپیتال»، کشور امپریالیسم انگلیس الگوی عملی و نظری او می‌باشد، به همین دلیل در سرتاسر کتاب «کاپیتال» مارکس، «تنها استثمار طبقاتی در چارچوب اقتصاد آزاد و رقابتی سرمایه‌داری کشورهای متروپلی مثل امپریالیسم انگلیس مورد تبیین قرار می‌گیرد»؛ و هرگز

کارل مارکس در کتاب گران سنگ «کاپیتال»، سخنی از «استثمار ملی» کشورهای پیرامونی توسط متروپل و سرمایه‌داری جهانی، به عنوان بسترهای تأمین‌کننده سرمایه‌های اولیه سرمایه‌داری متروپل نمی‌کند. شاید بهتر باشد که اینچنین داوری کنیم که علت شکست مبارزه جریان‌های مارکسیستی که در رأس آنها حزب توده قرار داشت، در برابر رهایی‌بخش دکتر محمد مصدق، این بود که حزب توده از آغاز تأسیس خود، یعنی از بعد از شهریور ۲۰ به علت تاسی یکطرفه و کپی‌برداری از اندیشه اقتصادی سوسیالیست‌های کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا که در رأس آنها کارل مارکس قرار دارد، با «مطلق کردن استثمار طبقاتی، استثمار ملی، کشورهای پیرامونی، مثل ایران را نتوانستند فهم کنند.»

در نتیجه در این رابطه بود که دیدیم که در شرایطی که مصدق توسط شعار موازنه منفی جنگ رهایی‌بخش خود در بستر ملی کردن صنعت نفت ایران از چنگال امپریالیسم انگلیس، در چارچوب نفی استثمار ملی مردم ایران مطرح می‌کرد، حزب توده به موازات شعار موازنه منفی دکتر محمد مصدق، در چارچوب همان رویکرد ارتدوکسی خود، نسبت به مبارزه طبقاتی (البته با رویکرد انترناسیونالیستی توسط اعتقاد به هژمونی اتحاد جماهیر شوروی) تلاش می‌کرد تا با بلند کردن پرچم موازنه مثبت (در برابر پرچم موازنه منفی دکتر مصدق) از منافع بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی (نسبت به نفت شمال خلق مظلوم ایران) دفاع نماید.

باری، در همین رابطه بود که معلم کبیرمان شریعتی در چارچوب تبیین تز «دموکراسی - سوسیالیستی» خود، برعکس کارل مارکس و سوسیالیست‌های کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا، با تاسی از رویکرد دکتر محمد مصدق، در سلسله درس‌های اسلام‌شناسی ارشاد به خصوص از درس دهم به بعد، به «آرایش مؤلفه‌های استثمار ملی و استثمار طبقاتی» می‌پردازد؛ و مانند دکتر محمد مصدق نیز در عرصه مبارزه رهایی‌بخش کشورهای پیرامونی، او «اولویت اول را به مبارزه با استثمار ملی می‌دهد»؛ و معتقد است که در کشورهای پیرامونی، برعکس کشورهای متروپل جهان سرمایه‌داری، «حتماً مبارزه ضد استثمار طبقاتی، باید

از کانال مبارزه ضد استثمار ملی، انجام گیرد»، چراکه برای مصدق و شریعتی، «مبارزه ملی کردن صنعت نفت ایران، یک مبارزه ضد استثماری ملی است، نه یک مبارزه ضد استثماری طبقاتی.»

فراموش نکنیم که شریعتی در درس‌های اسلام‌شناسی ارشاد که مانیفست کامل منظومه معرفتی او می‌باشد، از درس ۱۰ تا درس ۱۶ اسلام‌شناسی ارشاد تلاش می‌کند تا در مقایسه بین استثمار ملی با استثمار طبقاتی، مبانی سوسیالیسم علمی خود را برعکس کارل مارکس در کتاب «کاپیتال» بر اجتماعی کردن سرمایه ملی در جوامع کشورهای پیرامونی مبتنی سازد؛ و در چارچوب همین اجتماعی کردن سرمایه‌های ملی در جوامع پیرامونی است که شریعتی به تبیین استثمار طبقاتی در کشورهای پیرامونی می‌پردازد. بر این مطلب بیافزائیم که در دیسکورس دموکراسی - سوسیالیستی شریعتی، مبارزه ضد استثماری طبقاتی در کشورهای پیرامونی، منفک از مبارزه ضد استثماری ملی یک دروغ بزرگ می‌باشد. البته شریعتی این اصل مهم را از معلم بزرگ خود دکتر محمد مصدق آموخته بود، به همین دلیل در رویکرد دکتر محمد مصدق و شریعتی، در صورتی که مبارزه ضد استثمارگرایانه ملی با امپریالیسم به صورت اصولی و حقیقی به انجام برسد، قطعاً در جوهر خود این مبارزه ضد استثمارگرایانه ملی، بر علیه امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی، از جوهر ضد استثمارگرانه طبقاتی نیز برخوردار می‌باشد.

به عبارت دیگر در رویکرد مصدق و شریعتی، آنچه‌آنکه «مبارزه ضد استثمارگرایانه طبقاتی، بدون مبارزه ضد استثمارگرایانه ملی، یک دروغ بزرگ می‌باشد، مبارزه ضد استثمارگرایانه ملی که در جوهر خود فونکسیون مبارزه ضد استثمارگرانه طبقاتی نداشته باشد، باز یک دروغ بزرگ خواهد بود». در نتیجه در دهه ۲۰ و به خصوص در دوران دو ساله دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق، مبارزه مکانیکی ضد استثمارگرانه طبقاتی حزب توده، توسط اعتصابات و تظاهرات و تعطیلی نهادهای تولیدی و اقتصادی کشور؛ خود یک مبارزه تمام عیار آلترناتیوطلبانه جهت کسب قدرت سیاسی، بر علیه دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق و به

صورت ناخواسته در خدمت امپریالیسم جهانی بود.

ب - هر چند در جنگ بین‌الملل اول به علت وقوع انقلاب اکتبر روسیه و فروپاشی امپراطوری عثمانی، باعث گردید تا دو قدرت امپریالیسم فرانسه و امپریالیسم انگلیس، توسط پروژه سایکس - پیکو به باز تقسیم جغرافیایی جهان پردازند و توسط این پروژه امپریالیستی، این دو قطب امپریالیست جهانی توانستند هژمونی خودشان را بر کشورهای پیرامونی، در برابر امپریالیسم نوظهور آمریکا تثبیت نمایند، اما از بعد از جنگ بین‌الملل دوم، به علت قدرت بلامنزاع امپریالیست آمریکا، به خصوص در سایه قدرت بمب اتمی و نظامی این امپریالیسم، شرایطی به وجود آمد که امپریالیسم آمریکا در برابر امپریالیسم فرانسه و انگلیس، از آن مرحله به صورت امپریالیسم تهاجمی ظهور کرد. آنچنانکه امپریالیسم انگلیس و فرانسه، از فرایند بعد از جنگ بین‌الملل دوم (برعکس فرایند بعد از جنگ بین‌الملل اول) در برابر امپریالیسم تهاجمی آمریکا صورت تدافعی به خود گرفتند. عناصری که باعث گردید تا امپریالیسم آمریکا از بعد از جنگ بین‌الملل دوم، در برابر امپریالیست انگلیس و فرانسه و جهان سرمایه‌داری متروپل، صورت تهاجمی به خود بگیرد عبارت بودند از:

۱ - قدرت نظامی امپریالیست آمریکا در زیر چتر قدرت اتمی که خود این قدرت اتمی امپریالیست آمریکا در جنگ دوم جهانی، توسط انفجار دو بمب اتمی هیروشیما و ناکازوکی باعث گردید تا با تسلیم شدن امپراطوری ژاپن، شرایط جهت پایان جنگ بین‌الملل دوم فراهم گردد.

۲ - قدرت اقتصادی امپریالیسم آمریکا در بعد از جنگ دوم جهانی که ۵۵٪ کل اقتصاد جهان را قبضه کرده بود.

۳ - سیطره امپریالیسم آمریکا بر نهادهای بین‌المللی اعم سازمان ملل و شورای امنیت و بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و دلار به عنوان ارز جهانی.

۴ - ایدئولوژی لیبرالیسم از فرایند اولیه لیبرالیسم تهاجمی تا فرایند نتولیبیرالیسم

که همیشه به عنوان عصای ایدئولوژیک امپریالیسم آمریکا، به خصوص در مبارزه با رقیب خود در قرن بیستم یعنی کمونیست اتحاد جماهیر شوروی به کار گرفته می شد.

چهار مؤلفه فوق باعث گردید تا از بعد از جنگ بین الملل دوم، امپریالیسم آمریکا به عنوان امپریالیست تهاجمی وارد چرخه هژمونیک جهان سرمایه داری بشود. لذا در رابطه با جایگاه هژمونیک امپریالیسم آمریکا در چرخه استثمارگرایانه جهان سرمایه داری بود که موضوع کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ توسط سازمان سیا، در دستور کار این امپریالیست تهاجمی قرار گرفت؛ زیرا امپریالیست تهاجمی آمریکا، در فرایند بعد از جنگ بین الملل دوم به علت جایگاه هژمونیک خود، می دانست که شعار ملی کردن صنعت نفت دکتر محمد مصدق، یک شعار صرف اقتصادی بر علیه امپریالیسم انگلیس نیست، بلکه شعار ضد استثمارگرایانه ملی و رهائی بخش برای همه خلق های پیرامونی می باشد که بی شک نخستین هدفی که این شعار به چالش می کشد، هژمونی امپریالیسم تهاجمی آمریکا خواهد بود. به همین دلیل امپریالیست آمریکا توسط پروژه کودتا ۲۸ مرداد ۳۲ تلاش کرد تا در راستای تثبیت هژمونیک خود، خطرناک ترین مانع آن را به چالش بکشد.

ج - در خصوص مؤلفه های بستر ساز کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ چه با رویکرد درون گرائی و دینامیزمی بخواهیم علل تکوین کودتای ۲۸ مرداد را تبیین نمائیم و چه با رویکرد برون گرایانه و مکانیزمی بخواهیم به تبیین آن پردازیم، یک وجه مشترک وجود دارد و آن اینکه امپریالیست آمریکا در عرصه پروژه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به این واقعیت دست پیدا کرده بود که دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق مانعی برای هژمونی امپریالیست آمریکا می باشد. برعکس پهلوی دوم که در آن شرایط می توانست حداقل به عنوان ژاندارم منطقه بستر ساز هژمونی امپریالیسم آمریکا در منطقه باشد، وجود قدرت رقیب جهانی اتحاد جماهیر شوروی در همسایگی ایران، همراه با صف بندی ضد اسرائیلی کشورهای عرب منطقه خاورمیانه باعث شده بود تا امپریالیست آمریکا در راستای تثبیت هژمونی خود در منطقه خاورمیانه

شاه را بر مصدق ترجیح دهد.

فراموش نکنیم که در قرن بیست و یکم، با ظهور قدرت بی‌بدیل اقتصاد چین در آسیای جنوب شرقی، قدرت اقتصادی امپریالیسم آمریکا از ۵۵٪ سال‌های بعد از جنگ بین‌الملل دوم، به ۲۰٪ اقتصادی جهانی رسید و همین امر باعث گردید تا آنچنانکه در قرن بیستم اتحاد جماهیر شوروی مؤلفه قدرت نظامی هژمونیک امپریالیسم آمریکا را به چالش می‌کشید، در قرن بیست و یکم اقتصاد چین به عنوان اقتصاد برتر جهانی، مؤلفه اقتصادی هژمونیک امپریالیسم آمریکا را به چالش بکشد. در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا در قرن بیست و یکم به خصوص از بعد از بحران ویرانگر جهانی اقتصاد سرمایه‌داری سال ۲۰۰۸ به بعد، برای امپریالیست آمریکا، آسیای جنوب شرقی در چارچوب بازار جهانی سرمایه‌داری به عنوان منطقه استراتژیک تعیین‌کننده هژمونیک تعریف بشود. در صورتی که در دوران بعد از جنگ بین‌الملل دوم، به علت خودویژگی‌های منطقه خاورمیانه هم به لحاظ منابع فسیلی و هم به لحاظ اهمیت ژئوپلیتیکی و هم به لحاظ بازار فروش کالاهای سرمایه‌داری جهانی در استراتژی امپریالیسم آمریکا، به عنوان منطقه استراتژیک تعریف شده بود، بنابراین پروژه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ توسط سازمان سیا گامی در راستای تثبیت هژمونی امپریالیسم آمریکا بر منطقه خاورمیانه نیز بود؛ یعنی در دیسکورس جهان سرمایه‌داری و امپریالیستی بعد از جنگ بین‌الملل دوم، «قدرتی می‌توانست بر جهان هژمونی داشته باشد که بر مدار خلیج فارس - دریای مدیترانه بتواند سلطه پیدا کند» و از آنجائیکه امپریالیست تهاجمی آمریکا همه این فاکت‌ها در گرو انجام کودتا ۲۸ مرداد و سرنگونی دولت دموکراتیک دکتر مصدق و تثبیت حاکمیت رژیم کودتائی پهلوی تعریف می‌کرد، در نتیجه از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، امپریالیسم آمریکا جهت تثبیت رژیم کودتایی و توتالیتر پهلوی تلاش کرد تا با تقویت ارتش کلاسیک شاه و تأسیس ساواک تکیه‌گاه دربار پهلوی جهت سرکوب مردم ایران از لات و لوت‌های تهران، به ارتش و ساواک ارگانیزه شده و آموزش دیده و تا بن دندان مسلح، تغییر دهد.

۲ - اگر با «رویکرد دینامیزی» بخواهیم با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ برخورد نمائیم و آن را علت یابی و آسیب شناسی بکنیم، بی شک مجبور خواهیم شد تا در باب علت یابی کودتای ۲۸ سال ۳۲ اردوگاه امپریالیسم جهانی - ارتجاع مذهبی حوزه های فقهاتی - دربار مستبد پهلوی، بر علیه دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق، به جای عمده کردن مداخلات خارجی (توسط منطق و رویکرد ارسطویی که به جای علت درونی، علت برونی را عمده می کند) در چارچوب تئوری توطئه، بر عوامل درونی (جامعه ایران و جنبش سیاسی) بستر ساز کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تکیه داشته باشیم و در چارچوب این رویکرد دیالکتیکی درون گرایانه است که می توانیم «بحران اپوزیسیون» دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق، به عنوان «یکی از عوامل درونی» در جامعه ایران در راستای موفقیت کودتای ۲۸ مرداد، اردوگاه امپریالیسم جهانی - ارتجاع مذهبی حوزه های فقهاتی - دربار مستبد پهلوی مطرح سازیم، چراکه پیوند ارتجاع مذهبی حوزه های فقهاتی تحت هژمونی محمد تقی بروجردی و ابوالقاسم کاشانی با دربار پهلوی و امپریالیسم آمریکا بر علیه دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق همراه با چپ روی های کودکانه حزب توده بر علیه دولت دموکراتیک مصدق، در راستای منافع بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی و کسب قدرت سیاسی و آلترناتیوسازی خود، همچنین سیاست مشحون از خیانت حزب زحمتکشان مظفر بقائی و حسن آیت و جهالت و خیانت فدائیان اسلام نواب صفوی و جریان حسین مکی به عنوان جریان های راست و چپ اپوزیسیون دولت دموکراتیک مصدق، در نهایت عاملی شدند تا خود اپوزیسیون دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق گرفتار بحران فلج کننده و فراگیر درونی بشوند.

البته عامل اصلی بحران اپوزیسیون دولت دموکراتیک مصدق همان رویکرد آلترناتیوطلبانه و کسب قدرت سیاسی و یا تلاش جهت مشارکت در قدرت سیاسی بود که تقریباً تمامی جریان های مختلف اپوزیسیون دولت مصدق اعم از چپ و راست و مذهبی و غیر مذهبی و ملی گرا بر آن پای می فشردند؛ و خروجی نهائی این بحران فراگیر اپوزیسیون دولت مصدق آن شد که در روز ۲۸ مرداد ۳۲ جنبش

سیاسی یا همین اردوگاه اپوزیسیون به عنوان غایب بزرگ باشند. در نتیجه به علت غیبت عمدی جنبش سیاسی یا اپوزیسیون بحران زده در روز ۲۸ مرداد ۳۲ بود که کودتاچیان با جمعی لات و لوت تحت هژمونی شعبان بی‌مخ و رمضان یخی و طیب حاجی رضائی و نوچه‌هایشان توانستند به راحتی، شاه فراری را برگردانند و دولت دموکراتیک مصدق را سرنگون سازند.

۳- بحران اپوزیسیون دولت دموکراتیک مصدق هر چند که به «لحاظ عینی» مولود رویکرد آلترناتیوطلبانه و کسب قدرت سیاسی یا تلاش جهت مشارکت در قدرت سیاسی جریان‌های مختلف اردوگاه اپوزیسیون اعم از چپ و راست بود، اما به لحاظ «ذهنی و نظری» این بحران ریشه در «بحران ایدئولوژیک و استراتژی و نمایندگی» داشت.

۴- آبخور نظری «بحران ایدئولوژیک و استراتژی و نمایندگی» بحران اپوزیسیون در آن زمان، مهم‌ترین خروجی که برای جامعه ایران به همراه آورد «فقدان جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین بود» که به علت بحران ایدئولوژیک و استراتژی و نمایندگی از بعد از شهریور ۲۰ تا مرداد ۳۲ هیچکدام از جریان‌های اپوزیسیون دولت دموکراتیک مصدق، به علت همان رویکرد آلترناتیوطلبانه و کسب قدرت سیاسی تلاش نمی‌کردند تا در چارچوب استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه جنبشی، در راستای تکوین جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، در جامعه ایران گام بردارند. در نتیجه همین غیبت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین بود که باعث گردید تا تشکیلات مستقل جنبش‌های کارگری و زحمتکشان و معلمان و مزدبگیران و دانشجویان و زنان و غیره، نتوانند در زمان دولت محمد مصدق به صورت پایدار تکوین و رشد پیدا کنند.

۵- در طول ۳۹ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی یعنی از سال ۵۷ الی الان (مانند جامعه ایران در دهه ۲۰ تا مرداد ۳۲) باز بحران اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی، چه در داخل کشور و چه در خارج کشور، در سه شاخه مذهبی و غیر مذهبی

و ملی‌گرا و در دو جناح راست‌گرایان سلطنت‌طلب و تجزیه‌طلب و رادیکال‌های سرنگون‌طلب و اصلاح‌طلب به صورت یک اپیدمی جاری و ساری گردید؛ و همین بحران اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ سال گذشته که ریشه در بحران ایدئولوژیک و استراتژی و نمایندگی دارد، باعث گردیده است تا مبارزه اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ ساله گذشته حتی نتواند حداقل تشکیلات مستقل کارگری و تشکیلات مستقل برای گروه‌های اجتماعی به همراه آورد.

قابل ذکر است که جریان اصلاح‌طلب در اردوگاه اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی با جریان اصلاح‌گرا متفاوت می‌باشند، چراکه فرق جریان‌های «اصلاح‌طلب» با جریان‌های «اصلاح‌گرا» در این است که جریان‌های اصلاح‌طلب «معتقد به استحاله رژیم مطلقه فقهاتی از بالا به پائین، توسط مشارکت در قدرت می‌باشند»، اما «جریان‌های اصلاح‌گرا معتقد به حرکت اصلاحی از طریق جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین هستند». برای مثال جنبش پیشگامان مستضعفین ایران یک جریان اصلاح‌گرا است نه یک جریان اصلاح‌طلب، چرا که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران معتقد به «حرکت اصلاح‌گرایانه از طریق جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌باشد، نه مانند جریان‌های اصلاح‌طلب از طریق مشارکت در قدرت با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم»؛ به عبارت دیگر برعکس رویکرد اصلاح‌طلبانه که رژیم مطلقه فقهاتی را استحاله‌پذیر می‌دانند و در این راستا از خرداد ۷۶ تا به امروز تلاش می‌کنند تا از طریق صندوق‌های رأی و مشارکت در قدرت، رژیم مطلقه فقهاتی را به خیال خودشان استحاله دموکراتیک بکنند که البته ۲۰ سال است که با در بسته روبرو شده‌اند؛ و جامعه ایران را به جای آب به دنبال سراب می‌کشاند، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در چارچوب رویکرد اصلاح‌گرایانه خود:

اولاً معتقد است که رژیم مطلقه فقهاتی از درون اصلاح‌پذیر نمی‌باشد.

ثانیاً رویکرد «مشارکت در قدرت» با رژیم مطلقه فقهاتی، یک رویکرد فرصت‌طلبانه

و راست‌روانه می‌باشد.

ثالثاً هر گونه تبلیغ از صندوق‌های رأی رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ سال گذشته، در راستای تبلیغ و تثبیت و تأیید و مشروعیت و مقبولیت بخشیدن رژیم مطلقه فقهاتی بوده است.

رابعاً در تحلیل نهائی تمامی جناح‌های رنگارنگ درون رژیم مطلقه فقهاتی، اعم از سفید و سبز و بنفش و سیاه و غیره در راستای تثبیت رژیم مطلقه فقهاتی گام برمی‌دارند؛ و مدینه فاضله همه آنها بازگشت پیدا می‌کند، به دوران سیاه دهه ۶۰ رژیم مطلقه فقهاتی و هیچکدام از این جناح‌های رنگارنگ درونی رژیم مطلقه فقهاتی حاضر نمی‌شوند، حتی نسبت به جنایت‌های دهه ۶۰ کوچک‌ترین نقد و انتقادی بکنند. پر پیداست که دوام حیات همه این جریان‌های رنگارنگ درونی رژیم در گرو حفظ رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد.

خامساً برای دستیابی به «دموکراسی سوسیالیستی» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در چارچوب رویکرد جنبشی خود، اعتقاد دارد که تنها راه حرکت اصلاح‌گرایانه (نه اصلاح‌طلبانه) حرکت از پائین توسط جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌باشد؛ و لذا در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به جای استراتژی ۷۶ ساله «پیشاهنگی چریک‌گرایانه و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه طراز نوین لنینیستی، بر استراتژی پیشگامان توسط اقدام عملی سازمان‌گرایانه تحزب‌گرایانه جنبشی تکیه دارد»؛ و در راستای دستیابی به دموکراسی - سوسیالیستی معتقد به هژمونی جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، توسط جنبش زحمتکشان و طبقه کارگران ایران می‌باشد و در خصوص رهبری جنبش طبقه کارگر ایران در این شرایط، معتقد به «بازتعریف ترکیب طبقاتی طبقه کارگر در جامعه امروز ایران می‌باشد» و برای انجام این بازتعریف ترکیب طبقاتی طبقه کارگر در جامعه امروز ایران، معتقد است که ترم «کارگر» در جامعه امروز ایران مشمول تمامی کسانی می‌شود که در بازار کار سرمایه‌داری،

نیروی کار ذهنی و عینی خود را به فروش می‌گذارند و توسط آن تأمین معیشت و زندگی می‌کنند.

در همین رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، مزدبگیران و معلمان و پرستاران و بازنشستگان و رانندگان و کارمندان و بخش بزرگی از حاشیه‌نشینانی که از طریق فروش نیروی کار خود، حتی در شکل دستفروشی و دوره‌گردی امرار معیشت می‌کنند، کارگر می‌داند و جزء طبقه کارگر یا مستضعفین امروز جامعه ایران تعریف می‌نماید. البته در این رابطه پروسس تولید را به «دو شاخه تولید مادی و تولید فکری یا معنوی» تقسیم می‌نماید. آنچنانکه کارگران را به «کارگران تولیدی و کارگران خدماتی و کارگران توزیعی و کارگران مزدبگیر مادی و معنوی» تقسیم می‌نماید. مصداق عینی مستضعفین از نظر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، کارگر در چارچوب جایگاه مادی و معنوی فوق می‌باشد.

۲۸ مرداد ۶۲

«پایان حرکت مصدق» یا

«سرفصلی جدید» در حرکت او

چه درس‌هایی

«امروز» می‌توانیم از حرکت

«دیروز» مصدق برای

«فردای» خود بگیریم؟

اگر بخواهیم مشخصات حرکت مصدق (از مجلس ششم رضاخان تا مجلس شانزدهم و دولت او تا ۲۸ مرداد ۳۲) فرموله و تبیین نمائیم می‌توانیم بگوئیم که:

۱ - مشخصات عصر و دوران حرکت مصدق به خصوص در فرایند پسا جنگ بین‌الملل دوم:

الف - عصر امپریالیسم و سرکردگی بی‌چون و چرای امپریالیسم آمریکا بر جهان سرمایه‌داری.

ب - دوران جنگ سرد و نظام دو قطبی بین‌المللی.

ج - اعتلای جنبش‌های رهائی‌بخش در کشورهای پیرامونی می‌باشد.

۲ - مصدق بر پایه شعار: «ملی کردن صنعت نفت ایران» (در دهه ۲۰ و پسا شهر یور ۲۰) سر سلسله جنبان جنبش‌های رهائی‌بخش کشورهای پیرامونی بر علیه استعمار نو و قدرت‌های امپریالیستی شد.

۳ - شعار: «ملی کردن صنعت نفت ایران» محمد مصدق در دهه ۲۰ قوی‌ترین و همه جانبه‌ترین شعار بسیج‌گرای اجتماعی در طول ۱۵۰ سال حرکت تحول‌خواهانه

جامعه ایران بوده است، قابل ذکر است که پتانسیل بسیج‌گرایانه شعار ملی کردن صنعت نفت ایران تنها محدود به جامعه بزرگ ایران نشد، بلکه در ادامه جامعه ایران در کشورهای پیرامونی مصر و شیلی و اندونزی و غیره جنبش و پتانسیل بسیج‌گرایانه شعار او ادامه پیدا کرد.

۴ - از نظر مصدق «رهائی از سلطه» به عنوان یک فضیلت برتر قابل تقسیم به دو فضیلت زیرمجموعه یعنی «عدالت و آزادی» نیست. عنایت داشته باشیم که مصدق «عدالت و آزادی» را در کادر «رهائی» و به صورت مشخص در چارچوب جنبش رهائی‌بخش بر علیه استعمار نو قدرت‌های امپریالیستی و در رأس آنها امپریالیسم انگلیس در فرایند پسا‌جنگ بین‌الملل دوم تعریف می‌کرد. لذا در این رابطه است که مصدق «لازمه تحقق دموکراسی در جوامع پیرامونی استقلال کامل می‌دانست» و از نظر او «بدون دستیابی به استقلال نمی‌توان به آزادی و دموکراسی رسید.»

بر این مطلب بیافزاییم که استقلال مورد نظر او تنها در چارچوب مبارزه رهائی‌بخش بر علیه قطب‌های استعمارگر امپریالیستی حاصل می‌شود؛ بنابراین آنچنانکه در هندوستان و چین و کشورهای شمال آفریقا و آفریقای جنوبی و غیره هم شاهد بودیم تا زمانیکه جنبش‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه در چارچوب مبارزه رهائی‌بخش از استعمار نو قدرت‌های امپریالیستی تعریف نشوند، آن جنبش‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه محکوم به شکست خواهند بود. اشکال و انحراف حزب توده در دهه ۲۰ (و سگ امپریالیسم آمریکا خواندن مصدق) و پیشنهاد و‌اگذار کردن نفت شمال ایران به شوروی و غیره توسط این حزب، مولود همین رویکرد حزب توده بوده است که مطابق آن تلاش می‌کردند تا جنبش برابری‌طلبانه، خارج از جنبش رهائی‌بخش به انجام برسانند.

فراموش نکنیم که مصدق بر خلاف کارل مارکس (که تمامی تاریخی بشر را در مبارزه طبقاتی صرف خلاصه می‌کرد) معتقد بود که «مبارزه طبقاتی تنها بخشی از

تاریخ بشر می‌باشد نه همه تاریخ بشر» و لذا در این راستا بود که مصدق منهای مبارزه طبقاتی به مبارزه فراطبقاتی ملی و اجتماعی و سیاسی در عرصه جنبش‌های رهائی‌بخش ضد استعمار نو معتقد بود؛ و توسط همین مبارزه فراطبقاتی رهائی‌بخش بود که مصدق مبارزه طبقاتی را تعریف می‌کرد. عنایت داشته باشیم که در این چارچوب بود که جنبش کارگران صنعت نفت ایران و در رأس آنها جنبش کارگران صنعت نفت خوزستان جزء پیش‌قراولان و لشکر پیاده جنبش رهائی‌بخش مصدق بودند.

قابل ذکر است که همین کارگران صنعت نفت خوزستان به عنوان مبلغان حرکت رهائی‌بخش مصدق در شهر و روستاهای ایران در عرصه تبلیغ و ترویج جنبش رهائی‌بخش او درآمد بودند و در فرایند اولیه جنبش رهائی‌بخش او، جنبش کارگران صنعت نفت ایران در غیبت احزاب استخواندار نقش حزب سیاسی داشتند؛ که البته این همه سنتز و میوه‌ای بود که مصدق از استراتژی خود یعنی «تکیه بر شعار دموکراسی در چارچوب مبارزه رهائی‌بخش بر علیه استعمار نو در فرایند پسا‌جنگ بین‌الملل دوم در جهان و کشورهای پیرامونی دنبال می‌کرد». همچنین این میوه شجره‌ای بود که مصدق بر خلاف کارل مارکس تمامی تاریخ بشر را در مبارزه طبقاتی خلاصه نمی‌کرد و به مبارزه فراطبقاتی از جمله مبارزه رهائی‌بخش ملی کشورهای تحت سلطه بهاء می‌داد.

۵ - مصدق در جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران در دهه ۲۰ (برعکس آنچه که ما می‌اندیشیم) او «جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران را در عرصه جنبش رهائی‌بخش جامعه ایران در مبارزه با استعمار نو (در فرایند پسا‌جنگ بین‌الملل دوم و عصر امپریالیسم برای کسب استقلال سیاسی و اقتصادی) تعریف می‌کرد نه بالعکس» بنابراین به همین دلیل بود که جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران دکتر مصدق، توانست به عنوان پرچم تمامی جنبش‌های رهائی‌بخش کشورهای پیرامونی در عصر امپریالیسم پسا‌جنگ بین‌الملل دوم درآمد و باز به همین دلیل بود که مصدق وقتی که از مسیر بازگشت از سفر آمریکا، وارد مصر جمال

عبدالناصر شد استقبالی که مردم مصر و جنبش رهائی‌بخش بزرگ‌ترین کشور آفریقا از مصدق کردند در حد استقبال از یک قهرمان ملی خودشان بود.

باری، اگر مصدق در حرکت ملی کردن صنعت نفت ایران در دهه ۲۰ به جای عمده کردن مبارزه رهائی‌بخش ضد استعمار نو، خود جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران را مطلق می‌کرد، بدون تردید نه تنها مصدق نمی‌توانست در جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران به بسیج همگانی در جامعه بزرگ ایران دست پیدا کند و نه تنها نمی‌توانست این جنبش بر علیه امپریالیسم انگلیس به پیروزی برساند و نه تنها نمی‌توانست به عنوان پیش‌قراول جنبش‌های رهائی‌بخش کشورهای پیرامونی در فرایند پساچنگ بین‌الملل دوم مطرح گردد، بلکه مهمتر از همه اینکه او نمی‌توانست (با تعریف جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران در چارچوب مبارزه فراطبقاتی و ملی و محدود کردن این جنبش در چارچوب مبارزه طبقاتی کارگران صنعت نفت ایران) همبستگی ملی و همه‌جانبه جامعه ایران را تعریف نماید.

یادمان باشد که مصدق در فرایند پسادستیابی به همبستگی ملی جامعه بزرگ ایران بود که توانست به «ناسیونالیسم» (و جبهه ملی و دیگر شعارهای ملی خود) تکیه نماید. همبستگی ملی برای مصدق میوه شجره جنبش‌های تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ ایران در عرصه جنبش رهائی‌بخش و جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران بود؛ و به علت همین جوهر «جنبشی همبستگی ملی» بود که در عرصه ملی کردن صنعت نفت ایران، علاوه بر اینکه او توانست در دادگاه لاهه به پیروزی مشعشع دست پیدا کند، در داخل کشور حتی جناح‌های ارتجاعی مثل دربار شاه و روحانیت ارتجاعی حوزه فقهاتی هم نتوانستند در برابر این جنبش مقاومت کنند و در تحلیل نهائی حتی به شکل صوری هم روحانیت مرتجع و دگماتیست حوزه‌های فقهاتی و هم دربار رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی به حمایت از شعار ملی کردن صنعت نفت ایران محمد مصدق پرداختند و این حمایت آنچنان شور شد که در فرایند پساکودتای روحانیت - دربار - امپریالیسم آمریکا در ۲۸ مرداد ۳۲ هر کدام از جناح‌های ارتجاعی روحانیت و دربار پهلوی تلاش می‌کردند تا پیروزی

مصدق در عرصه جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران به نام خودشان ثبت و ضبط نمایند. آنچنانکه در این رابطه شاهد هستیم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران در طول ۴۰ سال دوران حاکمیت خود بر جامعه نگون‌بخت ایران تلاش می‌کنند که با تحریف تاریخ ایران پیروزی‌های مصدق در دهه ۲۰ به نام روحانیت مرتجع و دگماتیست حوزه‌های فقهاتی ثبت کنند.

بنابراین بدین ترتیب است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «پروژه همبستگی ملی دکتر محمد مصدق در دهه ۲۰ در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران یک پروژه مکانیکی تزریق شده از بالا توسط احزاب سیاسی نبود، بلکه برعکس یک پروژه دینامیک جنبشی تکوین یافته از پائین بود که مصدق توسط بسیج همگانی جامعه بزرگ ایران توانست به آن دست پیدا کند.»

فراموش نکنیم که در چارچوب همین پروژه «همبستگی ملی جنبشی تکوین از پائین» در جامعه بزرگ ایران بود که مصدق برای اولین بار توانست به «جامعه مدنی» و «جامعه شهروندی» در جامعه بزرگ ایران مادیت ببخشد. همان حاصلی که حتی در دو فرایند اول و دوم جنبش مشروطیت نتوانست در جامعه ایران حاصل بشود؛ و همین تکوین «جامعه مدنی به جای جامعه سنتی» در تاریخ ۱۵۰ ساله حرکت تحول‌خواهانه ایران در دهه ۲۰ (تحت پروژه همبستگی ملی جنبشی تکوین یافته از پائین بود) که باعث گردید تا در دهه ۲۰ (و از فرایند پسا‌شهریور ۲۰) جامعه بزرگ ایران، «فرایند سوم جنبش مشروطیت» را تجربه نماید.

یادمان باشد که نه در فرایند اول جنبش مشروطیت و نه در فرایند دوم جنبش مشروطیت جامعه بزرگ ایران (به علت سلطه روحانیت حوزه‌های فقهاتی و به علت اسلام فقه‌گرا و تکلیف‌محور و تقلیدگرای دگماتیست حوزه‌های فقهاتی) نتوانستند از «فرایند سنتی، وارد فرایند مدنی بشوند» و البته همین ناتوانی در استحاله جامعه ایران از فرایند سنتی به فرایند مدنی بود که باعث گردید تا جنبش مشروطیت در دو فرایند اول و دوم مشروطیت شکست بخورند. هر چند که بزرگترین دستاورد

دو فرایند اول و دوم جنبش مشروطیت عبارت بودند از :

الف - استحاله دیسکورس رعیتی به دیسکورس شهروندی .

ب - جایگزینی دیسکورس حق حقوق به جای دیسکورس تکلیف و تقلید و تبعد اسلام دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای .

ج - جایگزین شدن دیسکورس قانون و حقوق به جای فقه بود .

ولی با همه این احوال به علت اینکه در دو فرایند اول و دوم جنبش مشروطیت جامعه ایران نتوانست این دیسکورس‌ها را در چارچوب فرهنگ نهادینه و توده‌ای بکند و به صورت زیرساختی و فرهنگی جامعه ایران نتوانست از مرحله سنتی فقه‌زده تکلیف‌گرا و تقلیدمحور و تبعدگرا وارد مرحله جامعه مدنی قانون‌محور و حقوق‌گرا و شهروندمحور بشوند، همین موضوع باعث گردید تا تمامی شعارهای جنبش مشروطیت یعنی قانون‌مداری و حقوق‌گرایی و شهروندمحوری در حد نظری باقی بمانند و شرایط برای بازتولید اسلام فقه‌ای تبعدگرا و تکلیف‌محور و تقلیدگرا در جامعه نگون‌بخت ایران فراهم بشود .

بنابراین بزرگ‌ترین دستاورد اجتماعی حرکت مصدق در جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران این بود که او توانست (در چارچوب همبستگی ملی جنبشی تکوین یافته از پائین در عرصه جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران) به جامعه مدنی دست پیدا کند، اما متأسفانه بزرگ‌ترین ضعف مصدق در این رابطه آن بود که مصدق نتوانست این جامعه مدنی محصول حرکت خود را در جامعه بزرگ ایران نهادینه نماید؛ و همین ناتوانی مصدق در نهادینه کردن جامعه مدنی بود که باعث گردید تا علاوه بر بازتولید اسلام فقه‌ای فقه‌گرا و تکلیف‌محور و تقلیدگرا و تبعدگرا حتی خود احزاب راست و ملی و غیر مذهبی مثل حزب توده و حزب زحمتکشان مظفر بقائی و حسن آیت از این جامعه مدنی جهت گل‌آلود کردن برای ماهی‌گیری قدرت یا مشارکت در قدرت استفاده نمایند، به طوری که این جریان‌های فرصت‌طلب قدرت آنچنان جامعه مدنی دهه ۲۰ را سترون و عقیم کردند که در فردای

کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (روحانیت - دربار - امپریالیسم آمریکا بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران) اثری از حداقل واکنش این جامعه مدنی و آن جنبش‌های خودبنیاد کارگری و دانشجویی و غیره جامعه بزرگ ایران وجود نداشت.

پر واضح است که مهمترین عاملی که باعث گردید تا مصدق نتواند جامعه مدنی مولود و سنتز همبستگی ملی جنبشی تکوین یافته از پائین خود در جامعه بزرگ ایران نهادینه نماید، غفلت مصدق از فرمول نهادینه کردن جامعه مدنی بود، چراکه مصدق آنچنانکه از فرهنگ انقلاب کبیر فرانسه آگاه بود، نتوانست این واقعیت بزرگ جوامع اروپائی را فهم کند که آنچنانکه هگل می‌گوید: «جامعه مدنی پساانقلاب کبیر فرانسه جوامع اروپائی مولود و سنتز سه مؤلفه بودند: الف - پروتستانیسم، ب - رنسانس، ج - انقلاب کبیر فرانسه» و بدون تردید در این رابطه هر چند که جامعه مدنی در جوامع مغرب زمین مولود رنسانسی و روشنگری و انقلاب کبیر فرانسه بود ولی نهادینه شدن جامعه مدنی از پائین یا به عبارت دیگر مردمی شدن جامعه مدنی در جوامع مغرب زمین مولود «پروژه اصلاح دینی پروتستانیسم در جوامع مغرب زمین بود.»

آنچنانکه در این رابطه می‌توانیم دآوری کنیم که «اگر پروژه اصلاح دینی پروتستانیسم در کنار دو مؤلفه رنسانس یا روشنگری و انقلاب کبیر فرانسه قرار نمی‌گرفت اصلاً و ابداً امکان نهادینه کردن جامعه مدنی در مغرب زمین پیدا نمی‌شد؛ و بدون تردید اگر در جامعه مغرب زمین جامعه مدنی نمی‌توانست نهادینه و مردمی بشود، شرایط برای استحاله جامعه مدنی به جامعه سنتی در مغرب زمین که به معنای شکست انقلاب کبیر فرانسه و رنسانس و عصر روشنگری بود، فراهم نمی‌شد.»

پر پیداست که علت شکست انقلاب اکتبر قرن بیستم روسیه (در مقایسه با پیروزی انقلاب کبیر فرانسه) در این بود که انقلاب اکتبر روسیه تحت رهبری لنین از فرایند قربانی کردن دموکراسی در پای سوسیالیسم و تعیین دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان شکل حکومت و نفی مجلس موسسان و محدود کردن حقوق شهروندی

به طبقه کارگر و محروم کردن طبقه زحمتکشان و طبقه متوسط شهری روسیه از حقوق دموکراسی و تکیه بر سیاست تک حزبی در چارچوب رویکرد حزب دولت و جایگزین کردن حزب طراز نوین نخبگان به جای طبقه کارگر (که همه و همه توسط خود لنین صورت گرفته و همه این‌ها باعث ظهور هیولای توتالیتار و فاشیسم استالینی در جامعه روسیه یا شوروی سابق گردید) شروع شد و همه اینها باعث گردید تا «جامعه مدنی در روسیه یا شوروی سابق تشکیل نشود» و همه این‌ها باعث گردید تا سوسیالیسم حزب - دولت قرن بیستم در دهه آخر قرن بیستم فرو پاشیده شود و انقلاب اکتبر روسیه شکست بخورد و ناتوانی سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا در راستای تحقق دموکراسی که در جزوه مانیفست کمونیستی شعار آن را می‌داند، آفتابی بشود.

یادمان باشد که بزرگترین دستاورد حرکت معلمان کبیرمان محمد اقبال لاهوری و شریعتی در این رابطه قابل تعریف می‌باشد، چراکه هم محمد اقبال و هم شریعتی به ما آموختند که آنچنانکه هگل می‌گوید: «در جامعه دینی هم راه سعادت و هم راه افول و انحراف آن جامعه از مسیر دین عبور می‌کند»؛ و باز در همین رابطه بود که هم اقبال و هم شریعتی به ما آموختند که: «در جامعه دینی بدون اصلاح دینی نمی‌توان جامعه مدنی را نهادینه کرد» به عبارت دیگر اقبال و شریعتی به ما آموختند که «تنها راه نهادینه کردن جامعه مدنی مسیر اصلاح دینی می‌باشد.»

به همین دلیل بود که مصدق توانست جامعه مدنی به دست آورده از همبستگی ملی جنبشی تکوین یافته از پائین در عرصه جنبش رهایی بخش و جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران را نهادینه نماید؛ و البته همین ناتوانی مصدق در نهادینه کردن جامعه مدنی بود که باعث گردید تا حتی در دوران دولت خودش شرایط برای بازتولید جامعه سنتی فراهم بشود و با بازتولید جامعه سنتی فقه زده و تکلیف محور و تقلیدگرا بود که روحانیت مرتجع و دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای توانستند به خصوص از فرایند پساقیام سی تیر سال ۳۱ دوباره بر جامعه سنتی بازتولید شده رهبری کنند و همین رهبری ارتجاعی روحانیت در دو شاخه جدا از هم سید

ابوالقاسم کاشانی و بروجردی - بهبهانی بود که باعث گردید تا کودتای شکست خورده امپریالیسم آمریکا در ۲۵ مرداد ۳۲ سه روز بعد یعنی در ۲۸ مرداد ۳۲ همان کودتای شکست خورده امپریالیسم آمریکا با رهبری روحانیت مرتجع حوزه‌های فقهاتی تحت هژمونی کاشانی و بروجردی و بهبهانی به پیروزی برسد.

باری، نکته‌ای که مصدق حتی تا پایان عمر خود هم نتوانست به آن عنایت پیدا کند این بود که سکولاریسم به عنوان بستر ساز دموکراسی در جوامع دینی تنها در عرصه سکولاریسم حکومتی می‌تواند بستر ساز دموکراسی و تکوین جامعه مدنی در جوامع دینی بشود اما در عرصه سکولاریسم سیاسی و سکولاریسم اجتماعی در جوامع دینی نه تنها سکولاریسم سیاسی و سکولاریسم اجتماعی نمی‌تواند بستر ساز دموکراسی و تشکیل جامعه مدنی و عامل استحاله جامعه مدنی به جامعه سنتی بشود، بلکه شرایط برای نهادینه کردن جامعه مدنی در جامعه دینی دیگر وجود پیدا نمی‌کند.

بنابراین در این رابطه است که مصدق نتوانست جامعه مدنی محصول جنبش همبستگی ملی جنبشی تکوین یافته از پائین در جامعه دینی آن روز ایران نهادینه نماید. توجه داشته باشیم که به لحاظ ساختاری در زمان مصدق و در دهه ۲۰ پیش از دو سوم جامعه ایران در روستاها زندگی می‌کردند و تنها یک سوم جامعه ایران در شهرها بودند که البته معنای این بافت اجتماعی جامعه ایران در دهه ۲۰ نشان دهنده آن است که طبقه متوسط شهری یعنی بزرگترین حافظ جامعه مدنی در جامعه آن روز ایران وضعیتی نامناسب و ضعیف داشته است و البته همین موضوع باعث ناتوانی مصدق جهت نهادینه کردن جامعه مدنی در جامعه بزرگ ایران بشود؛ بنابراین مهم‌ترین درسی که در این رابطه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌تواند از حرکت مصدق در دهه ۲۰ بگیرد اینک:

اولاً تکوین جامعه مدنی در ایران تنها توسط حرکت جنبشی تکوین یافته از پائین ممکن می‌باشد نه توسط حرکت دستوری و تزریقی احزاب سیاسی بالائی جامعه؛ و

البته در این رابطه مصدق تا پایان عمرش هم اعتقاد داشت که احزاب سیاسی جامعه تنها زمانی می‌توانند به عنوان نماینده سیاسی گروه‌های اجتماعی جامعه باشند که این احزاب در ادامه پروسس جنبشی همان گروه‌های مختلف اجتماعی تکوین پیدا کرده باشند نه بالعکس و بدین خاطر در این رابطه می‌باشد که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۳ سال گذشته حرکت خود در دو فرایند «سازمانی و عمودی آرمان مستضعفین» و فرایند «افقی و جنبشی نشر مستضعفین» پیوسته بر این باور بوده است که احزاب سیاسی باید مانند جوامع اروپائی در ادامه حرکت جنبشی گروه‌های مختلف اجتماعی تکوین پیدا کنند، نه به صورت دستوری مانند قارچ در وقت انتخابات جهت کسب یا مشارکت قدرت سیاسی از بالا ظهور پیدا نمایند.

ثانیاً تا زمانیکه در جامعه دینی ایران (که در طول بیش از هزار سال گذشته تحت حاکمیت اسلام فقاهتی به عنوان گفتمان مسلط روان‌شناسی اجتماعی تقلیدی و تبعیدی و تکلیفی آنها شکل گرفته است) «جامعه سنتی نتواند فرایند گذار خود را به جامعه مدنی طی کند، هرگز و هرگز حتی اگر جامعه مدنی هم از بالا تکوین پیدا کند، آن جامعه مدنی یک جامعه مدنی پایدار نخواهد بود؛ و هر لحظه شرایط برای شکست و عبور از آن جامعه مدنی وجود دارد.»

بنابراین در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در طول ۴۳ سال گذشته حیات خود در دو فاز عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین و فاز افقی و جنبشی نشر مستضعفین) از آنجائیکه دموکراسی سه مؤلفه‌ای یا دموکراسی سوسیالیستی تنها از مسیر دموکراتیک حاصل می‌شود (و از مسیر غیر دموکراتیک هرگز و هرگز نمی‌توان به دموکراسی سوسیالیستی یا دموکراسی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی دست پیدا کرد) در نتیجه همین رویکرد باعث گردیده است تا در چارچوب شعار: «اسلام منهای فقاهت و اسلام منهای روحانیت شریعتی و اقبال»، تنها مسیر گذار (از جامعه سنتی فقه‌زده و تکلیف‌مدار و تقلیدگرای امروز ایران به سمت جامعه مدنی حق‌مدار و قانون‌گرا و شهروندمحور) بر بستر تکیه بر پروژه اصلاح دینی محمد اقبال و شریعتی توسط

بازسازی تطبیقی اسلام در چارچوب اجتهاد در اصول و فروع کل اسلام (جهت دستیابی به اسلام منهای فقهت و اسلام منهای روحانیت در جامعه ایران از طریق اسلام قرآن پیامبر و اسلام عدالت‌محور امام علی در نهج‌البلاغه) تعریف کنیم.

لذا بدین ترتیب است که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تا زمانی که شرایط برای اسلام منهای فقهت و منهای روحانیت توسط پروژه اصلاح دینی اقبال و شریعتی حاصل نشود، امکان دستیابی به سکولاریسم حکومتی و پلورالیسم سیاسی و فرهنگی و اجتماعی که بسترساز دموکراسی و تکوین جامعه مدنی جنبشی از پائین می‌باشد، در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران وجود پیدا نمی‌کند.

باری، ما حاصل اینکه در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۳ سال گذشته عمر حرکت خود) بزرگ‌ترین رسالت پیشگامان در جامعه بزرگ ایران «انتقال جامعه سنتی فقه‌گرا و تقلیدگرا و تکلیف‌محور و تبعدگرای ایران به جامعه مدنی حق‌مدار و قانون‌گرا و شهروندمحور می‌باشد» و لذا در این رابطه است که «بزرگ‌ترین کارزار پیشگامان در جامعه ایران (در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) کارزار جامعه سنتی و جامعه مدنی می‌باشد» و البته باز هم تکرار می‌کنیم و از این تکرار خود خسته نمی‌شویم که «در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران این مهم در جامعه دینی ایران تنها توسط اصلاح دینی از مسیر بازسازی کل اسلام طبق رویکرد اقبال و شریعتی ممکن شدنی می‌باشد»؛ بنابراین بدین ترتیب است که مبانی پروژه اصلاح دینی شریعتی بر چهار پایه استوار می‌باشد که عبارتند از:

الف - اسلام منهای روحانیت یا اسلام منهای فقهت .

ب - پروتستانیسم اسلامی یا توده‌ای کردن اصلاح دینی .

ج - بازسازی تطبیقی اسلام در چارچوب اجتهاد در اصول و فروع کل اسلام .

د - استخراج منابع فرهنگی توسط رویکرد تطبیقی .

فراموش نکنیم که «در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تنها با تکیه بر روایت‌های بزرگ است که در جامعه دینی ایران می‌توان به تحول فرهنگی دست پیدا کرد.»

ثالثاً تنها از طریق جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی و سیاسی است که «جامعه مدنی جنبشی از پائین جامعه می‌تواند به صورت خودسازمانده و خودرهبر و مستقل از جریان‌های سیاسی تکوین پیدا کنند»؛ بنابراین در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران هر تلاشی برای دستیابی به جامعه مدنی جز از مسیر تکیه بر جنبش‌های افقی خودبنیاد تکوین یافته از پائین به انحراف کشیده می‌شود.

رابعاً «عصر روشنگری» در جامعه دینی ایران باید در چارچوب پروژه تطبیقی اصلاح دینی جهت استحاله اسلام فقهاتی و اسلام تبعدگرا و اسلام تکلیف‌محور و اسلام تقلیدگرا تعریف بشود؛ و به همین دلیل است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (با تاسی از اندیشه‌های معلمان کبیرمان محمد اقبال و شریعتی) عامل اصلی شکست سه تحول بزرگ سیاسی مشروطیت و جنبش دموکراسی‌خواهانه مصدق و جنبش ضد استبدادی ۵۷ «خلأ عصر روشنگری در جامعه استبدادزده و سنت‌زده و فقه‌زده و تصوف‌زده ایران می‌داند» و همین خلاء عصر روشنگری در حرکت جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بوده است که باعث گردیده است تا در طول ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران، این جامعه نتواند از فرایند جامعه سنتی فقه‌زده تقلیدمدار و تبعدگرا و تکلیف‌محور وارد فرایند جامعه مدنی حق‌مدار و قانون‌گرا و شهروندمدار بشود؛ و البته آنچنانکه فوقاً تأکید کردیم، این خلاء روشنگری در جامعه ایران پر نمی‌شود مگر آنکه پروژه اصلاح دینی جهت بسترسازی اسلام منهای روحانیت و منهای فقهت بتواند در جامعه ایران فراگیر و توده‌ای یا اجتماعی از پائین بشود.

خامساً برای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «دموکراسی سوسیالیستی یا دموکراسی سه مؤلفه‌ای به عنوان بستر کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت

سیاسی نیست» بلکه برعکس به عنوان «وظیفه اخلاقی» می‌باشد. آنچنانکه برای مصدق دموکراسی به عنوان یک وظیفه اخلاقی بود.

سادساً برای اینکه پیشگامان در عرصه حرکت دموکراسی خواهان سه مؤلفه‌ای خود درگیر «مفاهیم» نشوند، باید در عرصه حرکت افقی (برعکس حرکت عمودی) از «ایده» حرکت نکنند، بلکه کشف گفتمان خود را از پائین در بستر حرکت جنبشی تکوین یافته از پائین به انجام برسانند.

یادمان باشد که در ۷۸ سال عمر حرکت سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی ایران (حزب‌گرای حزب - دولت لنینیستی و چریک‌گرای رژی دبره‌ای و ارتش خلقی مائوئیستی) آفت عمده‌ای که باعث شکست این جریان‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی شده است، همین «رویکرد ایده و عمل» آن‌ها در عرصه حرکت افقی بوده است؛ و در چارچوب همین رویکرد «ایده - عمل» آن‌ها بوده است که پیوسته جریان‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی تلاش کرده‌اند تا توسط ایده‌های وارداتی از جوامع دیگر به صورت انطباقی آن ایده‌ها را از بالا به صورت یکطرفه به جامعه ایران تزریق نمایند؛ که البته همه آنها شکست خوردند.

سابعاً جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نباید در بستر رویکرد «سازمان‌گرایانه جنبشی» خود جنبش‌های تکوین یافته از پائین جامعه را بر پایه «حزب و یا احزاب سیاسی» قالب‌ریزی کنند.

ثامناً پیشگامان مستضعفین ایران عنایت داشته باشند که برای تکوین و تحقق جامعه مدنی در جامعه بزرگ ایران، باید نخست «انسان اجتماعی» در جامعه سنت‌زده و فقه‌زده و تکلیف‌محور و تبعدگرای ایران تکوین پیدا کند، بنابراین تا زمانی که «انسان اجتماعی» در جامعه سنت‌زده و فقه‌زده ایران متولد نشود، امکان تکوین جامعه مدنی از پائین به صورت جنبشی و پایدار (در جامعه ایران) وجود ندارد. برای دستیابی به «انسان اجتماعی» باید جامعه فقه‌زده و تقلیدگرا و تکلیف‌محور و تبعدگرا را به جامعه حقوق‌گرا و شهروندمحور و قانون‌مدار استحاله کنیم.

۵ - «مضمون اجتماعی» حرکت مصدق چه در فاز مبارزه رهائی‌بخش و چه در فاز دموکراسی خواهانه‌اش، جوهر رهائی اجتماع ایران بوده است، اما نکته‌ای که در این رابطه قابل توجه است اینکه:

اولاً مصدق این جوهر «رهائی اجتماعی» را در عرصه مبارزه دو مؤلفه‌ای رهائی‌بخش و دموکراسی خواهانه تعریف می‌کرد و «آزادی را در طول رهائی فهم می‌کرد نه در عرض آن»؛ و بنابراین پیوسته بر این باور بود که بدون رهائی و استقلال سیاسی و اقتصادی نمی‌توان به آزادی و دموکراسی در جامعه ایران رسید. البته اشکال مهم مصدق در این مورد این بود که رهائی را تنها در عرصه مبارزه با استعمار نو و امپریالیسم انگلیس معنی می‌کرد و مانند معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی او نمی‌توانست به موازات رهائی از استعمار نو و کهنه، رهائی از استحمار نو و کهنه و رهائی از استثمار انسان از انسان و طبقه از طبقه و ملت از ملت در پیوند با یکدیگر تعریف نماید.

بدین خاطر همین رویکرد تک مؤلفه‌ای مصدق به موضوع رهائی باعث گردید تا او مبارزه با استحمار و استثمار در مرحله دوم مبارزه دموکراسی خواهانه و رهائی‌بخش خود قرار بدهد. در نتیجه همین امر باعث گردید تا مصدق در عرصه «مضمون اجتماعی» حرکت خود که همان «رهائی» بود، نتواند به صورت پایدار و اجتماعی تا پایان این مضمون اجتماعی را دنبال نماید. کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در غیبت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، مولود همین تک مؤلفه‌ای رویکرد مصدق بود. البته قبل از مصدق کارل مارکس هم در قرن نوزدهم در اروپا گرفتار این اشتباه و انحراف شده بود، چرا که کارل مارکس برعکس مصدق «مضمون اجتماعی» حرکت خودش را در «رهائی انسان» تعریف کرد (در صورتی که مصدق مضمون اجتماعی حرکت خودش را در «رهائی اجتماع» می‌دانست) اما اشتباهی که کارل مارکس در این عرصه گرفتار آن شد این بود که او «رهائی انسان» را به صورت تک مؤلفه‌ای دنبال می‌کرد و تنها بستر آن را رهائی انسان از استثمار می‌دانست؛ و هرگز کارل مارکس در عرصه رهائی انسان نتوانست به صورت سه مؤلفه‌ای، رهائی انسان را

از استبداد و استثمار و استحمار تبیین نماید.

همچنین کارل مارکس نتوانست در عرصه رهایی انسان از استثمار، خود استثمار را به صورت سه مؤلفه‌ای یعنی استثمار انسان از انسان و استثمار طبقه از طبقه و استثمار ملت از ملت را فهم نماید و به همین دلیل، همین تک مؤلفه‌ای دیدن استثمار در عرصه رهایی انسان توسط کارل مارکس باعث گردید که او «نتواند استعمار که همان استثمار ملت از ملت می‌باشد، مانند استثمار طبقه از طبقه فهم نماید» و باز به همین دلیل است که کارل مارکس در آغاز کتاب «مانیفست کمونیست» خود، به اشتباه همه تاریخ بشر را در جنگ مبارزه طبقاتی خلاصه می‌کند و برای مبارزه فراطبقاتی هیچگونه اهمیتی و ارزشی قائل نمی‌شود، چرا که کارل مارکس «فقط استثمار طبقه از طبقه فهم می‌کرد» و همین امر باعث گردید تا او تمام تاریخ را در مبارزه طبقاتی خلاصه کند.

باز همین امر باعث گردید تا او معتقد شود که «تنها طبقه کارگر می‌تواند طبقه کارگر را از استثمار نجات بدهد» و به کنش‌گری جامعه و زحمتکشان هم‌پیمان طبقه کارگر و همچنین طبقه متوسط شهری اعتقادی نداشت و این در شرایطی بود که جلو چشمش «کمون پاریس که حاصل کنش‌گری اجتماعی شهر پاریس بود، نه طبقه کارگر پاریس نادیده می‌گرفت» و به همین ترتیب کارل مارکس در آغاز برای تثبیت نظری قبلی خودش به نفی کمون پاریس پرداخت و این بعداً بود که مارکس علی‌رغم رویکرد تئوریک قبلی خودش به کمون پاریس روی آورد. فراموش نکنیم که کمون پاریس محصول جنبش طرفداران پرودون بود نه کارل مارکس.

بدین ترتیب بود که رویکرد تک مؤلفه‌ای مصدق به موضوع رهایی اجتماعی باعث گردید تا او تنها رهایی در چارچوب جنبش رهایی‌بخش ضد استعمار نو عمده و مطلق بکند. باری در این رابطه است که معلمان کبیرمان محمد اقبال و شریعتی بر خلاف مصدق و کارل مارکس به ما آموزش می‌دهند که رهایی انسان تنها در عرصه مبارزه همزمان ضد استعماری و ضد استثمار و ضد استعماری و ضد

استخفافی ممکن می‌باشد.

پر واضح است که همزمانی این مؤلفه‌های مبارزه برای رهائی انسان به معنای چند مؤلفه‌ای بودن جبهه رهائی‌بخش انسانی و اجتماعی است. البته این انتقاد به معنای این نیست که ما محمد مصدق را معمار ملی کردن صنعت نفت ایران را شناسیم یا محمد مصدق را به عنوان معمار جنبش‌های رهائی‌بخش کشورهای پیرامونی در فرایند پسا جنگ بین‌الملل دوم شناسیم و یا محمد مصدق را نخستین معمار جامعه مدنی در ایران ندانیم و یا محمد مصدق را به عنوان معمار «همبستگی ملی جنبشی» تکوین یافته از پائین جامعه ایران ندانیم.

۶ - مصدق از آغاز بر این باور بود: «بدون کار جمعی و تشکیلاتی پیشرفت جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران غیر ممکن می‌باشد». لذا در رابطه با این رویکرد کار جمعی و تشکیلاتی بود که مصدق ابتدا وارد مبارزه پارلمانتاریستی شد و از طریق ورود به مجلس ششم تا شانزدهم کوشید کار جمعی خود را در راستای دستیابی به دموکراسی پارلمانی به سبک مغرب زمین مادیت بدهد؛ که البته این تلاش مصدق در مجلس پانزدهم و شانزدهم در خصوص ملی کردن صنعت نفت به بار نشست و مصدق توسط کار جمعی در مجلس پانزدهم و شانزدهم توانست ملی کردن صنعت نفت ایران را به صورت قانون درآورد. البته این کار جمعی پارلمانی مصدق رفته رفته از بعد از شهریور ۲۰ صورتی حزبی پیدا کرد، چرا که مصدق بر این باور بود که هر گونه حرکت تحول‌خواهانه سیاسی اجتماعی در جامعه در صورتی که احزاب سیاسی نداشته باشد، محکوم به شکست خواهد بود آنچنانکه در همین رابطه مصدق تا پایان کار دولتش و تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به آزادی بیان و آزادی مطبوعات در کنار آزادی احزاب و تشکیلات مستقل صنفی و سندیکائی و اتحادیه‌ای به عنوان پایه‌های دموکراسی در جامعه اعتقاد کامل داشت.

بنابراین در این رابطه بود که مصدق همان رویکرد کار جمعی و تشکیلاتی خود را که از مجلس و پارلمان شروع کرده بود، رفته رفته از بعد از شهریور ۲۰ توسط تکیه

بر احزاب ملی به عرصه اجتماعی کشانید و تشکیل جبهه ملی تحت رهبری خود مصدق نخستین گام بزرگی بود که مصدق در این رابطه برداشت. موضوعی که در این رابطه قابل توجه بود اینکه از بعد شهریور ۲۰ به موازات اینکه حرکت ملی کردن صنعت نفت ایران از صورت پارلمانی، وارد جنبش اجتماعی تحت هژمونی جنبش کارگران صنعت نفت خوزستان می‌شد، این امر بستر ساز آن می‌گردید تا مصدق رویکرد کار جمعی و تشکیلاتی خودش را به صورت دو مؤلفه‌ای حرکت از بالا در چارچوب تشکیلات پارلمانی و احزاب و جبهه ملی پیش ببرد و از پائین در بستر کار جنبشی او تلاش می‌کرد تا توسط تشکیلات اتحادیه‌ای و سندیکائی تحت هژمونی تشکیلات کارگران صنعت نفت خوزستان مبارزه رهایی‌بخش خود را جلو ببرد.

یادمان باشد که در عرصه حرکت دموکراسی‌خواهانه از همان آغاز در اروپا دو رویکرد وجود داشت:

اول - رویکرد جنبشی بود که بر پایه دموکراسی مستقیم استوار بود و طرفداران این رویکرد معتقد بودند که دموکراسی تنها از طریق جنبش‌های پائینی جامعه قابل تحقق و دست یافتنی می‌باشد. لیکنشست که از همراهان رزا لوگزامبورگ در اتحادیه اسپارتاکیست‌ها در آلمان بود، در برابر رویکرد دموکراسی پارلمانی رزا لوگزامبورگ، بر این باور بود که تنها با رویکرد جنبشی تکوین یافته از پائین است که می‌توان به دموکراسی به عنوان یک نظام اجتماعی دست پیدا کرد.

دوم - رویکرد رزا لوگزامبورگ بود که به جای رویکرد دموکراسی مستقیم لیکنشست، بر دموکراسی غیر مستقیم پارلمانی تکیه می‌کرد. رزا لوگزامبورگ بر پایه دموکراسی پارلمانی معتقد به تلفیق دو مؤلفه شورا و پارلمان بود و در همین رابطه بود که رزا لوگزامبورگ مانند گرامشی رویکرد سوسیالیست دولتی، یا رویکرد حزب - دولت و یا رویکرد تک حزبی و یا رویکرد سوسیالیسم از بالای لنین را به چالش می‌کشید؛ و برعکس لنین معتقد به تعلیق دموکراسی در پای سوسیالیسم

نبود و تعلیق دموکراسی برای تحقق سوسیالیسم نفی می‌کرد و معتقد بود که «خود سوسیالیسم مولود و سنتز تعمیق دموکراسی می‌باشد، نه تعلیق دموکراسی.»

باز در این رابطه بود که رزا معتقد بود که بدون دموکراسی و آزادی‌های سیاسی نمی‌توان به سوسیالیسم از پائین در جامعه دست پیدا کرد و معتقد بود که «از دموکراسی سیاسی باید به دموکراسی اقتصادی که همان سوسیالیسم است دست پیدا کرد» و باز در همین رابطه بود که هانا آرنست فیلسوف آلمانی در چالش بین لنین و رزا بر سر تقدم دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی از رزا لوگزامبورگ حمایت می‌کرد و می‌گفت رزا لوگزامبورگ درست می‌گوید که از دموکراسی سیاسی باید به دموکراسی اقتصادی دست پیدا کرد.

باری آنچه در این رابطه قابل توجه می‌باشد اینکه رویکرد مصدق به دموکراسی به رویکرد رزا لوگزامبورگ بیشتر نزدیک است تا رویکرد لیکنشت چرا که:

اولاً مصدق به دموکراسی پارلمانی اعتقاد داشت، نه به دموکراسی مستقیم جنبشی آنچنانکه لیکنشت مطرح می‌کرد.

ثانیاً مصدق به لیبرال دموکراسی بورژوازی و آزادی‌های سیاسی مربوطه به عنوان عامل بستر ساز دموکراسی پارلمانی مورد اعتقاد خودش توجه داشت.

ثالثاً مصدق در بستر دموکراسی پارلمانی مورد اعتقاد خودش معتقد به حرکت دو مؤلفه‌ای از بالا توسط احزاب سیاسی و از پائین توسط جنبش‌های کارگری و جنبش‌های دانشجویی و جنبش‌های معلمان و غیره بود.

رابعاً مصدق جنبش برابری طلبانه و عدالت خواهانه در چارچوب جنبش‌های آزادی خواهانه و دموکراسی طلبانه تعریف می‌کرد نه بالعکس.

خامساً مصدق به سوژه مدنی به جای سوژه انقلابی و به حرکت گام به گام به جای تغییر انقلابی و به پارلمانتاریست به جای خیزش‌های دفعی بیشتر بها می‌داد.

سادساً مصدق به اولویت دموکراسی سیاسی نسبت به دموکراسی اقتصادی اعتقاد

داشت و بر این باور بود که از طریق دموکراسی سیاسی باید به دموکراسی اقتصادی دست پیدا کرد نه بالعکس.

سابقاً مصدق در چارچوب رویکرد دموکراسی پارلمانی مورد اعتقاد خود معتقد به مشارکت در قدرت سیاسی و کسب قدرت سیاسی بود.

ثامناً مصدق بر این باور بود که جامعه بدون آزادی و دموکراسی می‌پذیرد.

۷ - مصدق در تمام طول عمر سیاسی خود بر این باور بود که جامعه ایران برای نیل به دموکراسی می‌بایست در جاده مشروطیت حرکت کنند، چراکه از نظر او مشروطیت از آغاز یک فرایند بوده است و اگرچه از نظر او پروسس مشروطیت (از کودتای ۱۲۹۹ تا شهریور ۲۰) توسط حرکت رضا شاه شکست خورد، ولی او معتقد بود که «جامعه ایران از مشروطیت عبور نکرده است» و ضرورت و نیازهای مشروطیت هنوز پا برجاست؛ و جامعه ایران برای نیل به جامعه مدنی و دموکراسی هنوز نیازمند به مشروطیت می‌باشد؛ و بنابراین مصدق معتقد بود که تا زمانیکه جامعه ایران از مشروطیت عبور نکرده است و ضرورت‌های تاریخی بسترساز تکوین جنبش مشروطیت (نخستین انقلاب دموکراتیک قاره آسیا) وجود دارد، باید مشروطیت به عنوان یک فرایند در جامعه ایران پیوسته بازتولید بشود.

بنابراین در این رابطه است که ما می‌توانیم داوری کنیم، آنچنانکه ستارخان و باقرخان به عنوان موتور محرکه و معمار مشروطیت دوم پس از استبداد صغیر محمد علی شاه بودند، مصدق به عنوان موتور محرکه و معمار مشروطیت سوم در فرایند پسا شهریور ۲۰ و پساتبعید رضا شاه می‌باشد، چراکه این مصدق بود که توانست در عرصه جنبش رهائی‌بخش و جنبش دموکراسی‌خواهانه خود، مشروطیت به شکست کشانیده شده توسط رضاخان را بازتولید نماید.

یادمان باشد که رضا شاه هر چند که توسط مدرنیزه کردن جامعه ایران از بالا در چارچوب پروژه جهانی امپریالیسم انگلیس تلاش می‌کرد تا با تاسی از کمال آتاتورک و با پشتیبانی امپریالیسم انگلیس در آغاز و نازیسم آلمانی در آخر،

جامعه ایران را ورای مشروطیت به سمت وابستگی امپریالیستی و مدرنیزاسیون پیش برد و تلاش می‌کرد تا مانند آتاتورک نظام جمهوری را جایگزین سلطنت و شاهنشاهی بکند که البته با فشار روحانیت حوزه‌های فقهاتی، رضا شاه مجبور شد تا به جای جمهوری مورد درخواست خودش، سلطنت را بپذیرد، ولی نکته‌ای که در این رابطه نباید از نظر دور بداریم اینکه رضا شاه مانند محمد علیشاه قاجار توسط رویکرد استبدادی و توتالیتر خود، مشروطیت را تعطیل و به شکست کشانید؛ و باز فراموش نکنیم که هسته اصلی مشروطیت، آزادی خواهی و قانون‌گرایی و حقوق‌مداری و حق برابر در شهروندی برای همه جامعه ایران بود، به عبارت دیگر در رویکرد مصدق مانیفست مشروطیت عبارت بود از: «جایگزین کردن قانون به جای فقه، حق شهروندی به جای رعیت، حق و حقوق به جای تکلیف و تقلید و تعبد و همچنین آزادی سیاسی و مدنی و اجتماعی به جای استبداد بود» که البته رضا شاه توسط تکیه بر مدرنیزاسیون و بازتولید استبداد، تلاش می‌کرد تا با رویکرد تزریقی امپریالیسم جهانی و سرمایه‌داری جهانی به عنوان آلترناتیو مشروطیت (مانند کمال آتاتورک در ترکیه) مشروطیت را به شکست بکشانند؛ که البته شکست خورد.

ولی آنچه در این رابطه قابل توجه بود اینکه مصدق از فرایند پساشهریور ۲۰ و به موازات فرو شکستن استبداد رضاخانی، برعکس ستارخان و باقرخان که تلاش کردند جهت شکستن استبداد صغیر محمد علی شاه قاجار (که به لیاخوف روسی دستور داده بود تا نماد مشروطیت یعنی مجلس شورای ملی را به توپ ببندد) بر جنبش مسلحانه تکوین یافته از پائین تکیه کنند، تلاش کرد تا توسط تکیه محوری کردن بر قانون اساسی که از نظر مصدق نماد مشروطیت بود، توسط جنبش ملی کردن صنعت نفت یا همان جنبش رهائی‌بخش تکوین یافته از پائین و پروژه دموکراسی پارلمانی مورد اعتقاد خود به بازسازی مشروطیت سوم (که در دوران ۲۰ ساله استبداد رضاخان به کمای تاریخ رفته بود) بپردازد؛ و لذا در این رابطه است که می‌توانیم مصدق را به عنوان «معمار مشروطیت سوم» معرفی کنیم؛ و

البته دلیل ما در رابطه با این داوری در باب مصدق بر این امر قرار دارد که: اولاً در طول حیات سیاسی مصدق، قانون اساسی مشروطیت منشور تمامی حرکات مصدق بود بطوریکه در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که حتی در زمان فرار شاه از کشور در مرداد ماه ۳۲ که حزب توده تمامی مجسم‌های شاه را پائین آورد و شعار «آلترناتیو رژیم دموکراتیک خلق به جای سلطنت مشروطه» سر می‌داد و حسین فاطمی شعار «سرنگونی رژیم پهلوی» را سر می‌داد، مصدق در چارچوب همان رویکرد و اعتقاد خود به قانون اساسی مشروطیت، نه حاضر شد که شعار جمهوریت دموکراتیک خلق حزب توده را بپذیرد و نه حاضر شد که به شعار سرنگونی رژیم پهلوی حسین فاطمی تن دهد؛ و تنها شعار مصدق در این رابطه همان شعار محوری: «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» بود که البته این شعار محوری و ضد دربار مصدق هم از دل همان رویکرد او به قانون اساسی مشروطیت بیرون آمده بود.

ثانیاً مصدق در فرایند معماری مشروطیت سوم برعکس فرایند مشروطیت اول و مشروطیت دوم، جنبش مشروطیت (آنچنانکه ۳۶ سال قبل از مشروطیت میرزا یوسف خان مستشارالدوله در کتاب «یک کلمه» خود مطرح کرده بود و در ادامه آن میرزا ملکم خان بر آن تاکید ورزیده بود) بر «قانون‌مداری» تکیه داشت بدین خاطر، مصدق در معماری مشروطیت سوم از آنجائیکه از آغاز بر این باور بود که تنها با روش دموکراتیک می‌توان به بازسازی مشروطیت سوم و دموکراسی پارلمانی در جامعه ایران دست پیدا کرد، بنابراین در این رابطه بود که مصدق در چارچوب همان شعار محوری خود که «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» نسبت به تعیین مکانیزمی جهت کنترل و محدود کردن قدرت دربار رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی به جای تکیه محوری بر قانون‌مداری، بر دموکراسی پارلمانی به عنوان مکانیزم کنترل و محدود کردن قدرت دربار تکیه می‌کرد، چرا که باور مصدق بر این امر قرار داشت که توسط دموکراسی پارلمانی در جامعه بزرگ ایران هم می‌توان به آزادی رسید و هم می‌توان قانون‌مداری را در جامعه ایران امری اجتماعی و

توده‌ای کرد و هم می‌توان به کنترل و محدود کردن قدرت در دربار پهلوی دست پیدا کرد و هم می‌توان جامعه ایران را به صورت کنش‌گران اصلی آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه درآورد و هم می‌توان جامعه ایران را از فرایند گذشته رعیتی وارد فرایند جدید شهروندی کرد و هم می‌توان حق و حقوق را جایگزین تکلیف‌مداری و تقلیدمحوری اسلام دگماتیست و ارتجاعی حوزه‌های فقه‌های فقاهتی کرد و هم می‌توان توسط جایگزین کردن قانون به جای فقه دگماتیست و ارتجاعی حوزه‌های فقه‌های فقاهتی به اسلام منهای فقه‌ها و در تحلیل نهائی به اسلام منهای روحانیت که همان شعار محوری معلمان کبیرمان شریعتی و اقبال بود، دست پیدا کرد.

یادمان باشد که در رویکرد مصدق، دموکراسی پارلمانی آلترناتیو ایجابی استبداد می‌باشد که البته این مهم در طول ۱۵۰ سال حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران به عنوان یک معضل تئوریک بوده است چرا که مشکل کلیدی در عرصه نظری که در گذشته بستر ساز بازتولید استبداد در تاریخ ایران شده است و در طول ۴۰ سال گذشته باعث گردیده تا هیولای استبداد تاریخ بشر یعنی رژیم مطلقه فقه‌های از دل جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران متولد بشود همه و همه به خاطر آن بوده است که در جامعه ایران بر خلاف جوامع مغرب زمین در عرصه نظری بدون تئوری استبداد در دو فرایند «ایجابی و سلبی» وارد مبارزه با استبداد حاکم می‌شدند در نتیجه به جای اینکه «با استبداد مبارزه کنند، با مستبد مبارزه می‌کردند» و همین امر باعث می‌شده است که در اثر مبارزه ضد مستبد مردم ایران به خصوص در ۱۵۰ ساله گذشته یک مستبد برود و مستبدی خطرناک‌تر از مستبد قبلی جایگزین او بشود. آنچنانکه در این رابطه فاجعه تا آنجا رسیده است که شعار محوری مردم ایران این شده بود که «کی بد رفته که بدتر جانشین آن نشده باشد؟»

باری، در این رابطه بود که مصدق در فرایند معماری مشروطیت سوم در چارچوب دموکراسی پارلمانی (و در کادر شعار محوری خودش که «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» تلاش می‌کرد تا توسط آن در دو عرصه «ایجابی و سلبی» به صورت آلترناتیو تئوری استبداد) بر دموکراسی پارلمانی تکیه نماید.

ثالثاً مصدق در فرایند معماری مشروطیت سوم تلاش می‌کرد تا در عرصه جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران که همراه با جنبش رهائی‌بخش و جنبش ضد استعمار نو و جنبش ضد امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم انگلیس بود، در چارچوب شعار: «ناسیونالیسم» برای اولین بار در تاریخ ایران، جامعه بزرگ ایران را به صورت «دولت - ملت» مستقل به نمایش گذارد. فراموش نکنیم که هر چند از فرایند اول مشروطیت جامعه ایران به دنبال دولت - ملت کردن مدرن خود بود ولی به علت دخالت دولت‌های استعمارگر خارجی و به علت مرکزگریزی جنبش‌های منطقه‌ای، این امر باعث گردید که تا فرایند شهریور ۲۰ شرایط برای ظهور جامعه ایران به صورت دولت - ملت فراهم نشود؛ و لذا از آنجائیکه در فرایند پسا جنگ بین‌الملل دوم به موازات تضعیف قدرت امپریالیستی و استعمارگر جهانی شرایط برای ظهور و اعتلای جنبش‌های ضد استعمار نو در کشورهای پیرامونی به وجود آمد، همین امر بسترساز آن شد که در این فرایند شعار ناسیونالیسم در عرصه جنبش رهائی‌بخش، بسترساز شعار دستیابی به دولت - ملت‌های مستقل بشود که بدون تردید از آنجائیکه مصدق معمار این جنبش رهائی‌بخش در کشورهای پیرامونی بود و از آنجائیکه شعار ملی کردن صنعت نفت ایران در آن شرایط تندپیچ تاریخ ایران خود دلالت بر شعار استقلال جامعه ایران از قدرت‌های استعمارگر خارجی می‌کرد، همین امر عاملی گردید تا مصدق در چارچوب شعار ناسیونالیسم در فرایند مشروطیت سوم منادی و معمار جامعه ایران به عنوان دولت - ملت مستقل نیز باشد.

رابعاً مصدق در فرایند معماری مشروطیت سوم از آنجائیکه بر این باور بود که در جامعه ایران «مشروطیت و نفت همزمان به دنیا آمده است» و «نفت در تاریخ ایران تنها یک کالای اقتصادی نبوده است» و پیوسته در عرصه سیاسی نفت از بدو پیدایشش در جامعه ایران اهمی بوده است که تاریخ ایران را شکل می‌داده، همه این عوامل باعث گردید تا مصدق در تحلیل سیاسی خود از ظهور رژیم کودتائی پهلوی این رژیم توتالیتر را «سنتر قرارداد وثوق الدوله تعریف نماید». لذا در این

بستر طبیعی بود که مصدق تمامی بحران‌های سیاسی داخلی و خارجی جامعه ایران، از کودتای اسفند ۱۲۹۹ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ همه و همه در چارچوب همان قرارداد نفتی و وثوق الدوله تحلیل و تفسیر کند.

بنابراین در این چارچوب بود که شعار: «ملی کردن صنعت نفت ایران» و شعار «اقتصاد بدون نفت» مصدق در عرصه معماری مشروطیت سوم بیش از آنکه «یک شعار اقتصادی باشد یک شعار استراتژیک سیاسی بود» چرا که مصدق بر این باور بود که بدون ملی کردن نفت در جامعه ایران نمی‌توان به استقلال سیاسی دست پیدا کرد.

همچنین مصدق بر این باور بود که بدون ملی کردن نفت در جامعه ایران نمی‌توان به دموکراسی پارلمانی دست پیدا کرد.

به همین ترتیب مصدق بر این باور بود که بدون ملی کردن صنعت نفت در جامعه ایران نمی‌توان قدرت دربار رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی را محدود و کنترل کرد.

باز به همین ترتیب مصدق بر این باور بود که بدون ملی کردن صنعت نفت در جامعه ایران نمی‌توان به دولت - ملت مستقل دست پیدا کرد.

باز به همین دلیل بود که مصدق معتقد بود که بدون ملی کردن نفت در جامعه ایران نمی‌توان به اقتصاد خودبنياد دست پیدا کرد.

باز به همین ترتیب بود که مصدق معتقد بود که بدون ملی کردن صنعت نفت در جامعه ایران، نمی‌توان به جامعه مدنی تکوین یافته از پائین دست پیدا کرد.

این همه باعث گردید تا در راستای به شکست کشانیدن جنبش ملی کردن صنعت نفت مصدق، در تحلیل نهائی ارتجاع مذهبی حوزه‌های فقه‌ای (تحت هژمونی کاشانی و بروجردی و بهبهانی) همراه با دربار کودتائی پهلوی و امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم تازه نفس آمریکا و امپریالیسم پیر انگلستان هم دست و هم داستان بشوند. آنچنانکه در این رابطه می‌توان دآوری کرد که کودتای ۲۸

مرداد ۳۲ محصول و سنتز همبستگی سه مؤلفه قدرت حوزه‌های فقه‌ای و دربار پهلوی و امپریالیسم جهانی بود و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (آنچنانکه خود او در دادگاه مطرح کرد: «من بساط بزرگترین امپراطوری جهان را در ایران برچیدم») هزینه‌ای بود که مصدق برای ملی کردن صنعت نفت در کشور ایران پرداخت کرد؛ و به همین ترتیب کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ هزینه بود که مصدق برای معماری مشروطیت سوم در کشور ایران پرداخت کرد.

۸- برای مصدق دموکراسی در جامعه ایران «حاکمیت مردم ایران به دست مردم ایران و برای مردم ایران بود» و در چارچوب این تعریف از دموکراسی بود که مصدق معتقد بود که هر چند که دموکراسی پارلمانی از بالا توسط احزاب سیاسی تکوین پیدا می‌کند اما برای نهادینه شدن دموکراسی پارلمانی این دموکراسی باید از پائین و در سطح جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران نهادینه بشود. در رویکرد دموکراسی‌گرایانه مصدق تنها با تعمیق دموکراسی از بالا به پائین جامعه ایران است که دموکراسی نهادینه می‌گردد و همچنین در نگاه مصدق تا زمانیکه دموکراسی به کل جامعه ایران تعمیق پیدا نکند جامعه ایران نمی‌تواند بر سرنوشت سیاسی و تعیین سرنوشت سیاسی خود دخالت مستقیم داشته باشد.

همچنین در رویکرد مصدق هر چه قاعده جامعه در عرصه مبارزه دموکراسی خواهانه بزرگتر بشود دموکراسی در جامعه بزرگ ایران پایدارتر می‌گردد، بنابراین در این رابطه است که در رویکرد مصدق «آنچنانکه مبانی ظهور دموکراسی در بالا بر پلورالیزم حزبی استوار می‌باشد و بدون پلورالیزم حزبی نمی‌توان به دموکراسی پارلمانی در بالا دست پیدا کرد برای دستیابی به دموکراسی در پائین جامعه و برای دستیابی به تعمیق دموکراسی و برای دستیابی به نهادینه کردن دموکراسی پایدار در جامعه بزرگ ایران نیازمند به پلورالیزم اجتماعی و پلورالیزم فرهنگی هستیم.» بدین ترتیب این همه باعث گردید تا مصدق در فرایند حرکت دموکراسی خواهانه خود به جای اینکه مانند نظریه پردازان دموکراسی از دموکراسی نظری و یا تعریف

دموکراسی شروع بکند از چگونگی و اعتلای دموکراسی به صورت عینی و عملی در جامعه ایران شروع کرد. باری، بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که دموکراسی در دیسکورس مصدق تنها نحوه صحیح تقسیم قدرت نیست، بلکه برعکس دموکراسی برای مصدق نظام اجتماعی است و دموکراسی برای مصدق یک گفتمان بود که می‌توانست در فرایند دوم حرکت او در دهه ۲۰ پس از پیروزی جنبش صنعت نفت ایران جانشین گفتمان ملی کردن صنعت نفت بشود و از همه مهمتر اینکه در دیسکورس مصدق (برعکس سرمایه‌داری کشورهای متروپل که لیبرال دموکراسی آنها در چارچوب لیبرالیسم اقتصادی نظام سرمایه‌داری رقابتی تعریف می‌گردد) «آزادی در عرصه رهائی تعریف می‌گردد» و البته مصدق به مقوله رهائی در عرصه فلسفی نگاه نمی‌کرد. بلکه برعکس مصدق با رویکرد سیاسی و اقتصادی به رهائی می‌نگریست.

لذا به این ترتیب بود که جوهر و مضمون جنبش ملی کردن صنعت نفت در عرصه جهانی و بین‌المللی در رویکرد مصدق، جوهر و مضمون رهائی‌بخش داشت؛ و در این رابطه بود که مصدق تا پایان عمر دولت خود یعنی تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ «مبارزه دموکراسی‌خواهانه را در بستر مبارزه رهائی‌بخش دنبال می‌کرد نه بالعکس» چرا که مصدق «آزادی را با رهائی می‌خواست» (نه آزادی به عنوان محور مانیفست لیبرال دموکراسی مغرب زمین که در عرصه ضرورت‌های نظام سرمایه‌داری تعریف می‌شود) بنابراین بدین ترتیب بود که مصدق معتقد بود که بدون رهائی سیاسی و اقتصادی جامعه ایران نمی‌تواند به آزادی و دموکراسی دست پیدا کند.

باری به این ترتیب بود که مصدق از مجلس ششم دوران رضا شاه که حرکت خودش را شروع تا مجلس پانزدهم و شانزدهم که درختش به میوه نشست به صورت دو مؤلفه‌ای رهائی و آزادی را در بستر شعار ملی کردن نفت دنبال می‌کرد.

۹ - دموکراسی برای مصدق یک امر ذومراتب بود و دموکراسی برای مصدق یک

پروسه بود که به تدریج حاصل می‌شد. همچنین دموکراسی برای مصدق تنها با شیوه دموکراتیک حاصل می‌شد نه با شیوه‌های غیر دموکراتیک و دموکراسی برای مصدق هم شکل حکومت بود و هم نظام اجتماعی و دموکراسی برای مصدق مکانیزم جهت محدودیت و تقسیم صحیح قدرت بود و دموکراسی برای مصدق توسط پلورالیسم حزبی از بالا شکل می‌گرفت و سپس توسط فرهنگ دموکراسی به پائین جامعه ادامه پیدا می‌کرد و دموکراسی برای مصدق در بستر رهائی معنی و تعریف می‌شد و دموکراسی برای مصدق هر چند از طریق پلورالیسم احزاب و پارلمانتاریست از بالا تکوین پیدا می‌کرد و توسط پلورالیسم اجتماعی و پلورالیسم فرهنگی در جامعه نهادینه می‌شود ولی در رویکرد مصدق آنچه باعث می‌گردد تا دموکراسی در جامعه پایدار بشود، جامعه مدنی است همان جامعه مدنی که هم از دموکراسی حاصل می‌شود و هم حافظ دموکراسی می‌باشد:

هم زمن می‌روید و هم می‌خورم

کان قندم نیستان شکرم

مولوی

بنابراین برای مصدق فونکسیون اصلی دموکراسی در جامعه ایران استحاله جامعه ایران از فرایند سنتی و فقهی و تقلیدی و تبعیدی و تکلیف‌محوری به فرایند جامعه مدنی حقوق‌محور و شهروندمدار و قانون‌گرا می‌باشد. بدین خاطر در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که کارزار مصدق به جای کارزار «کار و سرمایه» و کارزار «خلق و امپریالیست» در عرصه جنبش رهائی‌بخش و به جای کارزار «مدرنیته و سنت»، کارزار «استبداد و دموکراسی» بود، یعنی تنها در چارچوب کارزار «استبداد و دموکراسی» است که می‌توان مبارزه مصدق از مجلس ششم رضا شاهی تا مجلس پانزدهم و شانزدهم و تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و خود کودتای ۲۸ مرداد تا دوران زندان و حصر در احمدآباد و بالاخره مرگ او را تحلیل کرد. همان دورانی که معلم کبیرمان شریعتی در وصفش می‌گوید: «مصدق مردی که ۷۰ سال برای آزادی نالید.»

یادمان باشد که در دوران مصدق، دو سوم جامعه ایران در روستاهای ایران زندگی می‌کردند و تنها یک سوم جمعیت ایران در شهرها بودند. برعکس امروز جامعه ایران که دو سوم جمعیت ایران در شهرهای بزرگ می‌باشند و تنها یک سوم جمعیت ایران روستانشین هستند؛ و البته این وضعیت ساختاری آنجا مهم است که توجه داشته باشیم که هر دولتی طبقه متوسط شهری خود را بوجود می‌آورد و از آنجائیکه مصدق در راستای رویکرد دموکراسی خواهانه خود نیازمند به طبقه متوسط شهری خاص خودش بود، بنابراین برای او راهی جز تکیه بر طبقه متوسط شهری وجود نداشت. البته اشکالی که در این رابطه برای حرکت مصدق بوجود می‌آمد (با عنایت به اینکه مصدق علاوه بر اینکه مجبور بود طبقه متوسط خودش در دایره همین یک سوم جمعیت شهرنشین ایران در بستر شعار سرمایه‌های ملی و طبقه بورژوازی ملی به انجام رساند) اینکه طبقه بورژوازی ملی در شرایط گلوبالیزه شدن سرمایه‌ها یک امر ذهنی بود یا عینی، چرا که برای مصدق جهت تکوین طبقه متوسط خاص خودش راهی جز طرح سرمایه ملی وجود نداشت.

۱۰ - آنچنانکه مصدق در دفاع خود در دادگاه گفت: «گناه بزرگ من آن است که من بساط بزرگترین امپراطوری جهان را در ایران برچیدم.» باری، مبارزه مصدق با امپریالیسم انگلیس برای آن بود که مصدق معتقد بود شرط لازم برای تحقق و دستیابی به دموکراسی در جامعه بزرگ ایران استقلال کامل و عدم دخالت قدرت‌های امپریالیستی در سرنوشت سیاسی و اقتصادی مردم ایران می‌باشد. لذا جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران توسط مصدق در راستای دستیابی به این استقلال بستر ساز دموکراسی در جامعه ایران بود. مصدق به خوبی می‌دانست که از زمانیکه نفت به عنوان یک فاکتور اقتصاد سیاسی وارد کارنامه سیاسی امپریالیسم انگلیس از کودتای (۱۲۹۹) به عنوان یک آیتم تعیین کننده سرنوشت سیاسی اقتصادی جامعه ایران شده است، دخالت قدرت‌های امپریالیستی (و در رأس آنها امپریالیسم انگلیس از کودتای ۱۲۹۹) به عنوان یک آیتم تعیین کننده سرنوشت سیاسی اقتصادی جامعه ایران درآمده است.

پر واضح است که از نظر مصدق عامل اصلی کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم

آمریکا با همدستی امپریالیسم انگلیس و دربار کودتائی پهلوی و ارتجاع مذهبی حوزه‌های فقهاتی تحت رهبری بروجردی و کاشانی و بهبهانی همه و همه مولود «مخالفت مصدق با کنسرسیوم بود» و به همین دلیل بود که کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ باعث گردید تا کنسرسیوم برگردد؛ بنابراین بدون تردید اگر نفت نبود، نه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ رضاخان صورت می‌گرفت و نه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تحقق پیدا می‌کرد. از همه مهمتر اینکه به علت همین جایگاه نفت در رابطه با دخالت‌های خارجی و شکل‌گیری نظام توتالیتر پهلوی بود که در فرایند پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا بهمن ماه ۵۷ در بستر تثبیت قدرت سیاسی، رژیم توتالیتر پهلوی دو مرحله طی کرد.

مرحله اول از ۲۸ مرداد ۳۲ تا ششم بهمن ۴۲ بود که دیکتاتوری بازتولید شده شاه فراری، پس از بازگشت به ایران (توسط کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) به علت اینکه در پیوند با طبقه زمین‌دار و قدرت روحانی حوزه‌های فقهاتی تکوین پیدا کرد، آن دیکتاتوری مرحله اول پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ پهلوی دوم (به جای دیکتاتوری فردی فراطبقه‌ای محصول سرمایه‌های نفتی) صورت دیکتاتوری طبقه‌ای داشت؛ اما از آنجائیکه در دوران کندی سرمایه‌داری جهانی تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا (برعکس دوران هژمونی امپریالیسم انگلیس) جهت تثبیت منافع خودش در کشور ایران (و همچنین در ادامه آن در کشورهای پیرامونی) تصمیم به استحاله ساختار اقتصادی این کشورها در چارچوب نظام فراگیر سرمایه‌داری جهانی گرفت. همین امر در بستر تزریق پروژه رفرم شاه - کندی تحت عنوان به اصطلاح «انقلاب سفید سال ۴۲»، باعث گردید که طبقه زمین‌دار رفته رفته از ساختار اقتصادی کشور ایران حذف بشود و به علت همین حذف طبقه زمین‌دار بود که رفته رفته در فرایند پسا به اصطلاح «انقلاب سفید» تزریقی شاه - کندی در سال ۴۲ و جایگزین شدن سرمایه‌های نفتی به جای حمایت طبقه زمین‌دار شرایط برای استحاله دیکتاتوری طبقه‌ای (پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ پهلوی دوم) به دیکتاتوری فردی فراهم گردید. البته باز هم تاکید می‌کنیم که ما بر این باوریم که آنچنانکه دو کودتای سوم اسفند

۱۲۹۹ و ۲۸ مرداد ۳۲ مولود جایگاه نفت در اقتصاد سیاسی کشور ایران بوده است، خود به اصطلاح انقلاب سفید ۴۲ تزریقی شاه - کندی هم سنتز همین جایگاه نفت در اقتصاد سیاسی کشور ایران بود، چراکه امپریالیسم آمریکا توسط به اصطلاح انقلاب سفید شاه - کندی در سال ۴۲ در تلاش بود تا توسط این پروژه شرایط برای ادغام اقتصاد ایران به بازار جهانی در بستر تثبیت سرمایه‌داری وابسته (که بعد از جنگ بین‌الملل دوم در دنیای اردوگاهی بین دو اردوگاه سوسیالیسم دولتی شوروی و اردوگاه سرمایه‌داری جهانی امپریالیسم آمریکا با کسب ۵۰٪ تولید ناخالص کره زمین قدرت بلامنازع اردوگاه سرمایه‌داری جهانی شده بود) فراهم سازد؛ که البته افزایش اگراندیس‌مان شده قیمت نفت در فرایند پسا به اصطلاح انقلاب سفید تزریقی شاه - کندی، کاتالیزوری گردید تا به «استحاله دیکتاتوری طبقه‌ای پهلوی به دیکتاتوری فردی» سرعت ببخشد.

باری، به همین دلیل است که در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که در کارزار «دموکراسی و استبداد» دکتر محمد مصدق، نفت یک رانت بوده است و از آنجائیکه این رانت بادآورده در دست دربار پهلوی قرار داشته است، منهای این که این رانت باعث گردید تا رژیم کودتائی و توتالیتیر پهلوی به لحاظ مالی توان تجهیز همه جانبه دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر خود و تجهیز ارتش و نهادی‌های دیگر نظامی و انتظامی خود با پیشرفته‌ترین تسلیحات غربی فراهم کند، از همه مهمتر اینکه این رانت باعث گردید تا امپریالیسم جهانی آمریکا و انگلیس جهت غارت سرمایه‌های نفتی مردم نگون‌بخت ایران، از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ رضاخان و قرارداد وثوق الدوله و در ادامه آن کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و قرارداد کنسرسیون و همچنین در فرایند پسا به اصطلاح انقلاب سفید تزریقی شاه - کندی و افزایش اگراندیس‌مان شده قیمت نفت، شرایط برای نابودی سرمایه ملی و غارت سرمایه‌های نفتی ایران فراهم بشود.

پر واضح است که مصدق از آغاز شروع فعالیت خود (در مجلس ششم دوران رضا شاه تا مجلس پانزدهم و شانزدهم که مصدق توانست ملی کردن صنعت نفت

ایران را به تصویب مجلس برساند و تا کودتای ۲۸ مرداد) به جایگاه «درآمد نفت به عنوان رانت دولتی» آگاه بود و لذا در این رابطه بود که او شعار: «اقتصاد بدون نفت» مطرح کرد و تلاش می‌کرد تا توسط دستیابی به «اقتصاد بدون نفت» بسترها برای استقلال کامل سیاسی و اقتصادی کشور ایران که خود شرط لازم جهت دستیابی به دموکراسی در جامعه بزرگ ایران می‌باشد، فراهم نماید؛ بنابراین، بدین ترتیب بود که شعار «ملی کردن صنعت نفت ایران» توسط مصدق منهای اینکه جوهر رهائی‌بخش برای مبارزه با استعمار نو پسا جنگ بین‌الملل دوم داشت و منهای اینکه جوهر مبارزه سیاسی با استبداد پهلوی اول و دوم داشت، از همه مهمتر اینکه «ملی کردن صنایع نفت ایران» توسط مصدق بستر ساز دستیابی به استقلال کامل، جهت تحقق دموکراسی در جامعه ایران بود؛ بنابراین به این دلایل بود که از نظر مصدق:

اولاً در آمد نفت یک رانت بود.

ثانیاً این رانت در دست دربار پهلوی بود نه در خدمت مردم ایران.

ثالثاً این رانت مانع تحقق دموکراسی در جامعه ایران می‌شد.

رابعاً در کارزار دموکراسی با استبداد در کشور ایران، نفت به عنوان یک سلاح در دست استبداد بود و نفت در خدمت ماشین سرکوب استبداد قرار داشت و نه در خدمت دموکراسی و مردم ایران.

خامساً به علت اینکه در آمد نفتی در کشور ایران از آغاز الی الان رانت حکومتی بوده است و - برعکس کشور نروژ در اختیار مردم ایران نمی‌باشد - این امر باعث شده است تا سرمایه‌های نفتی در کشور ایران بستر ساز عدم توسعه سیاسی و اقتصادی بشوند؛ که در تحلیل نهائی می‌توان دآوری کرد که در کشور ایران از آغاز الی الان نفت مانع دموکراسی بوده است.

سادساً آنچه‌آنکه کارل مارکس در کتاب «کاپیتال» در باب رانت می‌گوید: «رانت

عبارت است از درآمدی که برای کسب آن زحمت کشیده نمی‌شود» و همین حکومتی شدن درآمد نفتی باعث می‌گردد تا درآمد نفتی جایگزین درآمد مالیاتی در کشور ایران بشود که «جایگزینی درآمد نفتی به جای درآمد مالیاتی، خود بسترساز بی‌نیازی حکومت‌ها در جامعه ایران از مردم می‌باشد». آنچنانکه در ۴۰ سال عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم شاهد بوده‌ایم که این رژیم با فروش بیش از ۴ هزار میلیارد دلار (که تنها ۷۰۰ میلیارد دلار آن توسط دولت محمود احمدی‌نژاد انجام گرفته است) تمامی این سرمایه‌های بادآورده را صرف هزینه تثبیت قدرت نظامی و پلیسی و سیاسی خود در منطقه و در داخل کشور کرده است.

۱۱- قبل از اینکه مصدق شعار «ملی کردن صنعت نفت ایران» مطرح کند، حزب توده از مصدق حمایت می‌کرد، تضاد حزب توده با مصدق از زمانی شروع شد که مصدق شعار «ملی کردن صنعت نفت ایران مطرح کرد» و البته به موازات طرح شعار ملی کردن صنعت نفت ایران توسط مصدق بود که حزب توده شعار: «واگذاری امتیاز نفت شمال کشور ایران» به شوروی مطرح کرد، پر پیداست که پیچیدگی این موضوع در آنجاست که چرا شعار ملی کردن نفت ایران توسط مصدق که بر علیه امپریالیسم انگلستان و در نهایت بر علیه امپریالیسم تازه نفس آمریکا بود، باعث طغیان سیاسی حزب توده‌ای شد؟ همان حزب توده‌ای که خود را ضد امپریالیسم و ضد سرمایه‌داری و در عرصه دنیای اردوگاهی پساچنگ اول بین‌المللی، خود را طرفدار اردوگاه سوسیالیسم دولتی می‌دانست.

دکتر محمد مصدق
بنیانگذار ایران دموکراتیک
و پرچمدار مبارزه
رهنائی بخش
کشورهای پیرامونی

الف - تکوین طبقه متوسط جدید:

شاید اگر بخواهیم به صورت اجمالی عامل اصلی انقلاب کپرنیکی - که در عصر جدید و دوران پسامدرن، در هیرارشی ساختار طبقاتی جامعه ایران رخ داده است -، تعریف بکنیم، بدون اغراق باید از تکوین طبقه متوسط جدید در جامعه ایران یاد کنیم که به صورت مشخص، از بعد از کودتای ۱۲۹۹ رضاخان و تثبیت حاکمیت رژیم کودتائی پهلوی، پروسس تکوین این طبقه متوسط جدید در جامعه ایران آغاز شده است.

البته هر چند تثبیت رژیم کودتائی پهلوی اول، سر آغاز تکوین این طبقه در جامعه ایران می‌باشد، ولی نباید فراموش کنیم که تاسیس بسترهای تکوین طبقه متوسط جدید در جامعه ایران، خود مولود شرایط عینی و ذهنی تاریخ بین‌المللی زمان کودتای پهلوی اول و پیش زمینه‌های قبلی اقتصادی و طبقاتی جامعه ایران بوده است که این زمینه‌های عینی و ذهنی قبلی و بین‌المللی زمان کودتای پهلوی دوم که بسط‌ساز تکوین طبقه متوسط جدید در جامعه ایران شد، عبارتند از:

۱- پروسه تکوین سرمایه‌های نفتی در اقتصاد ایران، که از بدو تکوین این سرمایه‌های

نفتی در اقتصاد ایران به صورت کامل و دربست، تمامی این سرمایه‌ها در دست حکومت‌های مستبد، غارت غنیمتی حاکم بر جامعه ایران بوده است؛ لذا منهای اینکه از آغاز این سرمایه‌های نفتی در خدمت خوش‌گذرانی‌های حکومت‌های مستبد بوده است، رفته رفته به موازات افزایش نجومی این سرمایه‌های نفتی، با سرریز شدن از حد مصرف خوش‌گذرانی‌ها و عیاشی‌های حکومت‌های مستبد و توتالی‌تر، به صورت هدایت شده از بالا، به طرف اقتصاد وابسته و درباری ایران، که در آغاز دارای مناسبات مسلط زمین‌داری بود جاری و ساری شده است.

به همین دلیل رفته رفته این سرمایه نفتی، دولتی و حکومتی توانست نقشی تعیین کننده در تحولات ساختار اقتصادی و طبقاتی جامعه ایران پیدا کند. تا آنجا که در دوران حکومت کودتائی پهلوی اول و دوم به علت افزایش نجومی آن، این سرمایه‌های نفتی دولتی و حکومتی توانست نقشی کلیدی در تحولات ساختار اقتصادی و طبقاتی جامعه ایران پیدا کند. بطوریکه به ضرس قاطع می‌توان اعلام کرد که در فقدان و غیبت این سرمایه‌های نفتی، نه تنها امکان تکوین طبقه متوسط جدید در دوران رژیم کودتائی پهلوی اول و دوم نمی‌بود، بلکه مهم‌تر از آن، اصلا امکان تکوین سرمایه‌داری وابسته و جایگزینی آن با مناسبات مسلط زمین‌داری قبلی در جامعه ایران وجود نمی‌داشت.

چرا که علت همه بدبختی‌های ساختاری اقتصادی و طبقاتی جامعه ایران در گذشته، جانشین شدن سرمایه نفتی دولتی و حکومتی به جای سرمایه‌های تجاری بورژوازی کلاسیک و تجاری است؛ و به همین دلیل، شاید مناسب آن باشد که بگوئیم، کلیدواژه تکوین سرمایه‌داری وابسته و طبقه متوسط جدید در جامعه ایران همین سرمایه‌های نفتی بوده است.

۲- الغای خلافت عثمانی در پایان جنگ اول جهانی - یعنی در سال ۱۹۲۴ - توسط توافق سایکس - پیکو به وسیله دو امپریالیسم فاتح انگلیس و فرانسه، شاید الغای خلافت عثمانی در پایان جنگ بین‌الملل اول، بزرگ‌ترین عامل تحول تاریخی و

جغرافیائی منطقه خاورمیانه از آغاز تا به امروز باشد. زیرا از بعد از الغای خلافت عثمانی در سال ۱۳۲۴ بود که کشورهای منطقه خاورمیانه در دوران پسامدرنیسم برای اولین بار به صورت دولت - ملت‌های بیگانه و جدای از هم، در شکل دستوری و در چارچوب توافق سایکس - پیکو تکوین پیدا کردند.

همان مردمی که در طول بیش از هزار سال دوران خلافت‌های عباسی و عثمانی بر منطقه خاورمیانه، به صورت یکپارچه، امت مسلمان در برابر مغرب زمین بودند که صد البته در آن دوران هزار ساله، دیگر موضوع دولت - ملت‌ها مطرح نبود. پر پیداست که یک استثناء از زمان صفویه در این رابطه وجود داشته است و آن جدائی کشور ایران از جرگه امپراطوری عثمانی توسط ترکان صفویه بود. ترکان صفویه با پیوند بین شیعه فقهاتی و تصوف خانقاهی توانستند هویت ایرانیت در عرصه سیاسی و جغرافیائی در برابر خلافت عثمانی ایجاد کنند؛ و به همین ترتیب از همان زمان با حمایت کشورهای استعمارگر مغرب زمین، از حکومت صفویه، استعمار غرب توانست یک دیوار مذهبی و سیاسی و نظامی در برابر امپراطوری عثمانی، که تا پشت دیوارهای وین پیش رفته بودند و تمامی موقعیت سیاسی و استعماری کشورهای استعمارگر اروپائی را به خطر انداخته بودند، ایجاد کنند.

لذا در همین راستا، مهار امپراطوری قدرتمند عثمانی توسط ترکان صفویه، بزرگ‌تری خواسته و آرزوی این قدرت‌های استعمارگر اروپائی بود که تحقق عینی پیدا کرد. به همین دلیل از بعد از تکوین حکومت صفویه و از زمانیکه جنگ خونین همراه با نسل‌کشی بین شیعه و سنی برای اولین بار در تاریخ مسلمانان توسط شاه اسماعیل صفوی، (به خصوص از بعد از شکست چالداران) آغاز شد، کشورهای استعمارگر غربی، جهت تضعیف و شکست مسلمانان، با حمایت همه جانبه از حکومت صفویه، وارد کارزار شدند. بالاخره، این پروسه در پایان جنگ اول بین‌الملل به نتیجه نشست و در نتیجه با شکست متحدین در جنگ بین‌الملل اول، به همراه تکوین انقلاب اکتبر در روسیه، امپراطوری عثمانی توسط توافق سایکس - پیکو، به وسیله دو امپریالیسم فاتح انگلیس و فرانسه متلاشی گردید و در پی آن

با تقسیم دستوری پشت پرده مناطق مسلمان‌نشین، به صورت کشورهای تجزیه شده توافقی و دستوری در شکل دولت و ملت‌های فعلی درآمد.

از اینجا بود که منهای اینکه خاورمیانه و خاور نزدیک فعلی به صورت کشورهای تجزیه شده مسلمان شکل گرفت و منهای اینکه کشور اسرائیل در راستای منافع امپریالیست‌های فاتح جهت حراست از منافع آن‌ها تکوین پیدا کرد، موضوع تضعیف دولت مرکزی در کشور ایران توسط تجزیه خاک آن، به خصوص از بعد از شکست جنگ‌های ایران و روس و از بعد پیروزی انقلاب دوم مشروطیت، جزء خواسته‌های محوری امپریالیسم انگلیس به عنوان امپریالیسم تک سوار نیمه دوم قرن نوزدهم قرار گرفت. اما به موازات متلاشی شدن امپراطوری عثمانی و تکوین دستوری کشورهای منطقه خاورمیانه به صورت دولت - ملت‌های مستقل، سیاست امپریالیستی متروپل‌های فاتح جنگ بین‌الملل اول و در راس آن‌ها امپریالیسم انگلیس نسبت به کشور ایران تغییر کرد.

در نتیجه به موازات موفقیت آتاتورک در ترکیه در چارچوب این سیاست امپریالیستی انگلیس، امپریالیسم انگلیس با حمایت از رضاخان میرپنج و انجام کودتای ۱۲۹۹ کوشید تا در برابر سیاست تجزیه منطقه‌ای قبلی ایران، پروژه دولت متمرکز را کلید بزند، همین امر باعث گردید تا در عرصه سیاست و اقتصاد و ساختار طبقاتی جامعه ایران تحول نوینی اتفاق بیافتد. زیرا به موازات تثبیت رژیم کودتائی پهلوی همراه با سیاست تزریق رفرم اقتصادی و ساختاری امپریالیسم انگلیس، جهت گسترش بازارهای سرمایه‌داری در کشورهای پیرامونی توسط نفی شیوه‌های سنتی و مناسبات پیشاسرمایه‌داری در این کشورها، در چارچوب فرایند مدرنیزاسیون، رضاه شاه مامور گردید تا قدرت متمرکز خود را در راستای تحقق این پروژه امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم انگلیس به کار گیرد، بطوریکه در نهایت این امر باعث گردید تا در چارچوب پروژه امپریالیستی، حکومت کودتائی و ضد انقلابی و ضد خلقی پهلوی اول، توسط مدرنیزاسیون دستوری، به برخی از وظایف انقلاب شکست خورده مشروطیت، لباس عینیت ببوشاند.

زیرا یکی از مهم‌ترین عواملی که باعث گردید تا انقلاب مشروطیت نتواند در لایه‌های پائینی شهر و روستای جامعه ایران نفوذ نماید، وجود سنت ستبر متصلب شده فرهنگی و مذهبی و اجتماعی و تاریخی بود که حتی انقلاب فرهنگی روشنفکران نیمه دوم قرن نوزدهم ایران و انقلاب سیاسی مشروطیت ایران که پیشقراول انقلاب دموکراتیک کشورهای پیرامونی بود، نتوانست این سنت ستبر شده، بتون آرمه‌ای فرهنگی و مذهبی و تاریخی و اجتماعی مردم ایران را به چالش بکشد؛ لذا تنها سلاح به چالش کشیدن این سنت ستبر در جامعه ایران حرکت هماهنگ ذهنی و عینی توسط مدرنیزاسیون و سرمایه‌داری و نفی هماهنگ مناسبات زمین‌داری بود که رضا شاه در چارچوب برنامه دستوری امپریالیسم جهانی، مانند آتاتورک در ترکیه جدید، وارد این کارزار همه جانبه عینی و ذهنی توسط مدرنیزاسیون دستوری شد.

ب - پروسس تحول جدید ساختار طبقاتی در ایران:

دو مؤلفه تکوین سرمایه‌های نفتی در دست حکومت‌های توتالیتر و مستبد و غارت غنیمتی ایران و تغییر رویه و رویکرد امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم انگلیس از بعد از متلاشی شدن امپراطوری عثمانی در کشورهای پیرامونی و منطقه خاورمیانه و خاور نزدیک توسط جایگزین کردن پروژه دولت - ملت و تقویت دولت‌های مرکزی همراه با مدرنیزاسیون کردن اقتصاد این کشورهای دست‌ساز در چارچوب نفی مناسبات پیشاسرمایه‌داری و نفی سنت‌های متصلب و ستبر شده فرهنگی و مذهبی و تاریخی و اجتماعی در این کشورهای دست‌ساز، جهت گسترش بازارهای سرمایه‌داری در کشورهای پیرامونی در راستای بازارهای کشورهای متروپل، باعث گردید تا رضاشاه تحت پروژه کودتای امپریالیستی ۱۲۹۹ در راستای تکوین طبقه متوسط جدید، توسط نظام اداری و مدرنیزاسیون اقتصادی و آموزشی و توسعه ارتش مدرن وارد عرصه عملیاتی و کارزار بشود.

البته به علت شرایط تاریخی درونی و بیرونی و منطقه‌ای، این پروژه در دوران ۲۰ ساله حکومت کودتائی رضا شاه به صورت طوفانی پیش رفت. بطوریکه در شهریور ۱۳۲۰ که رضا شاه بنا به تصمیم ارباب اولش یعنی امپریالیسم انگلیس در رقابت با امپریالیسم تازه نفس آلمان، مجبور به ترک کشور و قدرت و تبعید به آفریقای جنوبی شد، تعداد کارمندان دولت او به بیش از ۲۰ هزار نفر رسیده بود و گسترش سوادآموزی و نظام آموزشی مدرن در آن زمان، مدارس ابتدائی به ۲۴۰۷ واحد و دبیرستان‌ها به ۲۹۹ واحد و دیپلمه‌های فارغ تحصیل شده به ده هزار نفر و نفقات سیکل اول دبیرستان به ۲۵۰۰۰ نفر و دارندگان تصدیق ششم ابتدائی به ۶۵۰۰۰ نفر رسیده بود. همچنین بر این آمار بیافزائیم که در سال ۱۳۱۴ دانشگاه تهران با پنج دانشکده مجزا و ۸۸۶ دانشجو تاسیس گردید و تعداد فارغ التحصیلان دانشگاهی از دانشگاه تهران و بورسیه کشورهای اروپائی در سال ۱۳۲۰ به پنج هزار نفر رسیده بود.

اما مهم‌تر از همه این‌ها اینکه، خروجی نهائی از پروژه دستوری مدرنیزاسیون رضا شاهی، ساختار بوروکراتیک و ساختار تکنوکراتیک جدید در جامعه ایران بود. چرا که باعث گردید تا این ساختار جدید بوروکراتیک و تکنوکراتیک رضاشاهی بسترساز تکوین اولیه طبقه متوسط جدید در جامعه ایران بشود. البته این نوزاد نو پای رژیم کودتائی پهلوی از همان آغاز تکوین و تولد خود دارای سرشت پارادوکس و متضادی بود، زیرا اگرچه با تکوین طبقه متوسط جدید در طول ۲۰ سال عمر حکومت کودتائی رضا شاهی، بستری عینی و ذهنی جهت به چالش کشیدن سنت‌های ستبر فرهنگی و مذهبی و اجتماعی و تاریخی، در جامعه ایران فراهم گردید، اما نباید فراموش کنیم که به موازات پروسس تکوین طبقه متوسط جدید در ایران، از آنجائیکه این طبقه حامل ذهنیت باروری نسبت به ذهنیت انحطاط‌زده قبلی جامعه ایران بود، همین امر باعث گردید تا این طبقه بسترساز تکوین پیشاهنگان ذهنی و پیشقراولان مبارزه تحول‌خواهانه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در جامعه ایران بشوند.

تا آنجا که تقریباً به موازات تکوین این طبقه، روشنفکران و مبارزان تحول‌خواه مدرن اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، جایگزین پیشقراولان سنتی گذشته مبارزات سیاسی و اجتماعی مردم ایران، که به ناچار از جامعه سنتی روحانیت حوزه‌های فقهاتی بودند، گردیدند. برای فهم این تقابل تنها کافی است به جنگ دو جناح روحانیت سنتی تحت هژمونی کاشانی و بروجردی با جناح دکتر محمد مصدق از سال‌های ۱۳۳۰ تا به امروز توجه کنیم. زیرا از تأیید کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۳۲ توسط این جناح تا مرتد خواندن جبهه ملی و کافر خواندن مصدق در جریان لایحه قصاص در سال ۵۹ توسط خمینی، همگی میوه‌های جنگ مدرنیسم و سنت طبقه متوسط جدیدی می‌باشد که در دوران ۲۰ ساله حکومت کودتائی رضاشاه نطفه آن بسته شد، چراکه جریان نهضت مقاومت ملی تحت هژمونی دکتر محمد مصدق نخستین میوه سیاسی و تاریخی تحول‌خواهانه طبقه متوسط جدید بود.

همین امر باعث گردید تا روحانیت و پرچمداران اسلام فقهاتی از همان آغاز تا به امروز این جریان را به عنوان دشمن اصلی خود تلقی کنند و در راه مقابله کردن با این جریان از همان آغاز از هم دستی با دربار تا امپریالیسم هم مضایقه نکردند؛ و به همین دلیل جریان روحانیت و اسلام دگماتیسم فقهاتی که حامی اصلی سنت‌های مذهبی و اجتماعی و تاریخی جامعه ایران هستند، از همان آغاز دریافتند که بزرگ‌ترین خصم آن‌ها در این رابطه، همین جریان نهضت مقاومت ملی تحت هژمونی دکتر محمد مصدق می‌باشد. بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه بگیریم که به موازات تکوین طبقه متوسط جدید، جامعه ایران وارد فرایند جدیدی در عرصه حرکت تحول‌خواهانه عینی و ذهنی شده است و در همین رابطه است که اگر بگوئیم که در طول نزدیک به یک قرن که از تکوین پروسس طبقه متوسط جدید جامعه ایران می‌گذرد، با تکوین این طبقه متوسط جدید شرایط حرکت تحول‌خواهانه جدید در عرصه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و طبقاتی وارد فرایند نوینی شده است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

زیرا آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم، به موازات تکوین این طبقه در جامعه ایران،

رهبری مبارزات تحول‌خواهانه اجتماعی و سیاسی از دست روحانیت و طرفداران اسلام دگماتیسم فقهاتی خارج شد و جنگ سنت و مدرنیته در عرصه مذهبی و اجتماعی و تاریخی وارد فرایند نوینی از حرکت خود گردید. ظهور سردمداران اولیه احزاب کمونیستی از تقی ارانی و همراهان او تا سران اولیه حزب توده و همچنین بنیانگذاران اسلام انطباقی اعم از مهندس بازرگان و دکتر سحابی، همه در این رابطه انجام گرفت. همچنین بر این امر می‌افزائیم که ظهور سردمداران جریان‌های چریکی در دهه ۴۰ به بعد و در ادامه آن ظهور معلم کبیرمان شریعتی و یاران حسینیه ارشاد او در فرایند پس از خروج شیخ مرتضی مطهری که نماینده اسلام سنتی و فقهاتی بود، مولود همین طبقه متوسط جدید می‌باشد؛ و باز بر این می‌افزائیم که تکوین بسترهای اولیه انقلاب ضد استبدادی ۵۷ هم در این رابطه قابل تفسیر و تعریف می‌باشد.

البته در عرصه ساختار طبقاتی هم، ظهور طبقه متوسط جدید تحولاتی کمتر از تحولات ساختار سیاسی و حرکت تحول‌خواهانه در جامعه ایران نداشته است، چراکه به موازات ظهور این طبقه و رشد زائداالوصف این طبقه در نیم قرن گذشته در عرصه شهر و روستا باعث گردیده است تا به موازات زوال مناسبات زمین‌داری در ایران و تزریق سرمایه‌های نجومی نفتی به سرمایه‌داری کمپرادور حاکم طبقه متوسط جدید، دارای رشد نجومی بشود، همین امر باعث شده، تا به لحاظ کمی و کیفی این طبقه حتی بر طبقه کارگران و زحمتکشان و مزدبگیران ایران برتری پیدا کنند. این برتری کمی و کیفی متقابلاً باعث گردیده است تا کلیه حرکت‌های تحول‌خواهانه جامعه ایران در چارچوب جنبش‌های سیاسی پیشگام و جنبش‌های اجتماعی و جنبش‌های کارگری و زحمتکشان و جنبش‌های دموکراتیک دچار آسیب جدی بشوند.

واضح‌ترین این آسیب‌ها مربوط به انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران می‌شود، چراکه در این انقلاب به علت اینکه از آغاز هژمونی در دست طبقه متوسط جدید بود، گرچه از ۱۸ شهریور ۵۷ با ورود فراگیر طبقه کارگر ایران تحت هژمونی

کارگران صنعت نفت برای مدتی هم هژمونی از دست طبقه متوسط شهری توسط اعتصابات کارگری گرفته شد، اما به لحاظ ضعف سازماندهی و ضعف در تشکیلات مستقل و ضعف در تجربه مبارزات دموکراتیک و سوسیالیستی کارگران ایران، این رهبری دو دستی توسط کارگران ایران برای بار دوم تقدیم طبقه متوسط جدید گردید.

ج - آسیب‌شناسی طبقه متوسط جدید:

طبقه متوسط جدید از بدو تکوین خود در دوران ۲۰ ساله حکومت کودتائی و توتالیتر پهلوی اول، به علت شرایط ذهنی تحول‌خواهانه‌ای که داشت نمی‌توانست نظام کودتائی و استبدادی و دسپاتیسم و ضد خلقی رضا شاه را تحمل کند، لذا در همین رابطه بود که این طبقه از همان دوران آغاز تکوین خود، دوران گسستگی خود را از رضاشاه آغاز کرد و رفته رفته در چارچوب همان رویکرد تحول‌خواهانه اجتماعی و سیاسی که داشت، به صورت جنبش اپوزیسیون جامعه سیاسی رضاخانی در سه مؤلفه مذهبی، مارکسیستی و ملی درآمد.

البته در خصوص ماهیت سه‌گانه مذهبی و مارکسیستی و ملی سه رویکرد تحول‌خواهانه اپوزیسیون طبقه متوسط جدید از دوران رضاخان تا الان باید در نظر داشته باشیم که این سه جریان به لحاظ کمی و کیفی در طول نزدیک به یک قرن گذشته عمر جنبش سیاسی ایران، صورتی یکنواخت و ثابت نداشته است؛ و به علت شرایط ذهنی و عینی جامعه ایران، این سه رویکرد متفاوت دارای حرکت پر فراز و نشیبی متفاوتی بوده‌اند. به صورت مشخص اگر دوران ۲۰ ساله رضاخانی به عنوان فرایند تاسیس و تکوین طبقه متوسط جدید در جامعه ایران بنامیم، از شهریور ۲۰ لغایت ۲۸ مرداد ۳۳ باید دورانی بنامیم که طبقه متوسط جدید تکوین یافته در دوران ۲۰ ساله رضا شاهی، می‌کوشد تا توسط گسستگی از حکومت و دربار، در چارچوب آگاهی‌های ذهنی خود برای اولین بار اقدام به تجربه

دموکراسی در جامعه ایران بکند.

چراکه هر چند بخشی بزرگی از نظریه پردازان و صاحب نظران طبقه متوسط جدید که (از شهریور ۲۰ تا ۲۸ مرداد ۳۲ به مدت ۱۲ سال) وارد مبارزه تحول خواهانه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی شده بودند، تحصیل کرده مغرب زمین بودند و در جوامع مغرب زمین دموکراسی را تجربه کرده بودند، ولی تجربه کردن دموکراسی به صورت یک شهروند، با تجربه کردن دموکراسی در جایگاه یک نظریه پرداز پیشرو حرکت تحول خواهانه از فرش تا عرش متفاوت می باشد؛ لذا در این رابطه بود که، به علت اینکه در ۱۲ سال دهه ۲۰ برای اولین بار در تاریخ ایران جامعه ایران به صورت عینی دموکراسی را تجربه می کرد، همین امر باعث گردید که در نتیجه خامی نیروهای تحول خواهانه و در چارچوب فقدان تجربه دموکراسی قبلی، بین خود نیروهای تحول خواه در عرصه حرکت آفرینی و قوام بخشیدن به نهادهای دموکراسی از حزب تا دولت انشعاب و اختلاف های فاحش استراتژیک بوجود بیاید، این اولین آفت و آسیب طبقه متوسط جدید در عرصه تجربه دموکراسی بود.

فراموش نکنیم که پس از سقوط یا برکناری یا تبعید رضاخان توسط ارباب اولش امپریالیسم انگلیس در شهریور ۲۰، با شکست دسپاتیزم رضاخانی، فضای سیاسی در جامعه ایران باز شد؛ و با گشایش فضای سیاسی در جامعه ایران خواسته های سرکوب شده سیاسی طبقه متوسط جدید در دوران ۲۰ ساله دیکتاتوری رضاخانی دوباره مطرح شد. در نتیجه این امر باعث گردید تا طبقه متوسط جدید به صحنه خیابان و میدان بیایند و احزاب مدرن در شکل گسترده در شهرهای بزرگ ایران ایجاد شوند و از آنجائیکه موج ناسیونالیستی در میان سه رویکرد ملی گرایان و مارکسیست ها و مذهبیون تحت رهبری دکتر محمد مصدق با شعار «ملی کردن صنعت نفت» توانست به بسیج توده ها در این عرصه دست پیدا کند، همین امر باعث گردید تا مؤلفه ملی گراها در میان سه رویکرد طبقه متوسط جدید، توان هژمونیک پیدا کند.

در چارچوب همین توان هژمونیک بود که ملی‌گرایان طبقه متوسط جدید تحت رهبری دکتر محمد مصدق، نه تنها توانستند به بسیج جامعه ایران دست پیدا کنند، حتی توانستند رهبری جنبش کارگری ایران را هم در دست بگیرند. همین امر باعث گردید تا به علت رویکرد واگرایانه مؤلفه‌های دیگر جنبش طبقه متوسط جدید، به خصوص مارکسیست‌ها و در راس آن‌ها حزب توده، شرایط جهت رشد تضاد بین روشنفکران طبقه متوسط جدید به وجود بیاید، تا آنجا که کشاکش بین این جریان‌ها با جریان ملی‌گرایان تحت رهبری دکتر محمد مصدق و جبهه ملی باعث شد تا صف واحد جامعه ایران در حمایت از دولت دکتر محمد مصدق دچار پراکندگی بشود. آنچنانکه همین پراکندگی بستر ساز کودتای ۲۸ مرداد دربار و امپریالیسم و ارتجاع مذهبی شد. بطوریکه اگر در این رابطه بگوئیم که میزان فحش و توهین و اهانت و میتینگ و اعتصاب و راه‌پیمایی که حزب توده در دوران دولت دکتر مصدق بر علیه دکتر محمد مصدق انجام داد، بیشتر از میزان فحش و مبارزه و میتینگ و اعتصابی بود که این حزب بر علیه امپریالیسم و دربار و فاشیسم داشته است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

البته بر این مطلب بیافزائیم که از آنجائیکه از مقطع بعد از جنگ جهانی دوم، ایده توسعه در کشورهای پیرامونی برای اولین بار شکل گرفت، به علت اینکه نهضت مقاومت ملی به رهبری دکتر محمد مصدق، در چارچوب جنبش ملی شدن صنعت نفت، توانست پیشگام ایده توسعه در کشورهای پیرامونی بشود، به همین دلیل در دوره هژمونی دکتر محمد مصدق بر نهضت مقاومت ملی ایران و جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، ما برای اولین بار در تاریخ ایران شاهد بستر سازی‌های قانونی و نهادی در چارچوب یک الگوی توسعه ملی سیاسی و اقتصادی به رهبری دکتر محمد مصدق بودیم و در این رابطه بود که الگوی توسعه ملی اقتصادی و سیاسی دکتر محمد مصدق به این شکل تکوین پیدا کرد.

۱ - ملی شدن صنعت نفت ایران اعم از اکتشاف و استخراج و بازرگانی نفت.

- ۲ - ملی شدن سازمان شیلات .
 - ۳ - ملی شدن سازمان کشتیرانی .
 - ۴ - ملی شدن شرکت مخابرات ایران .
 - ۵ - قانون تشویق صادرات و صدور پروانه بازرگانی .
 - ۶ - لایحه بانک توسعه صادرات .
 - ۷ - لایحه و متمم قانون وصول مطالبات غیر مالیاتی دولت .
 - ۸ - لایحه الغای عوارض در دهات .
 - ۹ - قانون بنگاه عمران کشور .
 - ۱۰ - لایحه تشکیل پلیس گمرک .
 - ۱۱ - تشکیل سازمان برنامه و بودجه ، البته دکتر محمد مصدق در راستای همین ایده توسعه سیاسی و اقتصادی بود که توانست در آن شرایط تاریخی توسط نهضت رهایی بخش کشورهای پیرامونی به رهبری این مبارزه رهایی بخش دست پیدا کند .
- البته دکتر محمد مصدق جهت نهادینه کردن الگوی توسعه ملی خود ، تنها به توسعه ملی اقتصادی بسنده نکرد بلکه مهم تر از آن ، جهت نهادینه کردن توسعه سیاسی ملی ، پا به پای نهادینه کردن توسعه ملی اقتصادی گام برداشت ، در این رابطه بود که در دوران دولت دکتر محمد مصدق مجموعه مقرراتی که به منظور توسعه نهادهای مدنی و تامین اجتماعی جهت نهادینه کردن توسعه سیاسی تصویب شدند ، عبارت بودند از :
- ۱ - قانون استقلال کانون وکلا .
 - ۲ - لایحه قانون کار .
 - ۳ - تشکیل بیمه های اجتماعی .

- ۴- قانون بازنشستگی کشور .
- ۵- قانون استقلال شهرداری‌ها .
- ۶- لایحه تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی .
- ۷- اصلاح قانون مطبوعات .
- ۸- قانون تشکیل اتاق‌های بازرگانی .
- ۹- تاسیس بزرگ‌ترین اتحادیه‌های کارگری و جنبش سندیکائی در ایران معاصر .
- ۱۰- گشایش فضای سیاسی کشور .

البته هدف دکتر محمد مصدق از این رویکرد این بود تا بتواند توسط ساماندهی جامعه مدنی نهادینه شده در جامعه ایران، به جامعه مدنی جنبشی در ایران که تحت رهبری او در دوران نهضت مقاومت ملی در چارچوب جنبش ملی کردن صنعت نفت توسط جنبش کارگران به خصوص جنبش کارگران صنعت نفت دست پیدا کند. مصدق خوب می‌دانست تا زمانیکه ایده توسعه سیاسی در جامعه ایران در راستای تکوین جامعه مدنی شکل نگیرد، ایده توسعه اقتصادی نمی‌تواند یک ایده پایه‌دار باشد. مصدق خوب می‌دانست که برای دستیابی به ایده توسعه سیاسی پایه‌دار در جامعه ایران باید قبل از هر چیز این ایده را در چارچوب تکوین و توسعه جامعه مدنی پیش برد.

د - اگر «کودتای ۲۸ مرداد ۳۲»، اتفاق نمی‌افتاد:

مصدق خوب می‌دانست که مبانی جامعه مدنی، جنبش‌های چهارگانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری و سیاسی هستند و تا زمانیکه جامعه مدنی از ارگان‌های دستوری بالائی‌ها به طرف جنبش‌های چهارگانه پائینی‌های جامعه، جاری و ساری نشود، جامعه مدنی پایدار حاصل نمی‌شود؛ اما از آنجائیکه این جنبش‌های

چهارگانه جامعه ایران در دهه ۲۰ نتوانستند به صورت دموکراتیک، دموکراسی را در شکل فرآگیر آن در جامعه ایران تجربه کنند، همین ضعف ساختاری جامعه مدنی و جنبش‌های چهارگانه در جامعه ایران دهه ۲۰ باعث گردید تا مصدق در دوران دولت خود، جهت پر کردن این خلاءها به جای اینکه مانند گذشته از پائین توسط جنبش‌ها به خصوص جنبش کارگری حرکت نماید، از طریق نهادینه کردن قانونی این نهادها وارد کارزار و عمل بشود.

صد افسوس و هزار افسوس که در آن دوران تندپیچ تاریخ ایران به علت عدم همکاری جریان‌های پیشرو سیاسی، به خصوص شاخه مارکسیست آن تحت رهبری حزب توده، این حرکت نهادینه کردن نهادهای جامعه مدنی توسط دکتر محمد مصدق نتوانست به جنبش‌های چهارگانه پائینی جامعه ایران سرازیر شود. چراکه در شرایطی که دکتر محمد مصدق مشغول نهادینه کردن نهادهای جامعه مدنی در شهر و روستاهای ایران بود، جنبش‌های اجتماعی ایران از جنبش کارگری تا جنبش‌های دموکراتیک که تحت هژمونی حزب توده بودند، همگی بر علیه مصدق وارد کنش‌گری سیاسی شده بودند و همین امر باعث گردید تا این جنبش‌های چهارگانه جامعه ایران، نتوانند در چارچوب پروسس نهادینه کردن نهادهای جامعه مدنی، توسط دکتر محمد مصدق به صورت پایدار نهادینه شوند.

در نتیجه، خروجی نهائی این امر آن شد که نه تنها جامعه ایران نتوانست در دوران دکتر محمد مصدق به جامعه مدنی پایدار دست پیدا کند و جامعه مدنی در ایران نتوانست بر مبانی جنبش‌های چهارگانه کارگری و دموکراتیک اعم از دانشجویی و زنان و کارمندان و دانش‌آموزان و جنبش اجتماعی استوار بشود، بلکه مهم‌تر از همه این‌ها اینکه همین خلاء جامعه مدنی جنبشی پایدار در دوران دکتر محمد مصدق باعث گردید تا ارتجاع مذهبی و تشکیلات سنتی اسلام فقهاتی تحت رهبری ابوالقاسم کاشانی بتوانند از این خلاء در دوران دکتر محمد مصدق استفاده کنند و مانند مشروطیت اول، برای بار دوم رهبری جنبش اجتماعی مردم ایران را غصب نمایند و همین غصب رهبری جنبش اجتماعی توسط چهره‌هائی مانند

کاشانی و غیره بود که با پیوند با دربار و امپریالیسم جهانی شرایط جهت کودتای ۲۸ مرداد بر علیه مصدق فراهم کرد.

البته داوری ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بزرگ‌ترین فاجعه تاریخ ایران می‌باشد و عظمت آن حتی از حمله مغول به ایران بیشتر بوده است. چراکه توسط این کودتا (که با هم دستی ارتجاع مذهبی تحت رهبری ابوالقاسم کاشانی و دربار کودتائی پهلوی دوم و امپریالیسم جهانی انگلیس و آمریکا صورت گرفت) جامعه ایران نخستین دولت دموکراتیک و ملی خود را از دست داد و و با از دست دادن دولت دموکراتیک و ملی دکتر محمد مصدق، جامعه ایران از نخستین بستر تاریخی جهت تجربه دموکراسی محروم گردید.

اگر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ با هم دستی ارتجاع مذهبی به رهبری کاشانی و دربار و امپریالیسم انگلیس و آمریکا صورت نمی‌گرفت، جامعه ایران در این شرایط علاوه بر اینکه می‌توانست به توسعه اقتصادی پایدار مانند چین و هند دست پیدا کند پتانسیل آن را داشت که به موازات آن به توسعه سیاسی و جامعه مدنی پایدار دست پیدا کند و دستیابی به توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی باعث می‌شد تا دیگر ما مانند ۳۷ سال گذشته شاهد تجربه مخوف‌ترین رژیم مطلقه فقهاتی نشویم؛ بنابراین داوری نهائی ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر جامعه امروز ایران معلول شکست دو پروژه توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی پایدار دکتر محمد مصدق توسط کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در چارچوب پیوند بین ارتجاع مذهبی به رهبری کاشانی و دربار و امپریالیسم جهانی انگلیس و آمریکا بوده است.

اگر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ اتفاق نمی‌افتاد ما امروز صاحب جامعه مدنی پایه‌دار در ایران بودیم.

اگر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه دولت دکتر محمد مصدق اتفاق نمی‌افتاد ما امروز صاحب توسعه پایه‌دار اقتصادی و سیاسی در جامعه ایران بودیم.

اگر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه دولت دکتر محمد مصدق اتفاق نمی‌افتاد جامعه امروز ایران جامعه‌ای مجرب به ۶۵ سال تجربه دموکراسی می‌بود.

اگر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه دکتر محمد مصدق توسط ارتجاع مذهبی به رهبری کاشانی و دربار و امپریالیسم انگلیس و آمریکا اتفاق نمی‌افتاد ما امروز شاهد حاکمیت اسلام دگماتیسم فقهاتی بر باور مردم ایران نمی‌بودیم.

اگر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه دولت دکتر محمد مصدق اتفاق نمی‌افتاد جنبش کارگری ایران در جامعه امروز ایران، نه تنها می‌توانست در نوک هرم جامعه مدنی ایران قرار گیرد و نه تنها می‌توانست رهبری جنبش‌های چهارگانه جامعه مدنی ایران را در دست داشته باشد و نه تنها می‌توانست صاحب سندیکا و اتحادیه سراسری مستقل خود باشد، بلکه مهم‌تر از همه اینکه جنبش کارگری ایران می‌توانست مانند دهه ۲۰ کارگران صنعت نفت ایران، رهبری مبارزه رهایی‌بخش کشورهای پیرامونی را در دست گیرد.

اگر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه دکتر محمد مصدق انجام نمی‌گرفت، امروز شاهد حاکمیت مخوف‌ترین دیکتاتوری تاریخ بر جامعه ایران نبودیم.

اگر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه دولت دکتر محمد مصدق اتفاق نمی‌افتاد جامعه امروز ایران می‌توانست به عنوان پیشقراول کشورهای توسعه یافته سیاسی و اقتصادی در کشورهای پیرامونی باشد.

اگر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه دولت دکتر مصدق با هم دستی ارتجاع مذهبی به رهبری ابوالقاسم کاشانی و دربار پهلوی و امپریالیسم آمریکا و انگلیس اتفاق نمی‌افتاد، جامعه امروز ایران گرفتار دوران گذار از سنت به مدرنیته نمی‌بود.

اگر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ اتفاق نمی‌افتاد، جامعه امروز ایران گرفتار بحران‌های فراگیر، اقتصادی و ساختاری و اجتماعی و طبقاتی و حتی محیط زیست نمی‌بود.

اگر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ اتفاق نمی‌افتاد، دیگر خبری از ۱۵ خرداد ۴۲ و تز

ولایت فقیه خمینی و انقلاب فقهاتی ۵۷ و رژیم مطلقه فقهاتی ۳۷ گذشته جامعه ایران نمی‌بود.

اگر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ اتفاق نمی‌افتاد، دیگر خبری از چریک‌گرایی دهه ۴۰ که تا به امروز در حال هزینه گرفتن از جامعه ایران می‌باشد، نمی‌بود.

اگر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ اتفاق نمی‌افتاد، دیگر نیازمند به رفرم ارضی و اصلاحات فرمایشی سال ۴۲ تزییق شده از جانب کندی و پروژه‌های ناتمام امپریالیست جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا که بسترساز تکوین سرمایه‌داری وابسته امروز ایران شده است، نمی‌بودیم.

اگر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ اتفاق نمی‌افتاد، دیگر پروژه حاکمیت روحانیت فقهاتی بر سرنوشت مردم ایران در ۳۷ سال گذشته اتفاق نمی‌افتاد.

اگر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ اتفاق نمی‌افتاد، سرمایه‌داری کمپرادور یا وابسته که مدت بیش از ۵۰ سال است بر اقتصاد ایران حکومت می‌کند، توسط امپریالیسم جهانی نمی‌توانست تکوین پیدا کند.

اگر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ اتفاق نمی‌افتاد، دیگر جنگ خانمان‌سوز رژیم مطلقه فقهاتی با حزب بعث عراق و صدام حسین که در چارچوب شعار صدور انقلاب خمینی تکوین پیدا کرد و بیش از هزار میلیارد دلار همراه با میلیون‌ها کشته و زخمی برای مردم نگون‌بخت ایران ضرر و زیان به بار آورد، اتفاق نمی‌افتاد.

اگر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ اتفاق نمی‌افتاد، جنگ‌های نیابتی فعلی در منطقه خاورمیانه، اعم از سوریه و عراق و یمن و لبنان و غیره که در چارچوب استراتژی هژمونی‌طلبانه رژیم مطلقه فقهاتی در منطقه و تضاد با تسنن دولتی تحت هژمونی رژیم ارتجاعی عربستان سعودی تکوین پیدا کرده است، شکل نمی‌گرفتند.

اگر کودتای ۲۸ مرداد اتفاق نمی‌افتاد، دیگر پروژه بی‌حاصل و خانمان‌سوز هسته‌ای رژیم مطلقه فقهاتی که در چارچوب تثبیت حاکمیتش در برابر تجاوزات

امپریالیستی و کسب جایگاه استراتژیک در منطقه خاورمیانه با صرف صدها میلیارد دلار از سرمایه‌های نفتی مردم نگون‌بخت ایران انجام گرفت، اتفاق نمی‌افتاد.

اگر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ اتفاق نمی‌افتاد، دیگر نسل‌کشی زندانیان سیاسی تابستان سال ۶۷ با فتوای خمینی اتفاق نمی‌افتاد.

اگر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ اتفاق نمی‌افتاد، دیگر بحران طبقاتی جامعه ایران که معلول حاکمیت طبقه متوسط جدید بر طبقه کارگر ایران می‌باشد، اتفاق نمی‌افتاد.

اگر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ اتفاق نمی‌افتاد، دیگر کودتای فرهنگی بهار ۵۹ که بسترساز قلع و قمع سخت‌افزاری و نرم‌افزاری جنبش دانشجویی ایران شد، اتفاق نمی‌افتاد.

بنابراین جای تعجب نیست که چرا بعد از کودتای ۲۸ مرداد پس از ورود نیکسون معاون رئیس‌جمهور آمریکا به ایران جهت میوه‌چینی از درخت کودتا، او به اولین کسی که در این رابطه دست مریزاد گفت، ابوالقاسم کاشانی بود، همچنین جای تعجب نیست نخستین کسی که به شاه فراری بازگشته به دربار تبریک گفت، بروجردی بود، باز جای تعجب نیست که چرا محمد تقی فلسفی بعد از کودتا در رد مصدق اعلام می‌کرد که مورچه‌ها هم شاه دارند، چرا ما نداشته باشیم.

به همین ترتیب جای تعجب نیست که چرا در سال ۵۹ در جریان نقد جبهه ملی به لایحه قصاص، خمینی از مصدق با عبارت «مردک کافر» یاد می‌کند و فتوای تکفیر خاک مصدق را هم می‌دهد، باز بر این می‌افزاییم که جای تعجب نیست که چرا رژیم مطلقه فقه‌داری در طول عمر ۳۷ سال حاکمیت دسپاتیزم خود، حتی رفتن بر سر خاک مصدق، بنیانگذار ایران مدرن و دموکراتیک را جرم می‌داند، از کوچک‌ترین مراسم برای مصدق وحشت می‌کند و حاضر نیست حتی نام یک کوچه هم در کشوری که صاحب اصلی آن مصدق است، به نام مصدق بگذارند، «چراکه نام مصدق یادآور پدر ایران دموکراتیک و مدرن می‌باشد، همچنین نام مصدق نقد حکومت‌های استبدادی و توتالیتر است و نام مصدق نفی کنند فقه حکومتی است.»

به یاد چهل و سومین سال درگذشت دکتر محمد مصدق پیشوای مبارزات ملی ایران

مصدق

هردی که شرق را بیدار کرد

خبر کوتاه بود: «با کمال تأسف اطلاع یافتیم که آقای دکتر محمد مصدق سحرگاه امروز پنج شنبه در ساعت ۴/۳۰ بامداد ۱۳۴۵/۱۲/۱۴ در سن ۸۷ سالگی در اتاق شماره ۶۲ بیمارستان جمیه تهران زندگی را بدرود گفت.»

این همه، آن چیزی بود که روزنامه‌های دیروز رژیم توتالیتار چهل و سه سال پیش، پایان حیات مردی را اعلام کردند که هفتاد سال برای حیات خلق‌های در زنجیر استبداد، استعمار، استثمار و استحمار مبارزه کرد تا توانست حیاتی سرفراز به همه آنانی ببخشد که زندگی را در مرگ قاهر می‌دیدند و مرگ را در حیاتی مقهور مشاهده می‌کردند.

«فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَ الْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ...» - مرگ در حیات مقهور است، آنچنانکه زندگی در مرگ قاهر» (نهج البلاغه صبحی صالح - خطبه ۵۱)

خبری ساده بود اما برای اعلام پایان حیاتی که به اندازه تمامی تاریخ بیداری خلق‌های تاریخ مظلوم در عرصه مبارزات رهایی‌بخش خویش بر علیه قداره‌بندان «زر و زور و تزویر»، «استعمار و استثمار و استبداد و استحمار» عظمت داشت.

پایان حیات مردی بود که هفتاد سال موسی‌وار بر زندگی رفاه و لذت و طبقه و بر خوررداری در حمایت کاخ فرعون خویشتن عصیان کرد و خود را آواره صحرائی سینای تبعید و زندان و احمدآباد تاریخ و... کرد تا به همه آنانی که زندگی را در خوشوقتی بودن خویشتن برای همیشه تاریخ معنی می‌کنند فریادی گردد که «مردان! زنان! جوانان! کارگران! دهقانان! زحمتکش‌ان! ای همه خلق‌های دربند استعمار و استثمار و استبداد و استحمار تاریخ! ای شمائی که به تاریخ معنی بخشیدید و به انسانیت جهت و به آزادی موضوع و به سوسیالیسم هدف و به آگاهی مضمون! بدانید که حیات و خوشبختی شما آن زمانی است که تقدیرتان به دست خویشتن نوشته شود.»

مصدق تک‌سوار یکه‌تاز سرزمین سوخته صفین امپریالیسم جهان‌خواری که دو جنگ بین‌الملل را به بهای قربانی کردن انسانیت در پای بت سرمایه و نظام کاپیتالیسم در بازار آشفته غرب و تاریخ مظلومیت خلق‌های جهان سوم پشت سر گذاشته بود و با عربده «هل من مزید» دوباره مستانه خویشتن، تمامی هستی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی خلق‌های مستضعف تحت ستم را به چالش می‌کشید.

مصدق ابراهیم ادهمی که حریت را در رهائی می‌دید، کرامت را در سرنوشت معنی می‌کرد و هویت را در فریاد نشان می‌داد.

مصدق بودای عصیانگر سرزمین خاموش و آرام و سوخته خلق‌های محروم برگشته از جنگ بین‌الملل دوم بود که تمام بودنشان وجه معامله یا وجه المصالحه امپریالیست‌های خونخوار پیروز برگشته از جنگ شده بود.

مصدق منادی دل شکسته و تنها و تبعیدی و زخم خورده از شمشیر زهرآلود نهران جهالت و حماقت، تجر، جزمیت، تقلید، تکلیف و فقاقت، کوری، سیاهی و پاسدار شب و گریزان از فجر روحانیت شیعه از کاشانی تا بروجردی از فدائیان اسلام نواب صفوی تا حزب برادران سید نورالدین شیرازی از تکفیر خمینی تا تمویه محمد تقی فلسفی بود.

مصدق مضروب و مجروح از پای افتاده و به بستر خزیده سرزمین نخلستان بنی نجار بود که از درد جمل نفاق و خیانت و خودفروشی، منفعت طلبی، گروه پرستی، خودمحوری و حسد، کینه، خودخواهی، خودپرستی و سرسپردگی از حزب توده تا حزب زحمت کشان بقائی، از حسین مکی تا خلیل ملکی سر در چاه‌های ینبیع کرده و از درد «در خویش»، «بر خویش» می‌نالید.

مصدق قتل قرآن‌های بر سرنیزه کرده عمر و عاص و معاویه استبداد، دربار، توانالتر، دسپاتیزم، اتوکراتیک، لمپنیسم و میلیتاریسم از شاه تا اشرف، از رزم آرا تا نصیری، از شعبان بی‌مخ تا طیب حاجی رضائی، از سید ضیاء طباطبائی تا احمد قوام السلطنه بود.

مصدق آنچنانکه خود گفت: «من ایرانی و مسلمانم و بر علیه هر چه ایرانیت و اسلامیت را تهدید کند تا زنده هستم مبارزه می‌کنم.»

آرش کمان‌گیری بود که برای تعیین سرزمین شرافت و کرامت ایران و اسلام، تمامی بودن خود را در نبرد با استعمار پیر انگلیس و شرکت نفت انگلیس به کار گرفت تا مرز توران استعمار به درازی دادگاه لاهه و شورای امنیت را از سرزمین ایران دور کند.

مصدق آنچنانکه خود می‌گفت: «تنها گناه من و گناه بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کردم و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین امپراطوری جهان را از این مملکت برچیدم.»

پرومته‌ای بود که برای رهائی خلق‌های در زنجیر شرق از چنگ کرکس‌های آدم‌خوار امپریالیسم جهان‌خوار غرب، خود را اسیر زنجیر خداوند قدرت زئوس کرد تا به بهای رنج خویش، رفاه و عزت و استقلال و اصلاحات و آزادی برای توده‌ها به ارمغان آورد.

مصدق آنچنانکه خود می‌گوید: «حیات من و مال و موجودیت من و امثال من در برابر

حیات و استقلال و عظمت و سرفرازی میلیون‌ها ایرانی و نسل‌های متوالی این ملت. کوچک‌ترین ارزشی ندارد و از آنچه برایم پیش آمد هیچ تأسف ندارم و یقین دارم وظیفه تاریخی خود را تا سرحد امکان انجام داده‌ام. عمر من و شما و هر کس چند صباحی دیر یا زود به پایان می‌رسد. ولی آنچه می‌ماند حیات و سرفرازی یک ملت مظلوم و ستمدیده است.» (از دفاعیات مصدق در دادگاه استبداد محصول کودتای ۲۸ مرداد ۳۲)

مسیح سرزمین زیتونی بود که در دادگاه سرزمین کنیسه در پای صلیب انتقام و استبداد و استعمار و استثمار برای رهایی و استقلال و آزادی و آگاهی و عزت و شرافت و کرامت خلق‌های اسیر در زنجیر شرق، جهان سوم و ایران سرفراز فرمان به صلیب کشیدن خویش را و مصلوب شدن خود را به اصحاب استبدادگر و استعمارگر و استثمارگر و استثمارگر کنیسه صادر کرد تا همه خفتگان زمان را به بیداری و همه نشستگان زمین را به قیام و همه روشنفکران جهان را به نگاه و همه پویندگان آزادی و استقلال و آگاهی خلق‌ها را به صبر و حریت و همه سر سلسله جنبان مبارزه خلق‌ها را به استقامت و صبر و تحمل فرا بخواند.

مصدق آنچنانکه خود می‌گفت: «من به تمام مقرراتی که حمایت از رنجبر می‌کند معتقدم. من غیر از حمایت از این طبقه مرامی ندارم و نمی‌خواهم که کارگری به نفع سرمایه‌دار، بیچاره و زیون گردد. ایرانی خود بهترین کسی است که می‌تواند خانه خود را اداره نماید مشروط بر اینکه دیگران در امور او دخالت نکنند. یکی از مزایای دموکراسی آن است که مردم بتوانند آزادانه اظهار عقیده کنند. متأسفانه هر یک از طبقات و صفوف مختلفه کشور را به جهاتی دعوت به سکوت می‌نمایند. از قبیل اینکه دانشجویان فقط درس بخوانند و در سیاست و سرنوشت خویش دخالت نکنند و کشاورزان فقط مشغول زراعت شوند و کاری به حکومت و سیاست و دولت نداشته باشند و کارگران در کارخانه‌ها کار کنند. بی‌آنکه بدانند سرنوشت آن‌ها بدست چه کسانی رقم می‌خورد و دستاوردهای آن‌ها توسط چه کسانی غارت می‌شود و وکیلان در مجلس حرف ملت را نزنند و جار و جنجال که خواب آن‌ها را آشفته می‌کند. نمایندگان احزاب سیاسی هم فقط افراد طرفدار آن‌ها را وارد ادارات و حزب خود کنند تا فریاد مخالفی بوجود نیاید و گاهی

برای اینکه مردم اغفال نشوند و نگویند حزبی در ملک نیست در یکی از موضوعاتی که در دانشکده‌ها درس می‌دهند و در روزنامه‌ها می‌نویسند. سخنرانی کنند و صحنه سیاست ایران را برای آن دسته از مردمی که خادم اجنبی هستند قرق نموده تا آن‌ها بتوانند روز را شب نشان دهند و شب را روز. دوست را دشمن کنند و دشمن را دوست.»

سبیطی عاصی بر قبطیان سیاست و اقتصاد و مذهب که همه چیز را برای ربوبیت و الوهیت و ملوکیت بر ناس به بازی می‌گیرند. از زور و سر نیزه تا منبر و کتاب و کلاس و مذهب و از شور عوام تا جهل خواص و از گوساله زرین تا حلقوم مناره‌های معبد و از ساحری صدا و سیما تا خیمه شب بازی‌های مجلس ریا و تزویر و از جعل حقیقت تا نفی صداقت و... همه به کار می‌گیرند تا ابوذرا را در ربه‌ه خاموش کنند و حسین را در کربلا ذبح شرعی نمایند و توده‌ها با زنجیر فقاقت به بندگی جهالت بکشانند، حجر را در مرج العذار به تیغ فقاقت سر ببرند و کعب الحبار یهودی را مفسر قرآن و مبلغ فقاقت بکنند، دجال یک چشمی بر سر نوشت توده‌ها حاکم کنند، سبیطیان در نیل قبطیان غرق نمایند و ابراهیم در پای بعل، خدای جهالت و حماقت در آتش کهریزک نمود، زنده زنده بسوزانند. آتشکده خاموش خرین فارس را به نام دفاع از عاشورا و ولایت دوباره بر پا سازند تا آتشکده لرزان رو به افول ولایت مطلقه فقاقت آذرگشسب آذربایجان را جانی دوباره بخشند و آنچنان بر آتش استثمار نظام سرمایه‌داری آتشکده زرین مهر سبزوار بدمند تا توده‌های زحمتکش در بند قارون اجازه به فرعون اندیشیدن را از خیال خود دور کنند و جز به سفره خالی از طعام خویش به چیز دیگری نیاندیشند.

مصدق آنچنانکه خود می‌گوید: «از نظر من اجنبی. اجنبی است شمال و جنوب فرق نمی‌کند و موازنه بین آن‌ها یگانه راه نجات ما است و در سایه این سیاست. ما می‌توانیم تمامی خواسته‌های معنوی و مادی خودمان را که مانند یک ملت مستقل مستحق آن هستیم بر آن‌ها حمیل نمائیم.»

خروس بی‌محلی بود که در تاریکی خاموش «عَاسِيقُ إِذَا وَقَبَ» (که تیغ استبدادگر فقاقت به فتوای استعمارگر شریعت و ستون استثمارگر معیشت فتوای شوم بودن

فریاد آن خروس بی‌محل و حلال بودن ریختن خونس و آبرویش و نانش و نامش و هویتش و... را با تیغ فقاقت صادر کرده بود) پیام مطلع الفجر می‌داد که:

«الْأَيْسَ الصُّبْحُ بِهِ قَرِيبٌ - آيا فجر توده‌ها نزديک نیست» (سوره هود - آیه ۸۱)

«وَسَيَعْلَمَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ - و به زودی خواهند دانست آنهایی که بر توده‌ها ستم کرده‌اند چه بازگشتگاهی باز خواهند گشت» (سوره الشعراء - آیه ۲۲۷)

ملولان همه رفتند در خانه ببندید	بران عقل ملولانه همه جمع بخندید
به معراج برآید چو از آل رسولید	رخ ماه ببوسید چو بر بام بلندید
چو او ماه شکافید شما ابر چرآید	چو او چست و ظریفست شما چون هلپندید
ملولان بچه رفتید که مردانه در این ره	چو فرهاد و چو شداد دمی کوه نکنید
چو مه روی نباشید زمه روی متابید	چو رُجُور نباشید سر خویش مبندید
چنان گشت و چنین گشت چنان راست نیاید	مدانید که چونید مدانید که چندید
چو آن چشمه بدیدید چرا آب نگشتید	چو آن خویش بدیدید چرا خویش پسندید
چو در کان نباتید ترش روی چرآید	چو در آب حیاتید چرا خشک و نژندید
چنین بر مستیزید زدولت مگر یزید	چه امکان گریزست که در دام کمندید
گرفتار کمندید کزو هیچ امان نیست	میچید میچید بر استیزه مرندید
چو پروانه جانباز بسائید برین شمع	چه موقوف رفیقید چه وابسته پندید
از این شمع بسوزید دل و جان بفروزید	تن تازه بپوشید چو این کهنه فکندید
زروباہ چه ترسید شما شیر نژادید	خر لنگ چرآید چو از پشت سمندید
همان یار بیاید در دولت بگشاید	که آن یار کلیدست شما جمله کلندید
خموشید که گفتار فرو خورد شما را	خریدار چو طوطیست شما شکر و قندید

دیوان شمس - صفحه ۲۷۰ - غزل شماره ۶۳۸

سلام بر مصدق منادی آزادی و دموکراسی

سلام بر مصدق پیشوای نهضت مقاومت ملی ایران
سلام بر مصدق بیدار کننده مشرق زمین
سلام بر مصدق سر سلسله الجنان مبارزه رهائی بخش خلق های جهان در قرن
بیستم
سلام بر مصدق وجدان آگاه زمان
سلام بر مصدق عدالت مظلوم
سلام بر مصدق آگاهی مصلوب
سلام بر مصدق انسانیت مهجور
سلام بر مصدق عاصی بر غاصب
سلام بر مصدق حقیقت همیشه زنده خلق های محروم تاریخ
سلام بر مصدق آشوبگر سرزمین امن غارتگران نفت جهانی
سلام بر مصدق خادم سرزمین آزادی خلق ها

